



Ketabton.com

پنوم پن سقوط کرد:

پنوم پن در اثر يك حمله همه جانبه وقاطع كه حوالی ظهر امروز صورت گرفت سقوط کرد .
 آخرین خبر های رسیده می‌رساند كه تماس های مخابراتی پنوم پن با خارج قطع شده و از نیروی فاش استیقبال گرم بعمل آمد .
 در مورد سرنوشت لانگ پوریت صدراعظم رژیم لونول از راپورهای متضاد یکی هم اینست كه گفته می‌شود وی همراه با قوماندانان عالی رتبه رژیم سابق توسط طیاره فرار کرده است .

وقایع مهم هفته

در کشور

پنجشنبه ۲۱ حمل :

* پروژه نهر مرغه ولسوالی سپین بولدك ولایت كندهار با جریان آب در آن نهر توسط بنام علی محمد ایوب عزیز والی آنجا افتتاح گردید .
 * قرار داد یکمزار تن روغن سمرقند هزار صندوق موگرد بین ریاست عمومی ارزاق و احتیاجات عامه و مستشاریت تجارتی اتحاد شوروی دیروز در کابل به امضاء رسید .

شنبه ۲۳ حمل :

* برای بیش از بیست و چهار هزار نفر سال گذشته در ولایت ننگرهار آب مشروب صحتی تهیه گردیده است .
 * میله عنعنوی گل نارنج با مراسم خاصی در شهر جلال آباد تجلیل گردید .

یکشنبه ۲۴ حمل :

* موسسه جن و پرس بلخ بیست و شش هزار و نود و سه تن پنبه از چهار صد و پنجاه میلیون افغانی کریدت دولت در طی پنج و نیم ماه اخیر سال ۱۳۵۳ خریداری نموده است .

* بیست و پنج هزار جریب زمین امسال در ولایت كندهار یخته زرع می‌شود .

دوشنبه ۲۵ حمل :

* مقررات خریداری اجناس وقانون بیمه نشر و نافذ شد .

در خارج

پنجشنبه ۲۱ حمل :

* مجلس پارلمان انگلستان در يك رای گیری پر هیجان به طرفداری از دوام عضویت انگلستان در بازار مشترك رای داد اما در مقابل انشقاق عمیقی بداخل حزب کارگر به وجود آمد و هرالد ویلسن یکی از وزراء کابینه خود را بر طرف کرد .
 * برای چارمین روز مسلسل پولیس با عده ای زیادی از محصلین که با سنگ بسوی پولیس حمله میکردند به زد خورد پرداخته و محصلین به عنوان اعتراض بلند رفتن قیمت گندم، شکر، روغن و غیره در پاکستان دست به اعتصابات شدیدی زده اند .

یکشنبه ۲۴ حمل :



در بهار طبیعت جوان می شود و طبیعت آدمیان را نشاط و شادمانی می بخشد، جلوه های رنگین بهار و فصل گل جوشی و گل خیزی در کوه و کمردر دشت و وادی وطن ما که گل زمین نعمت و زیبایی آسیاست کیف دگر دارد .
 درین صفحه خنده بهار در یکی از وادی های شکر دره و دیاغوش چاردهی زیبا و خرم



شبان رمه و رفیق دشت ها و صحاری

لحظات در تصویر

سیپا نولا مید رخشد

زن و بهار زندگی

کود کستان یا اولین پرور شگاه ذهنیت اطفال

سرسعادت

آخرین روز های پنوم پن

جشن رقص ها

جنگل های سبز بر کو هسا ران بلند

زنی که معلم، محصل، عضو جمعیت خارنچونی و مادر میهربان است.

خواب های سیاه و سفید

افغانستان مرکز فرهنگ یونانی در آسیا

موجودیت حس ششم در پشکها

ناله ای از تاریکی داستان هفته

تحقیقات علمی کف شناسی

دنیای اسرار آمیز حیوانات

دریا زد و خورد مسلحانه پولیس بر سارقین پیروز شد.

وقدامت آن در حدود ۲۴۰۰ سال تثبیت شده است، درین قالدین که در هر دسی متر آن دو هزار و ششصد گره زده شده رنگهای قرمز، آبی، زرد و بنفش و نارنجی بکار رفته که تا امروز این رنگها در طرح و دیزاین قالدین های افغانی معمول است.

تا سالهای نزدیک مراکز عمده تولید قالدین در صفحات شمال کشور، بلخ، فاریاب و تواب آن بود و در صفحات غربی هرات از نظر تولید قالدین شهرت داشت مگر اکنون علاوه بر مناطق متذکره در سایر حصص کشور نیز دامنه این صنعت نفیس و مقتنم گسترش یافته و این امر موجب افزایش در حجم تولید قالدین گردیده است.

قالدین های افغانی از لحاظ قشنگی و رنگ واز نظر دوام حائز اهمیت فراوان است زیرا در تنسته و بافت قالدین افغانی هر دو بشم بکار می رود در حالیکه در قالدین های خارجی که غالباً دست بافی نیست بصورت عموم نخ پنبه بکار می رود. در جمله قالدین های افغانی موری و یا مروی از نظر دیزاین و بافت و نفاست ممتاز است مخصوصاً نوع یک تاره آن. بعد قالدین سارقی، قزل ایاقی، فرخی، دولت آبادی و قالدین های بافت لبجر و انواع دیگر آن از جمله قالدین های خوب کشور حساب میشود اکنون نوع بهتر قالدین در کندی نیز تولید میگردد مگر دولت آبادی، آقچه، قزل ایاقی، فرخی، شیرغان، بلخ، مزار شریف در صفحات شمال کشور حیثیت مراکز مشهور و تاریخی صنعت قالدین را دارند.

قالدین های که در ولایات شمال کشور بافته میشود تا چند سال قبل از نظر شکل و دیزاین تغییر نکرده و بعضاً بنا بر بی میلانی مولدین در رنگ و اختلاط بشم آن توجهی مبذول نمیکردید که این امر لطمه سنگینی را برای یک مدت متوجه ارزش قالدین افغانی ساخت مگر اکنون که نقش ها و طرحهای جدید در بافت قالدین مورد ملاحظه قرار گرفته و علاوه بر آن در انتخاب رنگ و صورت بشم دقت کافی بعمل میاید مارکیت های خارج و داخل به برتری ماهیت تولیدی قالدین افغانی معترفند و از همین لحاظ دست که توام با مساعی جدی و ملاحظات علمی نتیجه فروش قالدین افغانی در سال گذشته مطلوب و مایه تامین دستمزد کافی و تشویق بیشتر مؤلذین این صنعت واقع گردید.

توقع می رود با اصلاحاتی که در کارگاههای قالدین بافی بعمل آمده و با راهنمایی های فنی که بشه و ران این صنعت نفیس میشوند قالدین افغانی از نظر مرغوبیت و زیبایی روز بروز بر قیمت خود بفرزاید.

دعوت از رسانان و نقاشان کشور که اخیراً برای تهیه طرح های بهتر و دیزاین های قشنگ تر بعمل آمده است آلمدیگر بست که در جهت بهتر شدن این متاع مهم تولیدی کشور برداشته میشود و این امریست مؤثر که تفصیل و تفسیر در نقش قالدین در گرمی بازار و رونق فروش آن حسب دلخواه، نقش کامل دارد.

سیپک ژوندون

دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را به اساس یک تجارت رهنمایی شده بر روی منابع ملی رهبری خواهد کرد. دولت جمهوری حمایت از صنایع ملی، صنایع دستی و هنری ملی را وظیفه جدی خود می شمارد. از بیانات رئیس دولت

پنجشنبه ۲۸ حمل ۱۳۵۴ - ۵ ربیع الثانی ۱۳۹۵ - ۱۷ اپریل ۱۹۷۵

نقش قالدین

به بیست و چهار دالر عرضه گردیده بود. با این مطالعه ملاحظه میکنم که هدفهای جمهورییت جوان ما در قسمت تنظیم بهتر تجارت و در مورد عرضه اقتصادی و مطلوب اتمعه صادراتی کشور در زمینه صدور یکی از پیداوار عنعنوی و با ارزش به نیکویی دنبال شده است و طوریکه خبر می رساند با اقدامات منفعت باری که در این قسمت صورت گرفته است از یکطرف در حجم صادرات قالدین افزایش بعمل آمده و از جانب دیگر قیمت فروش فی متر مربع قالدین در دو مارکیت اروپایی تقریباً در حدود دو چندان رتقا یافته است.

صنعت قالدین که از صنایع دستی عنعنوی کشور است در جهان سابقه تاریخی ۲۵۰۰ ساله دارد.

محققان باستان شناسی افغانستان را نخستین مرکز عمده و مشهور قالدین بافی شناخته اند و قدیمترین فرش که بوسیله باستان شناسان کشف گردیده قالدینی است که در آرامگاه یکی از سلاله (سکاها) بدست آمده

در جمله اخبار اقتصادی کشور که طی هفته گذشته انتشار یافته یکی هم خبریست در مورد صدور قالدین بخارج. با اساس خبر متذکره سال گذشته در حدود چارصد و هشتاد هزار متر مربع قالدین به بیست و چار کشور جهان صادر شده است. بقول منبع اتحادیه صادر کنندگان قالدین در صادرات سال گذشته قالدین نسبت به سال ۱۳۵۲، شانزده هزار و هفتصد و بیست متر افزایش بعمل آمده است منبع خبر در مورد فروش قالدین افغانی تذکر داده است قیمت قالدین افغانی در مارکیت های جهان سال گذشته اطمینان بخش بود چنانچه در ماه حوت سال بار یک متر مربع قالدین بصورت اوسط در لندن به قیمت هجده پوند و سه شلنگ بفروش رسیده در حالیکه عین قالدین در سال ۱۳۵۲ به هشت پوند و هشتاد شلنگ فروخته شده بود، همچنان سال گذشته یک متر مربع قالدین در هامبورگ به چهل و یک دالر و هشتاد و هشت سنت بفروش رسید در حالیکه در سال ۱۳۵۲

در اینها زیاده روی کند طبیعت جسمانی را علیل و رنجور میکند وقتی خواهش های صادق مارا علیل و رنجور سازد پس اگر خواهش های کاذب در خود ایجاد کنیم مانند مسکرات و مخدرات و امثال اینها و به دیر خوابیدن ها و بیدار نشستن ها و دیگر گرفتاری ها که نیاز طبیعی مانیست معتاد شویم باین جسم خود چه نارواست که روا نداشته ایم .

بهمین ترتیب تو چه به و قایم جسم از تأثیرات و عوامل خار جی است که بی میا لاتی در آن با ر سلامت ما را به مخاطر می اندازد و علالت و رنجوری می آورد ایست مطلب ها سزاوار آموختن است در مورد حفظ طبیعت جسمانی . در مورد طبیعت روحی هم باید چنان عمل کنیم که سعادت معنوی و سلامت روحی ما تأمین باشد . این موهبت میسر نمی شود مگر آنکه روح و فکر و مغز خود را از بلیات و آفات روحی حفاظت کنیم و از طریق دانش و کمال زمینه تنمیه و تربیت فکر و روح خود را فراهم سازیم و هو موات و خرافات را در آن نریزیم ، دروغ نسازیم و دروغ نگوییم ، در اندیشه اغوای مردم و تقلب با دیگران نباشیم کینه و حسد نور زیم ، لجاجت و پرخاشگری نیا موزیم تا این امانت الهی یعنی عقل و فکر و روح خود را به مصیبت گرفتار نسازیم تا قار باشد که در راه زندگی ما را کمک کند . چراغ عقل ما روشن بماند تا راه روشن ، راه راست را از تاریکی ها و پرتگاهها تمییز کنیم تا عاصی نشویم و از حقایق بدور نمانیم تا از علم و صنعت ، از دانش و معرفت محروم نشویم و در نتیجه بتوانیم بحکم آنچه آفریده شده ایم عمل نمائیم و با انحراف از راستی ها و درستی ها که زمینه آن ، ریشه و منشأ آن در آفات فکری نهفته است از سعادت محروم نشویم و درد ها و امراض ، مصائب و بد بختی های جانگزا دامنگیر و رفیق همیشگی ما نشود .

از آنر و ز من اجسا سر خوش بختی میکنم که پراه راست میروم و دو ستم را از خود خوش بخت تر میدانم که درین طریق که خود میرفت مرا نیز رهبری کرده اینست مفهوم آن مطالب که در مقدمه گفتم .

شود و راه خود را طی میکند . يك جسم را اگر غذایی نامناسب ندهیم بعدی رعایت کنیم که عامل و ماده بیماری وارد آن نشود ، از آب و هوای آلوده پرهیز کنیم و از طرف دیگر از پر خوری ها و زیاده روی ها در هر کار و عملی ، از بی خوابی ها ، انواع هوسرانی ها و بی اعتدالی ها خویشتن را حفاظت و وقایه کنیم و درین جهات نیز پرهیز و تقوا را فراموش نکنیم و بعبارت دیگر از يك سو نگذاریم بیماری در جسم ما رخنه کند و از جانب دیگر در تما یلاتی که ناشی ازین جسم می شود زیاده روی نکنیم یعنی باندازه بخوریم و مطابق نیاز بیا شامیم و حلال بیا شامیم و بخوریم بموقع کار کنیم و بموقع استراحت ، درست و بموقع سخن بگوئیم و بموقع خاموش باشیم تا با ین ترتیب طبیعت جسمانی خود را با بی و بند بازی ها منحرف نگردانیم این طبیعت خودش سیر کمالی خود را می پیماید از کودکی ب جوانی میرسد از جوانی به پیری میرسد و تا آخر عمر همه اعضا و جوارح در خدمت تعالیات و خواسته هایش و طیفه خود را بد رستی انجام میدهد و سلامت باقی می ماند . ازین تعریف معلوم می شود که بزرگترین خدمت که برای سعادت جسمانی خود میتوانیم انجام بدهیم جز این نخواهد بود که او را بحال خودش بگذاریم و از راه صواب منحرف نشویم .

چه رسد که به گفته سعدی عمل کنیم و دل ما آن نخواهد که هیچ نخواهد ! وقتی کتابش را می بست گفت از آنچه خواندم اگر خلاصه کنم مطلبی که باید به آن اعتنا کرد اینست که « خواهش های صادق در وجود آدم هست از قبیل میل به خوردن و آشامیدن و پاره دیگر که اگر آدمی

سر سعادت

نوشته ع. ک. رها

گفت اشتباه میکنی ، حقیقت چنین است که جمالات و موضوع این کتاب چون آب روان و مانند شهد شیرین است و منبهم حوصله ام از آموختن سر نمی رود . اکنون اگر فرصت داری فصلی را خلاصه میکنم و بشنو که چه لذت دارد انسانی بتواند بخود برسد و حقایق زندگی را از مطالعه روش ها اعمال و فعل و انفعالات عوامل خارجی در خود ، بر ملا سازد . آنگاه نگاهش مشتاقانه بر صفحه که باز شده بود افتاد و گفت گوش کن مطلبی به چه شیوایی و زیبایی آراسته شده است .

« حکما میگویند هر چیزی يك کمال اول دارد و يك کمال ثانی ، کمال اول آنست که بموجب آن ، آنچه ، آنچه هست و اگر اونمی بود آن چیز نمی بود کمال ثانی تکامل آن شییی است در صفات خودش که بعد ابر او حادث و برایش پیدا می شود مثلا خداوند انسانرا آفریده ، طبیعت جسمی و طبیعت روحی بخشیده که اگر این طبایع را از راه خودش منحرف نکنیم و بهمین حال که آفریده شده بگذاریم لا بد بطرف کمال خود بحکم قانون و سیری که برایش وضع شده ، هدایت می

از خنده لبانش بهم نمی آمد دلش از خوشی ذوق می زد و میگفت « خوش بخت کسی است که پراه راست می رود ، خوش بخت تر آنکه درست دیگری را هم میگیرد و او را همراه می برد .

چون بیانش را دلنشین یا قسم تمنا کردم دنبال صحبتش را رها نکند .

گفت : رفیقی دارم که سر تا سر زندگی او چون آینه تا بنالک و ضمیر و خاطرش چون صبح بهار بی غبار و وصف است ، هر چه از راستی و درستی است بر داشته و قاموس زندگی خود را از آن آموخته و راهنمای خوبی ها ساخته است رفیق و صدم او کتاب است و روزنامه شبها پای چراغ می نشیند و تا نیمه شب ها که مطلبی را از کتابی نیا موزد خواب بر مژگانش نمی آید یکی دو روز پیش که بدیدارش رفتم دیدم کتابی که از ماهها قبل رفیق صحبت او بود باز در کنارش است . پرسیدم تو که هر کتابی را به عجله میخوانی چه اتفاق افتاده که این اثر را تمام نکرده ای ، مطالبش غامض است و یا حوصله ات نمانده ؟

سیهانوك ميدير خشد

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

کمبودیا آخرین مراحل يك دوره پنجساله را میگذراند که سیهانوك در این مدت دور از کمبودیا بسر می برد و مبارزات شدید ملت خود را علیه رژیم لونول که پنجسال قبل زمام امور آنکشور را در دست گرفته بود رهبری میکرد.

قوای اتحاد ملی کمبودیا بعد از تسلط بر بیشتر از ۹۷ فیصد خاک آنکشور اینك نیمی از شهر پنوم پن را اشغال کرده میدان هوایی و چنتانك را تصرف نموده و بطرف مرکز شهر پیش میروند. این قوا در موقع نوشتن این مضمون در يك کیلومتری قصر ریاست جمهوری رسیده است. سقوط پنوم پن هر روز انتظار میرود. هیچ کسی انکار ندارد که جریان اوضاع در پنوم پن جز به اشغال آنشهر از طرف قوای اتحاد ملی کمبودیا طر فدار سیهانوك منجر شود.

۲۴ سال

نودوم سیهانوك در سال ۱۹۴۱ در کمبودیا بقدرت رسید تا ۱۹۵۵ بحیث پادشاه کمبودیا کار کرد و در ۱۹۵۵ به نفع پدر خود از سلطنت کناره گرفت.

بعد از مرگ ۱۱۳ اپریل ۱۹۶۰ باز دیگر زمام امور کمبودیا را در دست گرفت و به حیث رئیس دولت کمبودیا با قدرت وسیعتر بصفت يك ناسیونالیست کار کرد و در ۱۸ مارچ ۱۹۶۰ مو قعی که سیهانوك در شوروی بسود ولونول یکی از فرماندان های سابق سیهانوك علیه قیام کرد و بایک کودتا بدوره حکومت سیهانوك در کمبودیا خاتمه بخشید.

این پوره در موقعی عمل شد که سیهانوك آخرین روز سفر خود را در اتحاد شوروی میگذراند و در راه میدان هوایی از کودتای لونول در کمبودیا خبر یافت.

حکومت جلاي وطن

سیهانوك به پیکنگ آمد و با تشریفات معمول يك رئیس دولت

استقبال شد و در آنجا بود که وی تصمیم گرفت حکومت جلاي وطن را تشکیل بدهد و از مردم خود درخواست کرد که علیه قوای مهاجم لونول قیام کنند و بد حکومت لونول در کمبودیا خاتمه بدهند.

وی اراده خود را مبنی بر تشکیل حکومت اتحاد ملی کمبودیا بتاريخ ۲۵ می ۱۹۷۰ اعلام داشت که با پشتیبانی ویتنام شمالی که تا آنوقت با سیهانوك روابط خوبی نداشت روبرو شد.

۵ سال مجادله

سیهانوك بتاريخ ۲۳ مارچ ۱۹۷۰ پیام پنج فقره خود را صادر کرد و از ملت کمبودیا خواست بعدم اطاعت از رژیم لونول بپردازند و به جنگ های پارتیزانی آغاز کنند. وی خود را رئیس قانونی کمبودیا خواند و انحلال پارلمان و دولت کمبودیا را اعلام کرد و وعده تشکیل يك دولت اتحاد ملی را داد.

وی درین وقت پوره میفهمید که چهاره دشواری در پیش دارد و تحقق این ارمان ها چقدر مستلزم صبر و حوصله و مقاومت و پایداری است و در این راه تا چه حد به کمک دوستان مخصوصا دو کشور بزرگ شوروی و چین نیاز دارد.

پنجسال مجادله و مقاومت در برابر قدرت بزرگ که معنی کشت و کشتار و قبول صدمات و خسارات بزرگ را داشت نشان داد که سیهانوك چقدر در کار مبارزه استوار است.

سیهانوك بیطرف

سیهانوك در طول ده سال ۱۹۶۰-۱۹۷۰ همیشه از بیطرفی سخن میزد و بحیث رئیس يك کشور بیطرف از بیطرفی فعال دفاع میکرد و بی حیث يك ناسیونالیست شهرت داشت.

اکنون نیز میگوید: «خمس سرخ نیستم و نه کمونیست میباشم»

دعوت امریکا از سیهانوك برای باز گشت به پنوم پن و گرفتن زمام امور کمبودیا نقطه بر گشت است در سیاست امریکا نشان میدهد که در اثر غلبه قوای اتحاد ملی کمبودیا قهرا تحمیل شده است.

این دعوت طبعاً با سوابق شخصی سیهانوك و طرز تفکر وی که با اظهارات اخیر او نیز بر میآید. بی ارتباط نیست.

این امر در حالیکه مظهر دریافت يك راه نسبتاً بسیط انتقال قدرت در کمبودیا تلقی میشود چیز یست که در پایان درامای کمبودیا باعلاقمندی ملو از اندیشه جستجو میشود.

امتناع سیهانوك

نودوم سیهانوك این دعوت را نپذیرفت و آنرا رد کرد. بر علاوه وی امکان هر گونه مذاکره را با بقایای رژیم لونول رد نمود و در عین زمان از استعقای خود بعد از اشغال پنوم پن و پایان ماجرای لونول سخن زد.

از اظهارات سیهانوك چنین بر میآید که بعد از پایان دوره لونول در کمبودیا قدرت بقوای اتحاد ملی کمبودیا خمر های سرخ انتقال خواهد کرد و دولت سو سیانولست می در کمبودیا تشکیل خواهد شد.

نتیجه تصمیم

«تصمیم گرفته ام به نبرد بپردازم و تا پایان بان ادامه بدهم.»

قسمتی از اظهارات نسور دوم سیهانوك است که پنجسال قبل از آغاز مبارزات خود در پیکنگ بیان کرد اکنون که نیروی های طرفدار سیهانوك آخرین دزهای بقایای لونول را از پنوم پن میدارند و بسوی موفقیت و ظفر تاریخی خود پیش میروند میتوان ارزش و اهمیت این گفتار را که در ۲۰ مارچ ۱۹۷۰ اظهار شده در درخشش چهاره سیهانوك خواند.

چوکات قانون اساسی وقانون اصلاح ارضی

ساخته شده و اساسات حزب طرح گردیده

بناغلی یوکو هاوا نماینده مؤسسه نشراتی یپتی نیت کووالهت فنلندی
و خبر نگار مجله خبری سومن کووالهتی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم ساعت سه بعد از ظهر ۱۸ حمل ۱۳۵۴ در دفتر ریاست جمهوری
مصاحبه مطبوعاتی نمود که متن آنرا تقدیم میکنیم .

ساحات اجتماعی ، اقتصاد ی
وسیاسی برداشته ایم
نشان میده که حرکت ما مثبت بوده و
ازین حرکت خود امید وار هستیم مادر این
مدت کوتاه موفق شدیم رفیور می در
ساحه معارف خود بمیان آریم ما درباره
قانون اساسی آینده خود مطالعه کرده و
چوکات آنرا ساخته ایم ما اساسات حزب
آینده خود را طرح نموده ایم ، چوکات
قانون اصلاح ارضی را ساخته ایم و وضع
اقتصاد کشور خود را با اساس داشتن
یک زیربنای قوی و اساسی طرح ریزی
کرده ایم . از نظر سیاسی با مالک دوست
روابط نیک بر قرار کرده و علایق خود را
با همه بهبود بخشیده ایم .

سوال : قانون اساسی جمهوری
افغانستان تاحال به طور نرسیده است
کار تسوید آن بکجا رسیده لطفاً توضیح
فرمائید که سیستم پارلمانی چه وقت
در کشور احیا خواهد شد ؟

جواب : مادر این حصه قسم بقم
پیش میرویم ، قسم اول تشکیل یک
کمیسیون برای طرح آن بود که اکنون
این کمیسیون کار میکند و در باره
مواد و اهداف قانون اساسی مطالعاتی
انجام میدهد .

قسم دوم تشکیل یک کمیته بزرگتر
برای مطالعه مسوده آن است تا از نظر
حقوقی و قانونی روی مواد آن غور و
مطالعه کند .

قسم سوم ارائه آن به لویه جرگه
افغانستان است .

سوال : پارلمان در افغانستان
چه وقت تشکیل خواهد شد ؟

جواب : این موضوع مربوط به
قانون اساسی بوده هر وقت قانون
اساسی بمیان آمد مطابق به آن پارلمان
عرض وجود خواهد کرد .

سوال : آیا سفر های جناب شما
بکشور های همجوار میتواند بحث نشانه
سیاست جدید خارجی افغانستان و
بیطرفی آن تلقی شود ؟

جواب : سیاست افغانستان را
نمیتوانیم سیاست نو بگویم زیرا
پالیسی اساسی افغانستان همیشه
بیطرفی و عدم التلا با اساس احترام
متقابل و داشتن فضاوت آزاد در مورد
بقیه در صفحه ۱۵

مواد بفروش میرسد در جمله چیزهایی که
در بازار دیده میشود میتوان از سه قسم
اموال نام برد . یک نوع آن اموال استهلاکیست
که به قسم قرضه از مالک دوست
گرفته شده اینگونه اموال بفروش
میرسد و بول آن بمصرف یک تعداد پروژه های
انکشافی میرسد . نوع دوم
اموال کمکی است که بشکل معاونت
از طرف بعضی موسسات خیریه و کشور
های دوست بموسسات افغانی داده شده
که اینگونه اشیاء به مستحقین آن توزیع
میشود و آن در بازار نیست . نوع سوم
اموال است که متخصمین همکار در
پروژه های ساختمانی ما و یا مسیون
های خارجی در افغانستان برای مصارف
خود وارد میکنند اینمواد اکثر از احتیاج
شان بیشتر بوده و به بازار عرضه
نماینند نمیدانم شما از چه
قبیل مواد را در بازار دیده اید ؟

سوال : جناب رئیس جمهور شما
روی این موضوع تا کید فرموده اید
کمکهای خارجی که افغانستان دریافت
میدارد برای همیشه خالی از هرگونه
قید سیاسی بوده است . آیا برای همیشه
چنین خواهد بود ؟

جواب : برنسیب گرفتن قرضه و
اساس سیاست ما این است هر قرضه
را که گرفته ایم و یا خواهیم گرفت خالی
از هرگونه قید و شرط سیاسی بوده است
و سیاست مادر اینده نیز چنین خواهد
بود .

سوال : بعد از آنکه بایانیه تاریخی
۲۳-اگست ۱۹۷۳ خویش ، جمهوری
دیمو کراسی واقعی و حقیقی را در کشور
اعلام فرمودید تا کدام اندازه این آرزو
برآورده شده است ؟

جواب : شما معلوم است که بعد از
انقلاب در جوامع یک دوره میاید که هرچه
در حالت تنظیم و آماده شدن میباشد .
روی این اساس وظیفه اول انقلاب حفظ
امنیت در کشور و استقرار جمهوریست
بود وظیفه بعدی این نظام ، گذاشتن قدم
های اساسی برای آوردن یک تحول
بنیادی میباشد تاحال قدمهایی که در

شکل قانونی پیدا کرد و این پلان از
شوری نگاشت و غیر از تمهید و دنبال
کارهای گذشته کارنو روی دست گرفته
نشد . واقعاً در طرح پلان چارم دوستان
شوروی ما همکاری کردند اما این پلان
عملی نشد . امروز ما به طرح پلان اول
جمهوریت شروع کرده ایم و امیدواریم
کار پروژه های مربوط بان در خلال چند
ماه آینده شروع شود . در پلان آینده
خود کمکهای کشور های دوست را
گنجانیده ایم و این کمکها بیشتر در
ساحات انکشاف زراعت ، صنعت
معادن ، تمدن
خطاهن و سایر پروژه های بزرگ تمام
المنفعه تخصیص داده شده است .

سوال : آیا امیدوار هستید که این
پلان عملی شده و نتیجه خواهد داد ؟
جواب : البته که امیدوار هستیم .

سوال : افغانستان هنوز تا اندازه
زیادی به کمکهای خارجی که قسمت
زیاد آنرا کمک اتحاد شوروی تشکیل
میدهد اتکا دارد قسمت عمده این کمکها
را اکنون کدام ساحه تشکیل میدهد .
ایمانا اگر این کمکها متوقف شود
نتیجه آن از چه قرار خواهد بود ؟

جواب : در این شک نیست که
افغانستان فعللاً یک کشور
غنی نبود و با انکشاف
خود نیاز دارد . همچنان شک نیست که از
کشور های دوست بشمول اتحاد
شوروی کمکهای زیاد دریافت کرده ایم
البته در جمله این کمکها ، کمک اتحاد
شوروی بیشتر بوده است اما ایماناً اگر
این کمکها متوقف شود شاید در کوتاه
مدت بسوی پیشرفت بطی گردد ولی مبادر
خلال امکانات خود به پیشروا هم
رفت . من فعلاً هیچ دلیلی دیده نمیتوانم که
این کمکهای دوستانه متوقف شود .

سوال : یک قسمت از مواد یک
افغانستان اشکل کمک از کشور های
غربی دریافت میدارد برای فروش در
بازار دیده میشود . این موضوع را
چگونه میتوان تعبیر کرد ؟

جواب : من میخواهم بدانم از چه قبیل

ژورنالیست فنلندی ابتداء از بناغلی
رئیس دولت و صدراعظم اظهار تشکر
نمود که بوی موقع این مصاحبه را دادند .
موصوف این مصاحبه را نمونه خوبی
از وجود علایق بسیار صمیمانه بین
دو کشور خواننده سوالات خود را بشرح
آتی شروع نمود :

سوال : جناب رئیس جمهور ادر
بیانیه تاریخی ۲۳-اگست ۱۹۷۳ خویش
فرمودید که اقتصاد افغانستان پیش
از انقلاب جمهوری بسوی سقوط و
ورشکستی کامل روان بود .

لطفاً توضیح فرمائید حکومت جدید
چه تدابیر عملی برای نجات کشور از
این ورشکستی اتخاذ نموده است ؟

جواب : حقیقتاً وضع اقتصادی کشور
ما خوب نبود ، برای اینکه بعد از
انقلاب جمهوری بصورت عجله در زمینه
قسم برداریم از مصارف بیجا جلوگیری
نمودیم ، تشکیلات بیجا را کم کردیم ،
تاجد ممکن جلوگیری از فساد صورت گرفت
ورود بعضی اشیاء غیر ضروری را
که بدمرد مردم ما نمیخورد منع قرار دادیم
حتی المقدور به پیمانه صادرات خود
افزودیم ، در عین حال سعی نمودیم
مالیات دولت و یک مقدار پول دولت را
که خدمت اشخاص و موسسات بود جمع
آوری نماییم ، البته این قسم های
عاجلی بود که مجبور بودیم برای بهبود
اقتصاد کشور خود برداریم ،
خوشبختانه این اقدامات تاحدی وضع
اقتصاد کشور را بهتر ساخت .

اما برای برداشتن قدم های اساسی
در آینده نیاز به طرح یک پلان اساسی
اقتصادی داریم ، درین پلان البته تا آنجا
که توان مالی ما اجازه میدهد خود را
انجام میدهیم و آنجا که از توان مالی
ما بیرون بود از کشور های دوست
کمک میگیریم .

سوال : کار چارمین پلان پنجساله
اقتصادی کشور که به همکاری متخصمین
اتحاد شوروی طرح شده بود اکنون
به نیمه رسیده است آیا این پلان نسبت
به پلان های پنجساله اقتصادی قبلی
بیشتر موفق خواهد بود ؟ آیا در ساخت
مختلف این پلان تا کدام اندازه هدف
خواهد رسید ؟

جواب : اگر بصورت حقیقی در زمینه
بحث کنیم نه پلان سوم و نه پلان چارم



لحظات در تصویر صفحه نویست که اینک در ژوندون باز میشود .

برای آنکه شروع این صفحه میمون افتاد راپور یکی از همکاران که در باره مسافرت اخیر بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم بکشور های دوست ، هند ، بنگله دیش و عراق تهیه شده است بحث زیب این آغا ز استفاده میشود .

راپور تر می نویسد .

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم در سفر رسمی شان به هند که از زده تاییست و سه حوت ۱۳۵۲ را در برگرفت بازعمای هند راجع به مسایل ذات الیینی و سایر موضوعات مورد علاقه بین المللی مذاکره کردند. از بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم و هیات معیتی شان هنگام ورود در هند استقبال نهایت گرم بعمل آمد .

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام اقامت شان در دهلی جدید از موسسات فرهنگی و اقتصادی در دهلی جدید و چندریگر مرکز ایالت پنجاب دیدن نموده و پوهنتون پنجاب درجه دکتورای افتخاری حقوق رابه بنیاعلی رئیس دولت ملی مراسم خاصی اعطا نمود .

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم نهالی رادر راجات که محل یادبود از میهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو و لال بهادر شاستری زعمای فقید هند میباشد طوریادگار غرس کردند .

لحظات در تصویر

مسافرت شاعلی رئیس دولت و صدراعظم به بنگله دیش

بنیاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم با هیات معیتی شان بتاریخ ۲۳ حوت (۵۳) برای یک بازدید رسمی و دوستانه از بنگله دیش وارد داکه شدند و مورد استقبال خیلی گرم زعمای و مردم بنگله دیش قرار گرفتند .

(بنگوبند) و شیخ مجیب شخصاً دسته گل را به بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم اهدا کردند .

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم طی اقامت سه روزه شان در داکه بر محل یادگار شهیدای ملی بنگله دیش درسای وار اکیل گسل گذاشتند .

طی این مسافرت بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم دوباره انکشافاتیکه بعد از اعلام نظام جمهوری در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ در

افغانستان رخ داده و هم در مورد پروگرام تغییرات مترقی، اجتماعی، اقتصادی که در پرتو نظام جمهوری آغاز گردیده با بنیاعلی رئیس جمهور بنگله دیش صحبت کردند .

ایشان همچنان پیشرفت های راکه در تطبیق این تحولات مترقی در ساحات مختلف سیاسی اقتصادی - اجتماعی در کشور صورت

گرفته است شرح دادند - بنیاعلی مجیب الرحمن و مقامات حکومتی بنگله دیش از زعمای مردم افغانستان تحت زعمای مست



بالا:

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام مسافرت به هند با زعمای هند روی مسایل ذات الیینی و سایر موضوعات مورد علاقه بین المللی مذاکرات دوستانه نمودند در عکس بامیرمن گاندی در حال صحبت دیده می شوند .

پایان :

زعمای کشور هند در میدان هوایی پالم در دهلی حین ورود از بنیاعلی رئیس دولت به گرمی زیاد استقبال کردند در عکس فخرالدین علی احمد رئیس جمهور و میرمن اندرا گاندی صدراعظم هند نیز در جمله مستقبلیین قرار دارند .

شاغلی رئیس دو لت ابراز خشنودی و یک زندگی مرغه رابهرم افغانستان آرزو کردند.

شاغلی رئیس دولت و صدراعظم هیات معیتی شان حین گردش در دریای بری کنگاه اراضی دوتلف این دربار مشاهده کردند. در پای بری کنگاه که سر انجام بدریای کنگاه می ریزد - دارای ۹۰ متر عرض بوده از آب آن برای مزارع استفاده میشود.

سفر شاغلی رئیس دولت و صدراعظم به عراق

ازبنا غلی رئیس دولت و صدراعظم هیات معیتی شان که بتاريخ ۲۶ خوت ۵۳ بدعوت شاغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق وارد بغداد شدند استقبال نهایت گرم صمیمانه بعمل آمد.

هنگامیکه طیاره حامل شاغلی رئیس دولت و صدراعظم در قلمرو عراق داخل شد یک دسته طیارات جت آنرا تأمیدان هوایی بغداد بدرقه کردند.

هنگامیکه شاغلی رئیس دولت باهمراهی شاغلی رئیس جمهور عراق سلام گاردا احترام را قبول و آنرا معاینه می کردند بیستویک توپ به رسم احترام فیر شد و دو دسته طیارات جت غرش کنان از فراز میدان هوایی بغداد که بابیرقهای افغان و عراق مزین شده بود گشتند.

شاغلی رئیس دولت و صدراعظم با هیات معیتی شان هنگام توقف سه روزه در عراق با مقامات حکومتی عراق مذاکرات دوستانه انجام دادند. و هم اماكن مقدسه رادرنجف و کربلا زیارت کردند. همچنان شاغلی رئیس دولت و صدراعظم با هیات معیتی شان آثار تاریخی شهر بابل فابریکه سکندر یوموزیم بغدادرا دیدند.



از بالا به پائین

شاغلی رئیس دولت و صدراعظم با شاغلی معجب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش در کابین کشتی مخصوص که توسط آن روی دریای بری کنگاه در داکه گردش کردند و در عرشه آن ساعت مذاکره بعمل آوردند.

پائین : شاغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام ایراد بیانیه در پوهنتون پنجاب ژوندون





شاهلی رئیس دولت و صدراعظم با هیات
معیتی شان از شعب مختلف فابریکه سکندریه
واقع بین بغداد و کوفه دیدن کردند این فابریکه
که در سال ۱۹۷۰ شروع بکار نموده دوازده نوع
ماشین آلات زراعتی بشمول پرژه جات زراعتی
تولید مینماید.

شاهلی رئیس دولت و صدراعظم با هیات
معیتی شان بعد از آثار تاریخی شهر بابل
دیدن کردند.

بابل یک شهر قدیمی عراق است که نزدیک
کوفه موقعیت دارد.

این شهر از نظر اهمیت باستانی در
تاریخ شهرت فراوان داشته است. خط
مردم بابل میخی بوده که بروی خشت گلین
مینوشتند و آنرا در آتش میگذاشتند و می
پختند.

مردم بابل کتابخانه های عظیمی بوجود
آوردند که اکنون عده محدودی از آن بجای
مانده است.

بابلیان خدایان متعددی را می پرستیدند
خدای آفتاب خدای ماه - خدای جنگ. خدای
شکار از جمله خدایانی بودند که بنام های
مختلف توسط بابلیها بدو ن امتیاز پرستش
میشدند.

شاهلی رئیس دولت و صدراعظم راجع به
آثار تاریخی شهر بابل علاقه نشان دادند.
از محل چاه مشهور بابل نیز دیدن کردند.

شاهلی رئیس دولت در ناحیه باب الشیخ
بغداد مقبره حضرت غوث شیخ عبدالقادر
جیلانی را زیارت کردند.

شاهلی رئیس دولت و صدراعظم همچنان
از مقبره امام اعظم ابو حنیفه - کانظمین
شریف و مقبره امام ابویوسف در نزدیک بغداد
نیز زیارت کردند.

در مقبره امام اعظم موی مبارک را دیدند درین
هنگام یک جلد قرآن شریف به شاهلی رئیس
دولت و صدراعظم اهداء شد که ایشان آنرا
بوسیده و یک تحفه مقدس خواندند.

شاهلی رئیس دولت و صدراعظم همچنان
در نجف اشرف بر مقبره حضرت علی کرم
الله وجهه رفتند. اتحاف دعا کردند.

همچنان شاهلی رئیس دولت و صدراعظم
در کربلا شریف بر مرقد حضرت امام حسین
(رض) و حضرت عباس (رض) رفتند اتحاف
دعا کردند.

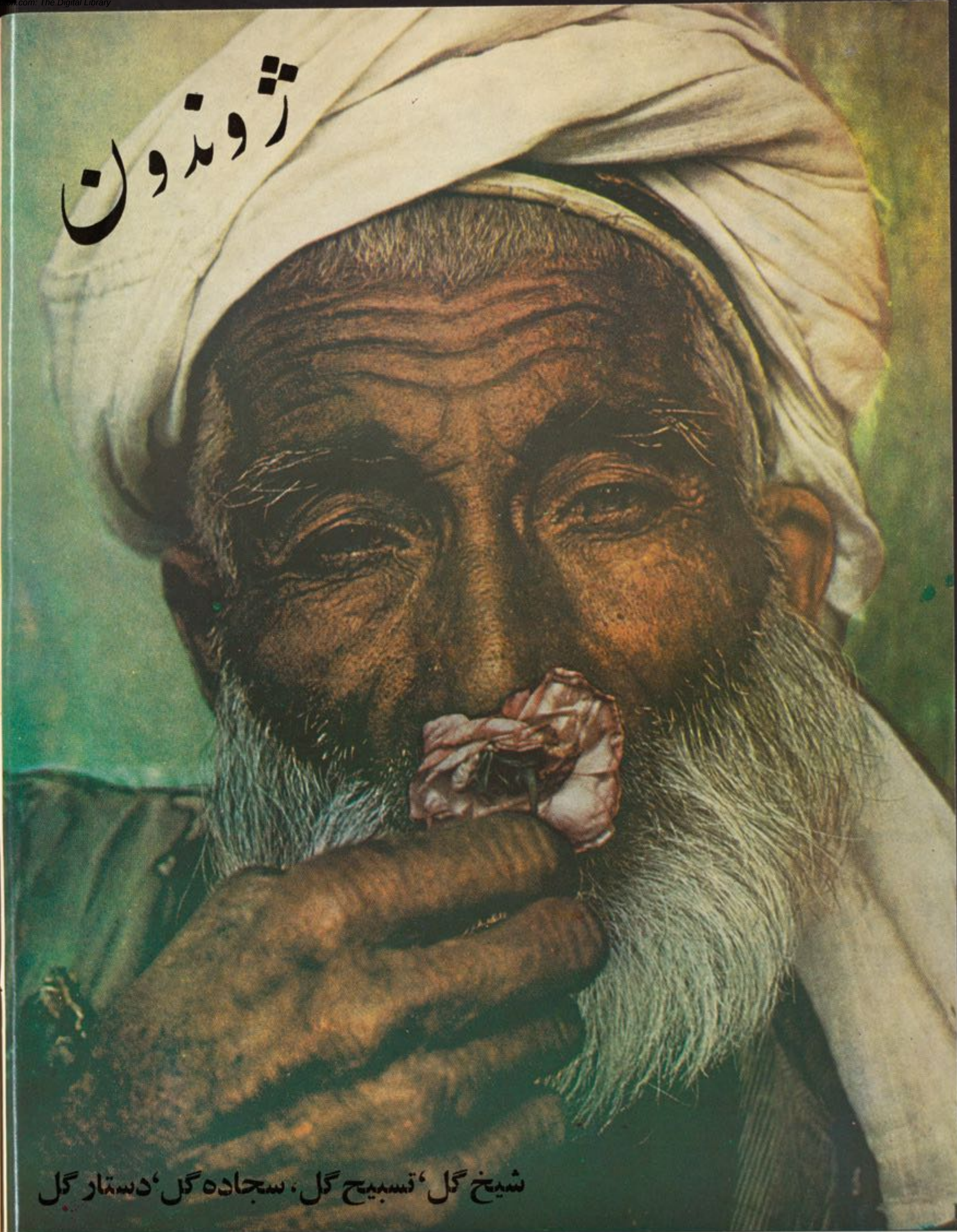
سفر شاهلی رئیس دولت و صدراعظم
روز پنجشنبه ۲۹ حوت ۵۳ از عراق خاتمه
یافته ایشان با هیات معیتی بعد از ظهر
همین روز مع الخیر به کشور عودت
فرمودند.



شاهلی رئیس دولت
و صدراعظم هنگام گل گذاری
بر محل عسکر گمنام در بغداد

شاهلی رئیس دولت
و صدراعظم هنگام فرود آمدن
از طیاره از طرف شاهلی
احمد حسن البکر رئیس جمهور
عراق استقبال گردیدند

ژوندون



شیخ گل، تسبیح گل، سجاده گل، دستار گل



زیر و بم تر سناك راکت و خمپاره ها

صداهای مهیب زمین را می لرزاند

و آدسیان را به خون می نشاند

* صحنه ای از بمباران بر یکی از شهرهای کمبودیا با افتادن يك راکت ده کشته بلا فاصله روی سرک نقش زمین شد .
* يك تن از افراد ملکی که بروی جاده کشته شد و مامورین نظامی هویت او را می جویند .
* توپهای دور انداز اتو ماتیک علیه لون نول .

خواهد داشت .
از پنوم پن سه صد نفر بیرون کشیده شدند اما در سیگون تعداد امریکائی ها یی که از آن جایی بیرون شوند، چندین برابر آنست.
رئیس جمهور فوراً قبل از هدایت داده که برای بیرون کشیدن تقریباً شش هزار امریکائی و در حد دو صد هزار ویتنامی که ادعا میشود در صورت داخل شدن قوای حکومت موقتی انقلابی در معرض خطر قرار

لطفاً ورق بزنید

شرایط در کمبودیا و ویتنام جنوبی هر روز به نفع قوای اتحاد مللی و حکومت انقلابی موقتی عوض میشود و احتمال آن موجود است که آنچه اخیراً در پنوم پن اتفاق افتاده و ایالات متحده امریکا سفارت خود را از آنجا بیرون کشید، در سیگون نیز مشکلات و دشواریهای زیادی با خود



جوانان دهات مر تفع قریه های پدری را ترك میدهند ، پابرهنه بااطفالی که مدت ۸ روز را در بیراهه های جنگلی پیموده اند در جستجوی نجات اند .



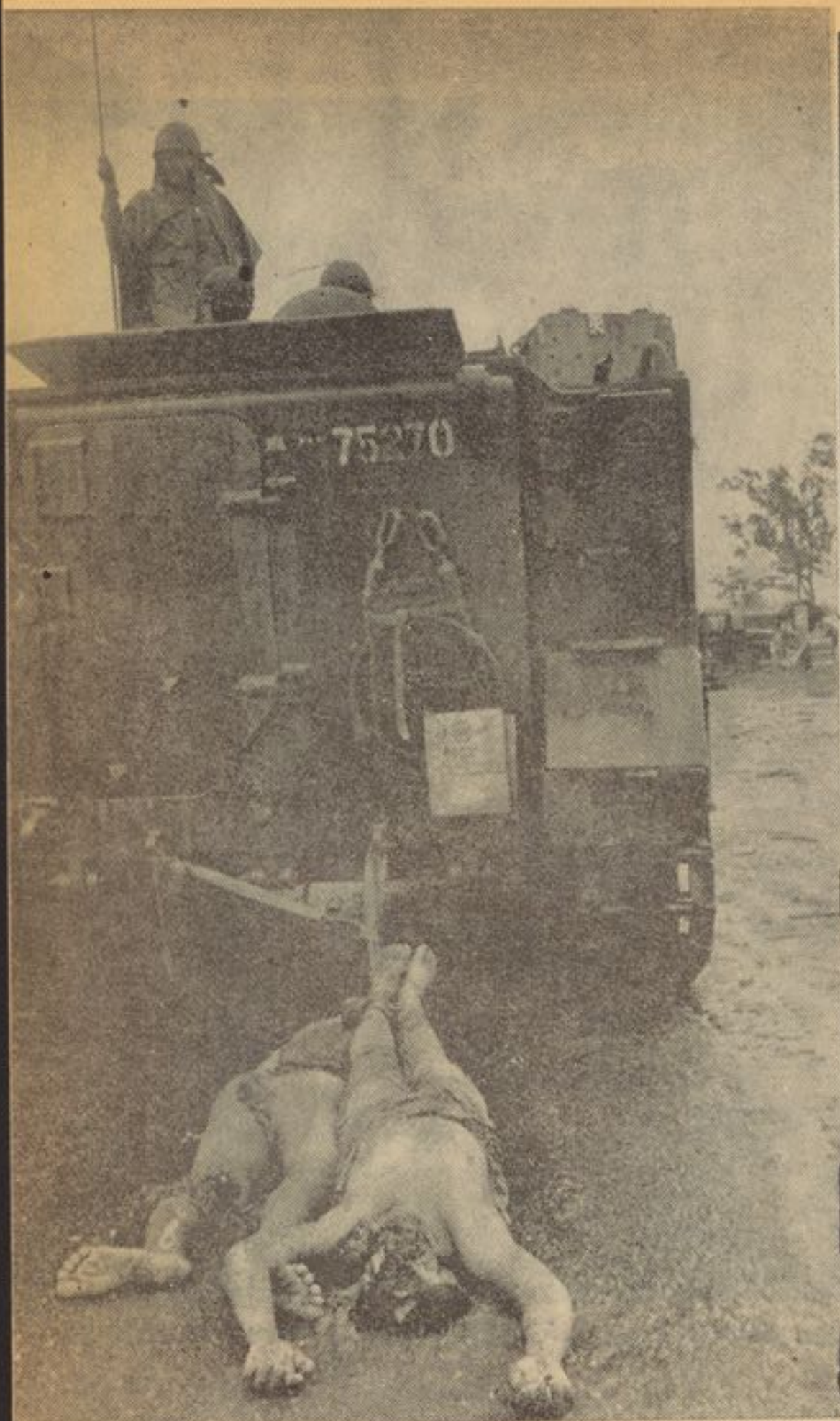
نگاهیهای حسرت بار اطفال يك خانواده که روی گراچی دستی انتقال داده می شوند و به ترك سرزمین خود مجبور گردیده اند یاس آور است . مادریکه فرزند خود را در بانگی که از غربال برنج ساخته است نقل میدهد .

میکیرند، از بحریه امریکا استفاده
سری است و سفارت حتی تذکری ضرورت احساس شود.
از نظر عملی چانس خارج شدن
تعداد زیاد ویتنامی ها از سیگون
فوق العاده کم است، اعضای سفارت
امریکا هنوز هم به تعداد کامل خود
یعنی هفتصد نفر است گرچه زنان
و اطفال آنها قبلا خارج شده اند
دفتر اتانسیه نظامی قبلا مسدود شده
بود.

خواهد آورد.
قوای حکومت موقت انقلابی به
پیشرفت خود ادامه میدهند چنانچه
يك تعداد مواضع عمده ستراتیژيك
را در سوان لوك واقع هفتاد کیلو
متری شرق سیگون تصرف کرده
اند.

در عین زمان آژانس خبر رسانی
وقوای حکومت انقلابی موقت به
ارتباط بیانیة روز چهارشنبه

پلانیهای مربوط به تخلیه، همه، انتظار دارند که مبادا به آنها
هم در این باره امید هد زیر اهراس در داناگ که ماه گذشته
دارد که مبادا این شایعه تأثیر بدست قوای حکومت موقت انقلابی
نامطلوب بر موزال مردم سیگون افتاد، افراد ملکی و عساکر بین هم
وقوای مسلح ویتنام جنوبی و ارد برای تلاش در بدست آوردن جایی
کند. اما يك نطق وزارت دفاع در کشتی یا طیاره می جنگیدند
امریکا گفت که پنج کشتی قوای و حالا این هراس موجود است که
بحری امریکا با دوهزارو پنجمصد نفر تکرار آن واقعه در سیگون پرو بلم
از افراد بحری در بحیره جنوب چین های بزرگی در راه تخلیه موجود



يك صحنه وحشتناك كه در ماحول پنوم پن تمثيل مي شود .

يك تن از افراد نظامي لون نول كه در يك كيلو متری خانه خود مي جنگد زن وی با طفل خود در جبهه بدین او آمده است .

پروورشگا ها مو قیعت دارد منفجر گردید مژه به هم زدن شش نفر در حالت با مرگ دست و پا یان زخمی شدند نزدیک جسد یکن ، يك دختر هفت ساله ضجه های دلخراش در حالت نزع شنیده می شد ، همچنان يك عده اطفال كه دست و پا و پاها ی شان به پا شده بود ، با بدن غرق در خون در حالیکه دست و پای قطع شده آنان در سرك جست و خیز می زد به پیشواز مرگ میشتا فتند . مشاهدات تكان دهنده و تاثر انگیز در اطراف و ماحول پنوم پن با ۲۵۰ راکتی كه تقریبا در هر هفته این جاو آنجا بر پایتخت كمبودیا منفجر میگردد يك فاجعه خون ریزی و مرگبار را مستقیما تمثيل می نماید .

ویتنام جنو بی بیرون کند . اکنون بادامه این جریا تا راپور يك نامه نگار مجله (پاری میچ) كه از نفس جنگ واز میان آتش و خون در كمبودیا تهیه کرده است ار مطالعه شما میگذرد . صفیر های خزن انگیز یكنواخت و متصل بهم شنیده می شود در هشتماد متری لیسه دسكارت پنوم پن يك راکت يكصد و هفت میلیمتری منفجر گردید ، آنوقت صدای مهیبی پرده های گو شم را طوری باهتزاز آورد كه فكر كردم از سر تاسر كره زمین آواز ها جمع شده و در گوش های من خانه میکند . راکت درست بالای جاده ایكه در حواشی وكنار آن تا سیسات تربیتی

گذشته رئیس جمهور امریکا ، روز ۲۴ حمل طی اعلامیه امریکا را اخطار داد كه در آینده از مداخله نظامی در ویتنام جنو بی خود داری كند ورنه با شكست تلخ تری مواجه خواهد شد . در اعلامیه گفته شده كه حملات اخیر قوای مذکور بر شهر های مختلف ویتنام جنو بی ، به منظور دفاع از منابع و حقوق ملی خودشان برای خود ارادیت و بمنظور دفاع از موافقت نامه پاریس ، صورت گرفته است . در اعلامیه مذکور از امریکا جدا تقاضا شده كه به تمام انواع كمك های خود به رژیم وانتیو ، خاتمه داده و تمام جبهات جنگی طیارات و سایر وسایل خود را فوراً از آبهای





با آخرین دیدار به عکاس متوجه است این زخمی یکی از قوماندها نان لئونول است که مرمی در لگن خاصره اش جا گرفته و سلامت به شفاخانه نرسید .

آخرین روز های پنوم پن

اوضاع اخیر پنوم پن را در حالت محاصره منجر به سقوط قرار داده است رابطه با میکانگ اکنون قطع شده است .

در جنوب در منطقه باساک احاطه وانسداد رود خانه توسط کیبل های فولادی عملی گردیده و با نقب های سناتور پو شانده شده است ، در ۶۰ کیلو متری ، شهر کوچک نیک لانگ بمركز انفجارات و زده خورد ها مبدل گشته مساحت میان مرکز و شهر نیک لانگ ورود خانه وسوا حل آبی به تصرف قوای اتحاد ملی افتاده است . در میدان هوا یی پو چنتو نگ امکان پرواز های شبانه برای طیارات دی سی ۸ و سی ۱۳۰ میسر نیست برای آنکه فعالیت های هوایی تحت چتر خطرناک مرمی ها و اصابت راکت محدود گردیده است .

در غرب قوای مارشال لئونول ، دریک بیلانس تخمینی ده هزار از تلاشهای شانرا برای حفظ آخرین رمق های ماحول پنوم پن و ساحه بین مارشال لئونول با همه ایمن میکانگ ، پنوم پن که از کنترل خارج گردیده است ادامه میدهند . و دو میلیون دالر کمک ایالات متحده در یک پل هوایی ایالات متحده از طریق تایلند روزانه چهل پرواز را انجام میدهد که طی آن یک هزار تن مواد خورا که و لوازم حیاتی را به پنوم پن انتقال میدهد با یدتو ضیح کرد که ضرورت پایتخت با ینگونه از مساعدت ها در روز به ۳۵۰۰ تن خواهند بود . بالغ میگردد .

بهر حال با اختصار مطلب اینک بهر حال اوضاع برای پنجاه هزار مدافعین که از پنوم پن در برا بری هزار مهاجم دفاع می نمایند خیلی دشوار پیش بینی میشود . ضایعات مدافعه کنندگان یعنی قوای لئونول خیلی سنگین است

(مترجم ل، ر)

ژوندون

چوکات قانون اساسی و قانون ...

مسائل بین المللی بوده است. این سفرها برای تشدید روابط دوستانه با اساس دعوت به کشورهای دوست صورت گرفت که در نتیجه آن موقع میسر شد که در موضوعات ذات البینی و مسایل دنیایی تبادل افکار نماییم، موقف نظام نوین و کشور را برای دوستان خود توضیح کنیم.

سوال: آیا مناسبات دوستانه افغانستان با اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی نشانه آن بوده میتواند که افغانستان راه سوسیالیسم را میجوید. اگر چنین باشد لطفاً توضیح فرمایند که سوسیالیسم افغانی چه مشخصاتی خواهد داشت؟

جواب: یقیناً دوستی بسیار بسی الایشی با اتحاد شوروی، معالک اروپای شرقی و سایر معالک جهان داریم. اما باید توضیح کنم چیزیکه نزد ما اهمیت و ارزش دارد و هدف اصلی و اساسی انقلاب ما و نظام نوین ما را تشکیل میدهد تامین سعادت ملی و خدمت به طبقه اکثریت مردم ماست نه بیسک طبقه خاص و معین، لذا هر مفکوری که خوبی که در هر جا و هر سیستم به نظر برسد و موافق با روحیه محیط عنعنات ملی و مذهبی ما باشد پسندیده است.

سوال: آیا جناب شما سوسیالیسم را یک وسیله موفقیت در رسیدن به اهداف ملی خویش میدانند؟

جواب: گفته میتوانم با چیزهای خوبی در آن موجود است که میتواند طرف استفاده قرار گیرد.

سوال: جناب شما علایق موجوده کشور خویش را با شغلی بسو و صدراعظم پاکستان چگونه توضیح می فرمایید؟

جواب: مناسبات روابط ما خوب نیست. با تاسف باید بگویم در تمام چوکات سیاست خارجی بایگانه کشوری که ما نتوانسته ایم مسایل را دوستانه طرح کنیم پاکستان است. امید داریم بالاخره پاکستان باین موضوع ملتفت شده و روزی موفق شویم این مشکل خود را بصورت دوستانه و مسالمت آمیز حل کنیم.

سوال: شما چه مساعدت جدی مردم پشتون و بلوچ به مبارزات شان در راه حصول آزادی کرده اید؟

جواب: اگر این قضیه را به تفصیل بررسی کنیم می بینیم که این موضوع سابقه بسیار طولانی دارد. در جریان این بررسی برای ما روشن می شود که این مساله نه به به شاعلی بو تو ارتباط میگیرد نه به پاکستان بلکه مناسبات و مناسبات این موضوع بقایای درد ناک است که از دوره استعمار به این سرزمین باقی مانده است. پشتیبانی از حقوق حقه مردم پشتون و بلوچ را بصورت مسالمت آمیز و وظیفه ملی و وجدانی خود میدانیم.

سوال: جناب شما حل این مشکل را چگونه پیشبینی مینمایند؟

جواب: فعلاً موقف ها بسیار دور است. حل این موضوع در آینده متعلق به حسن نیت و حسن تفاهت هم دو جانب میباشد.

سوال: وضع آینده پاکستان در نظر جناب شما چگونه معلوم میشود آیا به ویتنام دوم مبدل خواهد شد؟

در صورت بروز جنگ آیا افغانستان در آن سهم خواهد گرفت؟

جواب: حالت داخل بغود شان معلوم است ما آرزو نداریم که در پاکستان جنگ و بدبختی بیاید و آنرا پیشبینی

کرده نمیتوانیم و اگر جنگ داخلی در بین شان رخ دهد دعا میکنیم این بدبختی از بین برود.

سوال: اردوی افغانستان توسط اتحاد شوروی تربیه و تجهیز شده است همچنان نسبت آزادی خواهی در پاکستان، چنانچه علاقمندی اتحاد شوروی را درین ساحات چگونه ارزیابی میفرمایند؟

جواب: درین شک نیست که اردوی افغانستان با سلاحیکه از شوروی گرفته ایم تجهیز گردیده و صاحب منصبان مادرانجا و دیگر کشورهای تریه میشوند اما ربط این موضوع را با مبارزات آزادی خواهی مردم پشتون و بلوچ درست ندانستیم. مجاهدات ملی آنها از این روز نیست بلکه از یک قرن پیش این مبارزه در نیم قاره هند در برابر حکمرانی انگلیس وجود داشته است یعنی قبل از تولد پاکستان.

شما تاریخ افغانستان را مطالعه کنید می بینید که قسمت زیاد عمر آزادی خواهان در برابر استعمار انگلیس در نیم قاره در همین مجادله سپری شده است.

شما می بینید تا وقتیکه آخرین افراد قوای انگلیس از آنجا خارج میشدند بازم پشتون و بلوچ چهارمردمی بودند که تا آخرین لحظه علیه انگلیس مجادله می کردند. لذا این دو موضوع با هم هیچ ارتباطی ندارد.

باید دانست که تا بدست آوردن حقوق حقه خویش مبارزه مردم پشتون و بلوچ ادامه خواهد داشت و هیچگونه فشار و تهدید آنها را ازین مبارزه ملی شان منصرف نخواهد ساخت.

سوال: جناب رئیس جمهور شما فرموده اید که افغانستان یک کشور اسلامیست این حقیقت با ارتباط کشور های دیگر چه نتایجی دارد؟

جواب: بلی ما کشور اسلامی بودیم، هستیم و خواهیم بود. در دنیایی که زندگی میکنیم مذاهب و ادیان مختلف وجود دارد. اما ملل جهان با آنکه ادیان و مذاهب مختلف دارند همه شان دوست اند و با هم زندگی میکنند.

همانطوریکه ما بدین اسلام

بعیت دین خود احترام میکنیم دین اسلام ادیان دیگر را نیز قابل احترام میدانند اما مقصد شما مطرح این سوال روشن نیست.

سوال: آیا این موضوع که شما کشور اسلامی هستید هیچگونه اثری در سیاست و موقف شما در شرق میانه ندارد؟

جواب: با اساس موازین اسلامی ما از حق طرفداری میکنیم، هر چه و هر جا که باشد. ما از عربها حمایت میکنیم این طرفداری ما تنها از نظر عسری بودن کشورهای عربی نیست، عربها در داعیه شان حق بجانب اند زیرا آنها سرزمین های شان را از دست داده اند. همچنان فلسطینی ها حق بجانب اند. و اگر ملتفت شده باشید ما از حقوق ویتنامی ها نیز همیشه پشتیبانی کرده ایم.

سوال: جناب رئیس جمهور شما بروش قدم بقدم عصری ساختن کشور خویش شجرت دارید نظر جناب شما در مورد پیشرفت سرخ افغانستان چیست؟

جواب: حرکت قدم بقدم در صورتی خوب است که انسان سر یعتر رفته نتواند و اگر سر یعتر رفته نتواند و امکان حرکت سر یعتر هم وجود باشد نمیدانم چرا انسان سر یعتر حرکت نکند؟

سوال: جناب شما تا کدام اندازه خود را از همکاری و پشتیبانی مطلق مردم برخوردار میدانید؟

جواب: بهتر است این موضوع را از طبقه عوام مردم افغانستان بپرسید و هم از همه بهتر تاریخ آینده افغانستان آنرا قضاوت خواهد کرد.

در اخیر زور نالیست فنلندی ازینکه بوی افتخار مصاحبه داده شد از شاعلی رئیس دولت و صدراعظم صمیمانه تشکر کرد و شاعلی رئیس دولت و صدراعظم نسبت اینکه بار اول روزنالیستی از کشور دوست فنلند با وی مصاحبه انجام داد اظهار خوشی نمودند و ضمناً متذکر شدند که من به مردم فنلند قلباً احترام دارم.

در یک زرد و خورد مساحانه پولیس بر سارقین پیروزشد



با چندین حبس پی در پی باز هم نتوانستند که از انجام اعمال شوم شان دست بکشند



درین قسمت بود که در ابتدا سارقین میخواستند از نزد پولیس فرار کنند

به پولیس گفت هر گاه کو چکترین عکس العملی از خود نشان بد هند کشته خواهند شد این اخطار دوم پولیس گزیده را واداشت که از اسلحه کار بگیرند بنابر آن تفنگچه های اتوما تیک آماده تیر اندازی شد و بطرف سارقین به پیش روی شروع کردند و گلوله باری سارقین و پولیس در نیمه شب ساکنین متوحش و هراسان ساخت هنوز دو مین فیر پیو لیس آغاز نشده بود که سارقین اموال را رها کرده و به فرار بفرار گوی برداختند و یکی از پیو لیسان دو نفر شانرا در بین سنگلا خها دنبال کرد و همان طوری که آنها تیر اندازی می کردند پولیس هم دنبال شان تیر اندازی میکرد تا آنکه از سارقین یکتا زخمی شد و لیس توانست با استفاده از صخره ها فرار کند و این وقتی بود که پیو لیس دیگر يك تن از سارقین را در يك تیر به تن گرفتار و او را وادار به تسلیم کرد ، فلذا پیو لیس دوم هم فوراً دستهای سارق را بستند زده جهت گرفتاری دیگر سارقین به طرف قله کوه به پیشروی آغاز کرد.

یکی از باشندگان آن محل که ناظر این ماجرا بود به خبر نگار ژوندون گفت :

در نیمه شب فیر گلوله های

سارقین بالای گز مه های پولیس وحشت انگیز بود



چقدر از کار انجام داده اش پشیمان است؟



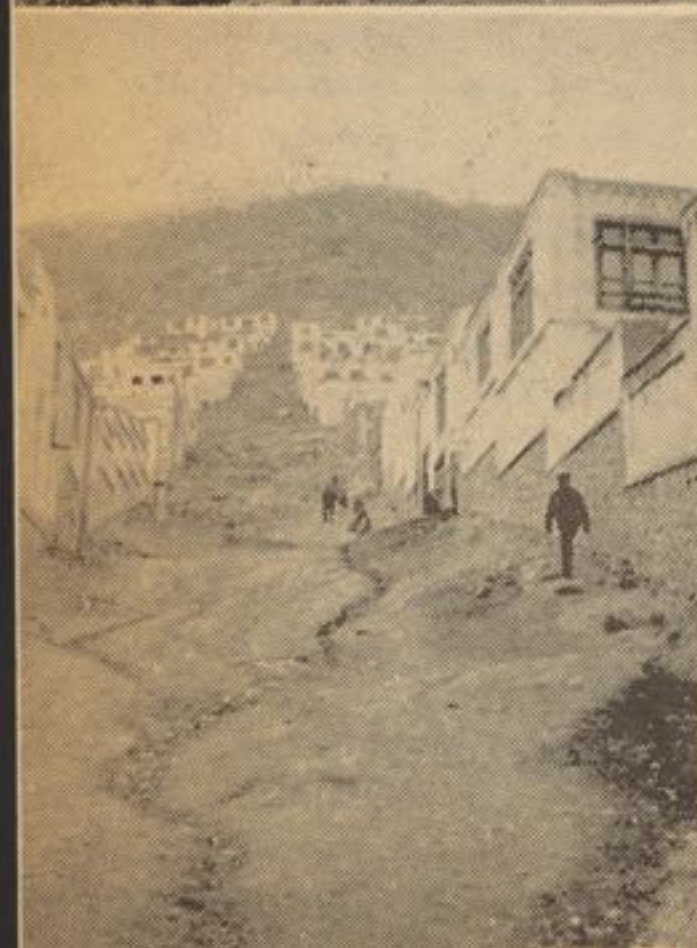
وبلاخره دستگیر شد و بدام قانون افتاد

سارقی که سه گلوله پیو لیس او را زخمی کرده بود، در نیمه شب در لابلاي سنگلاخهای کوه عقب وزارت زراعت خودش را از نظر ها نا پدید ساخت و لی؟

نفر خدمت منزل را پوره ساعت ۲ شب در اتاقش محبوس ساختند ، ۶۲ قلم مال را به سرقت بردند و سر انجام در يك زد و خورد مسلحانه با پولیسهای گز مه دونفر دستگیر و چار دیگر متواری شدند .

شش نفر بودند با سابقه جر مه های خطرناك مدت ها در زندانهای مرکز و ولایات بستر برده و بارها واقعات پس هیچان انگیز، هراس انگیز و هول انگیز را بر تکی و زندانی شده اند و باز هم نتوانستند در قبال این همه حبس ها راه صواب را در پیش بگیرند . يك متبع قوماندانی امنیه پولیس ولایت کابل ماجرای اخیر سارقین را به خبر نگار ژوندون معلومات داده گفت :

پیو لیسهای گز مه پوره ساعت دوی شب یکی از شبهای همین هفته در دامنه کوه عقب وزارت زراعت متوجه اشخاصی میشوند که از يك منزل اموال را بیرون کرده می خواهند از راه کوه بطرف پروان مینه و یا سمت دیگری پایین شوند گز مه های پیو لیس که درین



عبدالجلیل متهم بسرقت فورا اتاقی که در آن بیلا جلسه کرده بودند تحت نظارت پولیس قرار گرفت تا هرگاه امکان داشته باشد سارقین متواری را دستگیر سازد اما تنها یک نفر از جمله سارقین بعد از ظهر فردا حادثه به اتاق تحقیق مراجعه کرد که از طرف پولیس دستگیر شد در جریان تحقیق وی اسم خود را پاینده محمد پسر محمد گل باشنده شکر دره معرفی کرد. در این حادثه پاینده محمد شخصی بود که با وصف اصابت سه گلوله پولیس یکی در بازوی چپ و دوی دیگر در خالیکاه دوشانه اش از محل واقعه فرار کرده بود.

متبع قوماندانی امنیه پولیس کابل متذکر شد که:

جلیل و پاینده محمد نه تنها به سرقت مسلحانه همان شب در جمال عینه شرعا اعتراف کرده اند بلکه به ۱۴ واقعه دیگر نیز معترف شدند که از جمله اموال منزل بناغلی سرمست رانیز همین سارقین بسرقت برده اند فعلا پولیس مالخور این سارقین را که همیشه اموال مسروقه را از آنان خریداری میکرد بدست آورده تا از روی توضیحات -



شب او را در اتاقش مجبوس ساختند

سارقین، اموال جمع آوری و به ما لکیش تسلیم گردید فعلا یکتعداد سامانی که از اتاق سارقین بدست آمده نزد پولیس محفوظ است و از جمله اموال منزل بناغلی سرمست یک عدد مگس کش دسته چوبی که در نوک آن چرم دبلسی نصف گردیده بود ضمن زرد خورد و مجادله بین پولیس و سارقین بدست آمده که به گفته سارقین تصادفاً روزی حصه اخیر دسته آن می شکند و از بین آن یک کارد باریک در حدود نیم متر باجلای روشن و نوک تیز نمایان می گردد که آنها در مواقع سرقت از آن کارد برای دفع خطر کار می گرفتند فعلا سارقین تحت نظارت بوده جهت دستگیری متبایقی همکاران شان پولیس در تلاش است.

در تلاش است.



از بالا به پائین :

خانه ای که ۶۲ قلم اموال از آن ربوده شد در آن جا فیر گلوله صورت گرفت. و در عکس پائین سارقین بطرف کوه متواری شدند.

سرای خواجه معرفی کرده جریان واقعه را شرح داده گفته است:

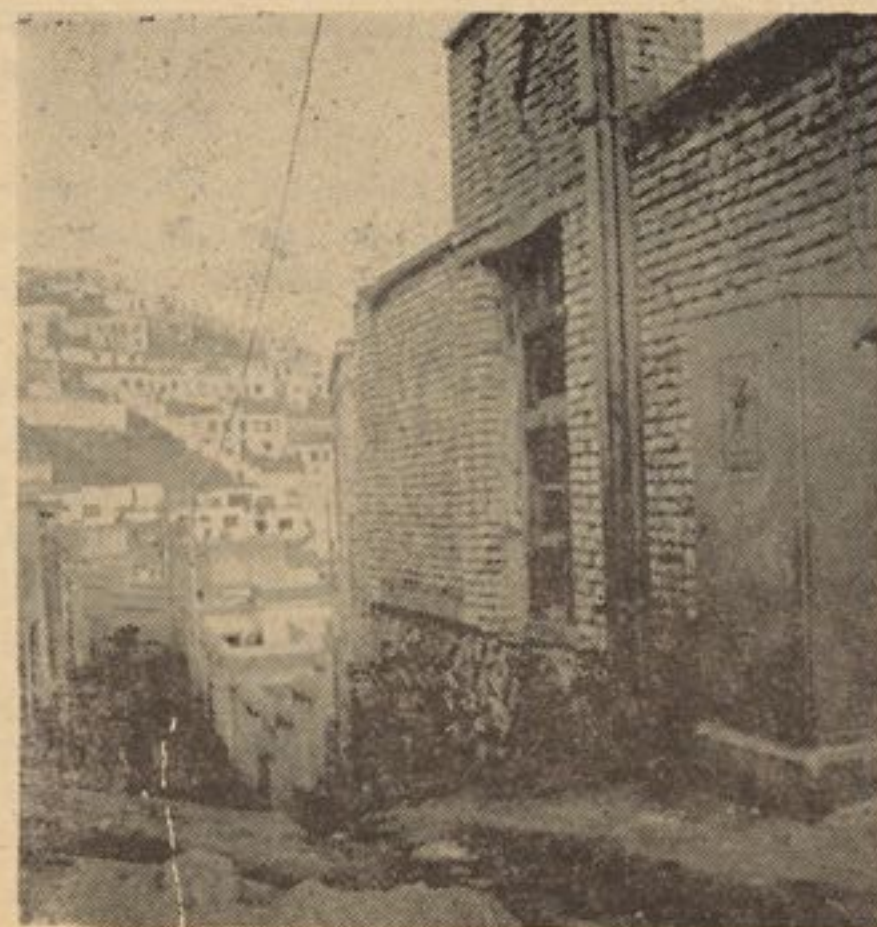
در چندین فقره سرقت با د یگس همکاران خود اشتراک کرده و سرانجام در آخرین سرقت که گرفتار شدند ده سال حبس را به محبس کابل سپری کردند و چند ماه قبل از حبس رها و باز هم راه سرقت را در پیش گرفت در طول مدت آزادی خود به اشتراک - همکاران همان شب ۱۴ واقعه سرقت را در محلات مختلفه شهر کابل انجام داده اند و آخرین سرقت شان خانه ای بود در عقب وزارت -



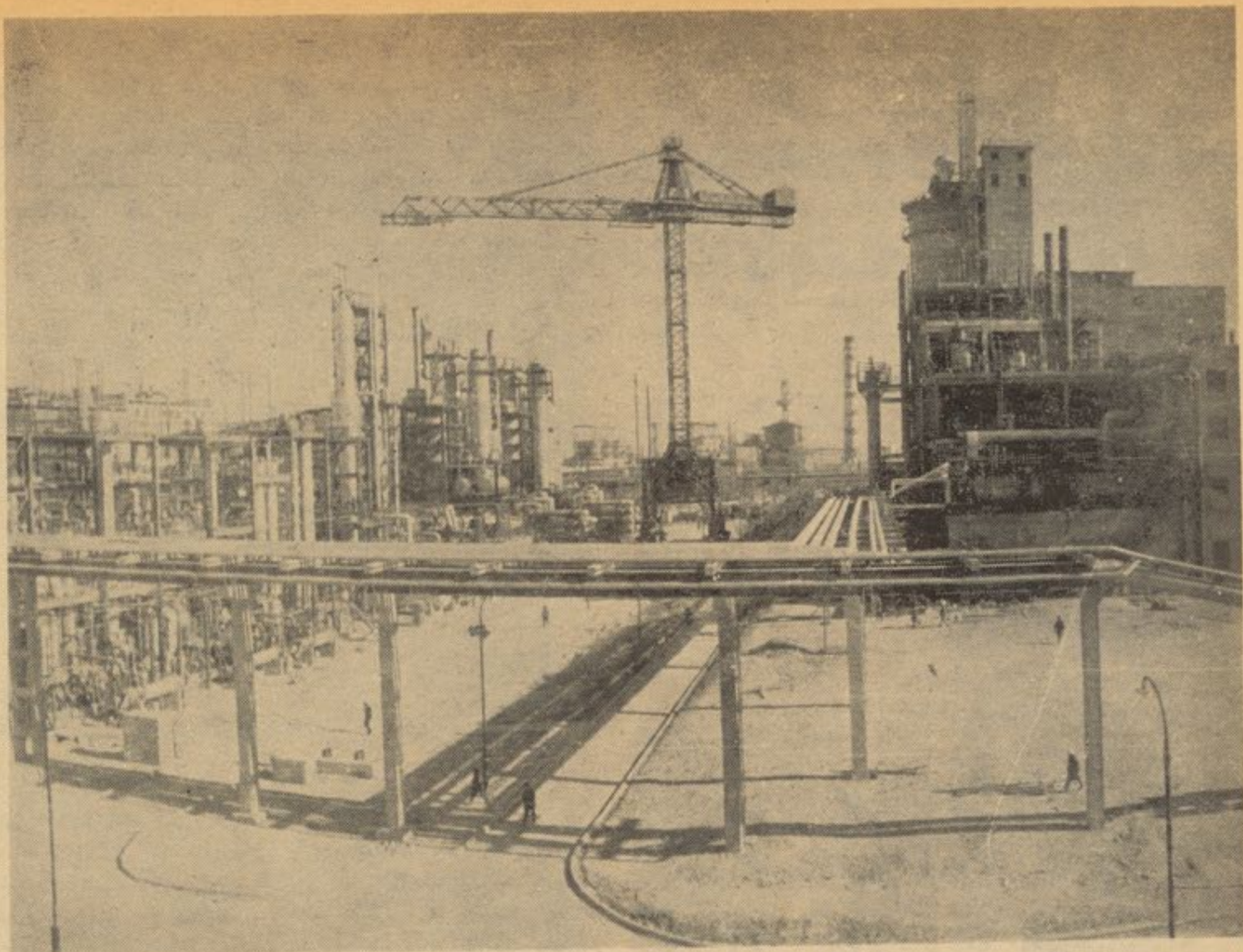
مگس کشی که بالاخره خنجر بران از داخل آن برآمد

پنهان نمی ماند زیرا منطقه بکلی روشن شده بود و افراد امنیتی برای گرفتاری متبایقی سارقین لایق کوه ها را می پالیدند و جستجوی کردند اما چون سارقین ماهر و ورزیده بودند قیلا خطر را احساس کرده می متواری شدند. متبع قوماندانی امنیه پولیس بعد از گرفتاری یکی از سارقین باقی جریان را معلوم نموده علاوه نمود که:

سازقی که از این شش نفر دستگیر شدند همان شب مورد تحقیق قرار گرفت و خودش را عبدالجلیل پسر عبدالروف باشنده کله کان



سارقین اموال را از همین تنگی بیرون کشیدند



پیوسته به گذشته

گوشه ای از تاسیسات صنعت نفت و گاز در صفحات شمال کشور

در پهنای سال ۱۳۵۳

سنگ تپه‌اب عمارت آرشیف مرکزی وزارت
امور خارجه توسط شایع‌علی محمدنعم گداشته‌شد
به اراده رهبر ملی ماباغلی محمد داود ،
مسجد معجون شاه اعمار وروز ۲۰ سرطان
توسط وزیر داخله، افتتاح گردید .

۲۷- سرطان :

شایع‌علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
رسم گذشت ورزشکاران معارف و جمناسٹیک
شاگردان مکاتب مرکزی را، درغازی ستودیوم
معاینه فرمودند .

را، که بمناسبت اولین جشن جمهوری صورت
گرفت، مشاهده کردند .

هدایت شایع‌علی رئیس دولت و صدراعظم
مبنی بر توزیع زمین ، برای ۲۱۵۶ خانواده
مستحق از بیست و چهار ولایت کشور، دروادی
هلمند، به ولایت هلمند ابلاغ گردید .

معبور هوایی یایپ لاین گاز، بالای دریای
آمودر منطقه کلفت ، توسط وزیر معادن و
صنایع افتتاح گردید .

فابریکات کودوبرق مزار شریف ، افتتاح
گردید. ظرفیت نهائی فابریکه کود کیمیاوی
یکصد و پنجاه هزارتن کود یوریا در سال بوده
و قدرت تولید فابریکه برق حرارتی ۳۶ هزار
کیلووات می باشد .

به تقریب اولین سالگرد جشن انقلاب
جمهوری، جوایز مطبوعات و کلتوری طی محفلی
بزرگی در کابل تندی توسط پوهاند دکتور
نوبین وزیر اطلاعات و کلتور توزیع گردید .

۲۶- سرطان :

زعیم ملی ماباغلی محمد داود رئیس دولت
و صدراعظم ، رسم گذشت، اردوی غیور جمهوری

جهان در سالیکه گذشت

ملک حسین پادشاه اردن به اثر دعوت
دکتور هنری کیسنجر وزیر خارجه امریکا، به
واشنگتن وارد شد .

اسد :

ریچارد نکسن اعتراف کرد، که از فعالیت
های مربوط به افشاح و ترغیت اطلاع دانسته
است .

ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا شب ۱۸
اسد از وظیفه اش استعفا داد. جرالده فورد
معاون وی بحیث رئیس جمهور آنکشور حلف
وفاداری رایاد کرد .

راجردیویس سفیر ایالات متحده امریکا در
قبرس دوائر آتشباری اجتماع کنندگان یونانی
زبان قبرس به قتل رسید .

فخرالدین علی احمد کاندید حزب کانگرس
هند، با اکثریت آراء بحیث رئیس جمهور جدید
هند انتخاب شد .

دوائر توفان های اخیر بیش از یکصد هزار
نفر در جاپان هلاک گردیدند .
ترکیه، قبرس را از طریق فضا و بحر مسود
حمله قرار داد و جنگ های شدیدی بین عساکر
ترکیه و گارد ملی قبرس رخداد .



ملک حسین



فخر الدین علی احمد

سنبه :

اولین نماینده دایمی بنگله دیش در ملل
متحد اعتماد نامه خود را به والد هایم تسلیم
داد .

میزان :

به تعقیب ناآرامی های گذشته در کراچی
در حدود دوهزار کارگر توقیف گردیدند .
هزاران داکتر پاکستان دست به اعتصابات
عمومی زدند .

افغانستان

مرکز فرهنگ

از گذشته ها به اینطرف افغانستان چهار راه آسیا، چهار راه مهاجرت و تمدن و فرهنگ و نقطه تماس و تلاقی و تماس افکار و کانون آمیزش و اختلاط مفکوره ها و مظاهر ذهنی عقاید و بالاخره یکی از مراکز انتشار نظریات ادبی و هنری و فلسفی و مذهبی بشمار میرود.

در تاریخ قاره آسیا رو شنترودر تاریخ شرق میانه و دنیای غرب يك نکته مهم وجود دارد که آنرا تماس (یونان و شرق) می خوانند و به معنی آنوقت میتوان آنرا تماس (شرق و غرب) خواند زیرا دنیای هزارو پنجاه سال باستان زمان خیلی ها محدود از امروز بود و ساحه به اصطلاح شرق و غرب را در آنزمان از هندو کش تا مدیترانه در بر میگرفت و ما وای این سرحد برای مردمان آنروزی مجهول بود.

این دو قطب شرق و غرب، در انتها الیه جهان آنوقت در اطراف و ماحول هندو کش بیدار، همان هندو کش که در پای لاشه ها و صخره های آن یونانیان درس های آموختند و آزادی خواهی فطری اهالی بو می در ذهن آنها شکل داستان ها را بخود گرفته بود پیهم تلاقی شد. اهمیت جهان کشایسی و استیلای اسکندر را اکثر باختری با اهمیت تلقی می نمایند که توانست رشته های تماس و پیوند را بین (شرق و غرب) آنوقت ایجاد نماید و اکثر اسکندر ضمن رفت و آمد به شرق جایی که پائید ما حول و گرد و نواحی هندو کش افغانستان بود.

با اینکه یونانیان دو صد سال در باختر و از باختر به کل خاك های افغانستان و حصه از خاك هند، قیم گردیدند مگر آنچه بیشتر از روزهای اول عبور را سکندر در گوه های افغانستان باقی مانده روح تمدن و فرهنگ و هنر یونانی

یونانی در آسیا

که آریانیای قدیم در طی چندین قرن که بدو طرف آغاز عهد مسیح قرار میگرفت طوری کانون فرهنگ و تمدن و هنر یونانی شده بود که آنرا میتوان (گریک آسیا) یا (یونان آسیا) خواند.

در گیر و دار فتوحات اسکندر به شرق آسیا و بعد از وفات وی تجزیه فوری امپراطوری وی و تشکیل حکومت های غیر یونانی تماس یونان با خاك های آسیای میانه از بین رفت ولی در ماحول هندو کش با دوام مسکون شدن یونانیان روح تمدن و فرهنگ قدیم یونان باقی ماند در دوره های بعدی که از تسلط یونانیان نشانه ای باقی نمانده بود در تمام دوره کوشانی های بزرگ ادبیات و فرهنگ، الفبا و رسم الخط و هنر هیكل سازی و غیره با آن صبغه یونانی که داشت به اطراف افغانستان پراکنده و منتشر شد.

مظاهر تاثیر و نشانه های فرهنگ و هنر یونانی هم از همان زمان ها باقی مانده که در آثار گرانمای تاریخی مشاهده می شود.

همچنان آنچه از تاثیرات تمدن یونان در هندو یادر سنگیانک و یادر چین و حتی در جاپان دیده می شود اکثر از افغانستان سرایت

بود. در هنگام عبور اسکندر از (هری رود) تا (اباسین) چند یونان اسکندریه تا سیس نمود و یونانیان مقیم در اسکندریه ها از نظر فرهنگی و هنری، رسم الخط و دیگر ممیزات زندگی خویش را به اطراف بخش نمودند.

(میتو لژی) یونانی با اساطیر محلی و دیرپای زردشتی و بعد بودائی افغانستان مخلوط شد، الفبا و رسم الخط یونانی در شمال و جنوب رواج یافت. چنانچه (۲۳۰۰) سال کتیبه آشوکا در کند هار و بعد از گذشت (۲۰۰۰) سال کتیبه کنشکا در بغلان از شمال و جنوب گواهی میدهد که رسم الخط یونانی در طی قرون قبل از میلاد همه جا در تمام نقاط افغانستان معمول و مروج بود و به شهادت مسکوکات سلاله های مختلف و به گواهی زایر چینی (هیوان، تسنک)، رسم الخط ها با هر تحولی که پیمود تا نیمه اول قرن هفت مسیحی یعنی در حدود هزار سال متعارف و معمول بود.

آثار نفیس و گرانمای موزیم کابل مخصوصا مدال های گچی و هزاران مجسمه گچی و سنگی نقاط مختلف افغانستان نشاندهنده تاثیر عمیق روح هنر دوستی و شیوه هیكل سازی و مجسمه تراشی یونانی در افغانستان می باشد.

نتیجه های که از ملا حظات و مطالعات بدست آمده این است

کرده زیرا در اینجا سر زمین ذخیره های از معارف و فرهنگ و یونانی متمرکز شده بود.

از ممیزات دوره های باستان افغانستان همین داشتن (روح یونانی) است و در همینجا است که فرهنگ و تمدن یونان ریشه دوانیده و از ایشان عادات و افسانه های باقی مانده است.

تاثیر پذیری تمدن و هنر یونانی در کشور های مجاور افغانستان نیز از نزدیک بودن شان به این کشور نمایندگی می نماید و همین قرابت و نزدیکی جغرافیائی به خاکسپای افغانستان که بحیث کانون تمدن یونان شناخته شده اثر می کرد، و شك و شبیه ای هم نیست که روح تمدن و خا منشی ها با روح و تمدن یونانی مخلوط شده و از تماس ها و اختلاط چیز های مشترک بمیان آورده اند چنانچه در زمینه هنر مدرسه های (ایران و یونانی) و (یونانو باختری) گریکو و باختریان (یونانو بو دانی) و گریکو دیک را میتوان تذکار داد.

زن و بهار زندگی

اکنون کشور ما با هر بهاری که از راه میرسد چهره نوتری به خود میگیرد و توده های مردم توان مبارزه را در بهار با هر مشکل عمده و اساسی در جان و دل خویش احساس میکنند. تادر نو سازی کشور خویش پیش از پیش سهیم گردند.

درسایان کهن و پیشین که حوادث نسوم و تلخ به دنیای ماسایه افکنده بود بزنان کشور مانیز بار سنگین غم اندوه خیره شده بود که با تمام وجود خویش آنرا احساس میکردند و آشفته حال سر در گریبان فرو می بردند اما خوشبختانه امروز با احراز تساوی حقوق انسانی خویش بغاطر جبران پسمانی های گذشته در راه بسط و تعمیم رفاه عمومی گام های وسیع تر بر میدارند و با احقاق حقوق خویش بیش از پیش به استقبال دشواریهای زندگی میروند.

امسال که قدرت و نیروی افزون تری در تار و پود احساس و اندیشه زنان کشور ماریشه دوانده است و با وحدت و یگانگی و یک پارچگی دست پر تحرك و سازنده خویش را در نو سازی و نو آوری سترگ و عظیم کشور سهیم سازند تا پیروزی های درخشان را در عمران و رفاه اجتماعی کشور بسط و توسعه دهند.

امید است امسال از بیخ و بن به آشفته گی ها و نابسامانی های عمیق زنان توجهاتی موجود گردد

تا آسایش و آرامش برای زن از لحاظ حقوق و تامین نیازمندی های انسانی فراهم گردد زن در این عصر و زمان در اثر برابری با مرد فعالیت های سازنده داشته باشد و برای جامعه و خانواده خویش مفید واقع شود.

در فصل بهار که فصل نو شدن و زیبا شدن چهره طبیعت است امید می رود که اندیشه های نو باشگفتن شکوفه های بهاری یکجا شکوفان شود.

و آرزو مندیم که در سال نوزدان شاداب و فعال و ترو دور از تبعیض برای رفاه و آسایش جامعه و خانواده خویش به هدف های والا و گرانبهای خود برسند.

در اثر اندیشه های بکرو دستهای توانا نمره کار و تلاش ایشان افزون تر گردد و دست پر تحرك شان در آستانه های نو نیرومند تر و توانا باشد.

بهار فصل پیروزی زندگی بر مرگ است و فصل پیروزی روشنایی هابر تاریکی هاست که این پیروزی هاشادی را در دلها ی مان و خند و رابل لب های مان می افزاید

خوشبختی را چون قطرات شبنمی بر چهره زندگی ما می باشد و برای مادر س زیستن را می آموزد که تا گردار گفتار و پندار نیک را دستور و آئین زندگی خویش قرار دهد و غلبه پلیدی ها زشتی ها را با سامانی ها و جبران پسمانی هایش از پیش مبارزه نماید.

تا در بطن این تلاش ها و پیکار ها خوشبختی و سعادت را جستجو کنیم و این خوشبختی هاست که در اثر گذشت زمان شهادی را بر تلخی های دوران گذشته که آمیخته با تلخی ها و رنج هاست می باشد و آرامش آسایش بیشتر نصیب ما میسازد!

و قتی که ماه بهار سال (۱۳۵۴) می اندیشم می بینم که در آستانه رسیدن آرمانها هستیم و آرام آرام پیش میرویم بر مشکلات و دشواریها

غلبه میکنیم و به پیروزی بیشتر نزدیک میشویم.

البته هر بهاری که از راه میرسد احساس پیروزی در دلها ی ما موج میزند و ما را به منزل مقصود نزدیک تر میسازد اکنون نیز مفهوم گذشته و آینده را برای ما خوشتر مطرح ساخته و جریان زندگی تغییر کرده است و مادر عیان گذشته مبهم و مجهول و آینده معلوم و روشن قرار داریم پس با درک این واقعیت در این بهار با آرامش بسوی آینده روشن و زندگی نوین مینگریم و میرویم.

کودکستان

یا اولین

پرورشگاه

ذهنیت

اطفال

نوشته: ر.ر.



زنان در جهان امروز بخش عمده حیات اجتماعی را تشکیل می‌دهند همین زنان اند که باطیش هاوتلاشهای پیگیر و مداوم سهم خود را در همه ساحات و مخصوصا به حیث مربی و آموزگار چه در شهر ها و روستاها و چه در قراء و قصبات ایفا می نمایند و میکوشند تا فعالیت های مثمر و همه جانبه شان چه در ساحة فامیلی، اجتماعی، ملی و بین المللی مهید وارز شمند باشد.

تا بتوانند رول خود را در راه انکشاف جامعه کنونی ایفا نموده و هما نظر یک در گذشته منحیت مادر مربی، پرستار و معلم و غیره عنصر اساسی اجتماع را ساخته بودند، اکنون نیز که ساحة فعالیت برای زنان افغان گسترده تر گردیده امید است باز هم جلو روند و از عقب ماندگی و عقب گرایی دوری جویند و در سالی را که در پناه تاریخ عظیم و فرا موش ناشدنی این مزر و بوم دارند از یاد نبرند و در تربیه معماران و سازندگان افغانستان نوین که واقعا به اولاد صالح و بارداره نیاز شدید دارد موثرانه گام بردارند، چنانچه گذشت زمان می رساند که زنان می توانند در امور نو سازی و بهسازی جامعه نقش فعال و اکتیف داشته باشند چنانکه صفحات تاریخ ما شاهد زندگی رزمنده زنان ما بوده و خواهد بود.

اکنون زنان مادران نموده اند که برای خدمت به هموعان و وطن داران تا آنجا تیکه خود گذری و ایثار یک مادر در شکوفانی و ثمر دهی نو نهالان حکم می نماید با تعقل و محال اندیشی گام به گام با کاروان ترقی و تعالی پیش بروند و همگرایی را در یابند و در پرتو آن در تربیه نسل آینده به حیث عضو فعال و متساوی الحقوق بکوشند. روی همین مفکوره بود که گفتگوی با محترمه گل غوثی ولی مهر دل معلمه کودکستان زینب ولایت کندهار به عمل آوریم که اینک از نظر خوانندگان عزیز مجله گذارش داده می شود. خوب محترمه گل غوثی شما منحیت یک معلم و یا بهتر بگوئیم به حیث یک مربی نظر تانرا پیرامون اطفال و کودکستان بگوئید؟

نودکستان او لین دبستان نیست که اطفال را به امور اجتماعی آشنا میسازد.

وی در حالیکه خیلی متبسم و بشاش به نظر میرسد نظرش را اینطور اظهار نمود. جای شک نیست که برای هر انسان تربیه درست و اساسی بهتر از تحصیل میباشد و کودکستان یگانه مرجع است که بعد از تربیه دامن پر لطف والدین آغاز می شود و یگانه کانون و پرورشگاهی است که اطفال را به زندگی و رموز اجتماعی و عادات و اخلاق پسنندیده آشنا می سازد و اینجا است که اولین سنگ تپه داب شخصیت اطفال گذاشته می شود که هرگاه جزئی ترین غفلت روا داشته شود گویا گناهی را مرتکب می شویم، که نا بخشودنی و غیر قابل عفو خواهد بود، زیرا

همین اطفال امروز است که آینده داران افغان نستان نوین میباشند باید ایشان را طوری تربیه و رهنمونی نماییم که از مسؤولیت های آینده شانه خالی نکرده و افغان نستان آینده را چون مردان کهن، پاسبان و حافظ باشند و وظایف خویش را در مقابل اجتماع و مردم خویش انجام دهند به نیروی اراده و تصمیم خویش متین و استوار باشند. به عبارت دیگر کودکستان بالای تربیه طفل تاثیر مستقیم داشته و اولین مدرسه است که امور اجتماعی را به اطفال می آموزد و او را پذیرش موضوعات، مطالب و دانستنی های حیاتی و سودمند آماده میسازد. بقیه در صفحه ۴۳

خوب می‌رمن گل‌غوتی شما که خود
خانم منور و چیز فهم هستید نظر
تا آنرا پیرامون سال بین المللی زن و
مسئولیت های زنان بگوئید .
جای شک نیست که تجلیل
و بزرگداشت از مقام معنوی زن قد می
بزرگیست برای به ثمر رسا نیدن
نهضت اجتماعی زنان، زیرا نصف
از بیکر اجتماع که روزها، ماه، سالها
وبالاخره طی قرون متمادی از حقوق
انسانی و اجتماعی خویش محروم بوده
و مشقات زیادی را متحمل گردیده
اند. امروز از حقوق حقه خویش
مستفید می شوند.
اکنون که اجتماع ما بسوی آینده
روشن و امید بخش پیش می‌رود؟ به همه
زنان و مردان منور افغانستان عزیز
است که در ساحات مهم و حیاتی در
خور لیاقت و توان خویش بکوشند تا
اهدافی را که برای نائل شدن به آنها به
بیش رو دارند موفق گردند درین سال
برای ما زنان واقعا ما به مسرت و امید
و ازیست که در پناه نظام متر قسی
بقیه در صفحه ۴۳



کاملاً نمونه.

(... سمنگ می‌بخشیم با همه دور هم جمع تمام اقوام خانه ی ما بود ، فارغ از هراندوه و غصه بی مادر خانه ی خود در سیدنور محمد شاه مینه غرق درشادی و سرور بودیم که برادرم آمد و گفت: لباس ببوش که برویم. گفتم: دیوانه شدی مپها نها را بگذاریم و برویم جواب داد: بله- آقای شوهرم تصادم کرده باید برویم سخاخانه.

جواب دادم نفهمیدم گفت: آقای ... سهلا و سهپناز تصادم کرده باید... باقی- گپهای او را نفهمیدم در جواب گفتم: پس بگو مرده ، چون او با من ضعیفش تحمل کوچکترین ضربه رانداشته چه جایی اینکه تصادم کندو..

دو برویم نشسته است و کنار او دختر بزرگش منتظر که پرسش ها را مطرح کنم، در ذهنم سوالهای زیادی است که یکی را بر میگزینم:

- به نظر خود شما يك معلم موفقى هستيد؟

* تعجب میکنید، فکر نمیکرد اولین سوال چنین مطرح شود بعد آرا من خود را بازی میابد و جواب میدهد:

من تا جای امکان و حتی بیش از آن می کوشم معلم مو فقی باشم اما اینکه موفق هستم یا نه باید از شاگردانم پرسید و آنها قضاوت کنند نه من !
- از نظر شما شا گردان چگونه معلمی را دوست دارند ؟

* معلمی که فهمیده باشد ، مهربان باشد شاگردان را چون فرزند خود دوست بدارد آنها را وادار به تلاش و کوشش کند و پرسش های شان را با کمال دقت و روی جواب بدهد .
- شاگرد موفق از نظر شما چگونه شاگردی است ؟

* باادب ، متواضع ، از درس معلم به درستی استفاده میکند ، سوال مطرح میکند همه روزه درس میخواند ، درس را به خاطر امتحان نه بلکه به خاطر بهتر زیستن و نحوه ی بهتر خدمت کردن به وطن میخواند ، پاینده به مقرره های مکتب و نظم و ترتیب آن است . اهل مطالعه ، کار و فعالیت میباشد .

- چند فرزند دارید ، فرزندتان چه میکنند و چندان که هستند ؟

* هفت فرزند دارم به ترتیب : سهلا هفده ساله ، متعلم صنف یازده ، سهپناز شانزده ساله صنف یازده ، هوشنگ چهارده ساله صنف نه ، سلیم دوازده ساله صنف هشت ، تمیم ده ساله صنف پنج ، فریا هشت ساله صنف دو و متین هفت ساله که امسال او را شامل مکتب کردم .

- شنیدم شما علاوه ازین که معلم هستید

بقیه در صفحه ۳۴

ژوندون



دایود از نجیب شفق یار :

زنی که معلم، محصل، عضو جمعیت خار نجونی و مادری مهربان است

* بهترین معلم آن است که آگاه باشد، شاگردان را چون فرزند دوست بدارد و آنها را وادار به تلاش و کوشش کند.
* شاگرد خوب و موفق باادب ، متواضع پاینده به مقرره های مکتب و نظم و ترتیب آن و نیز اهل مطالعه کار و فعالیت است.

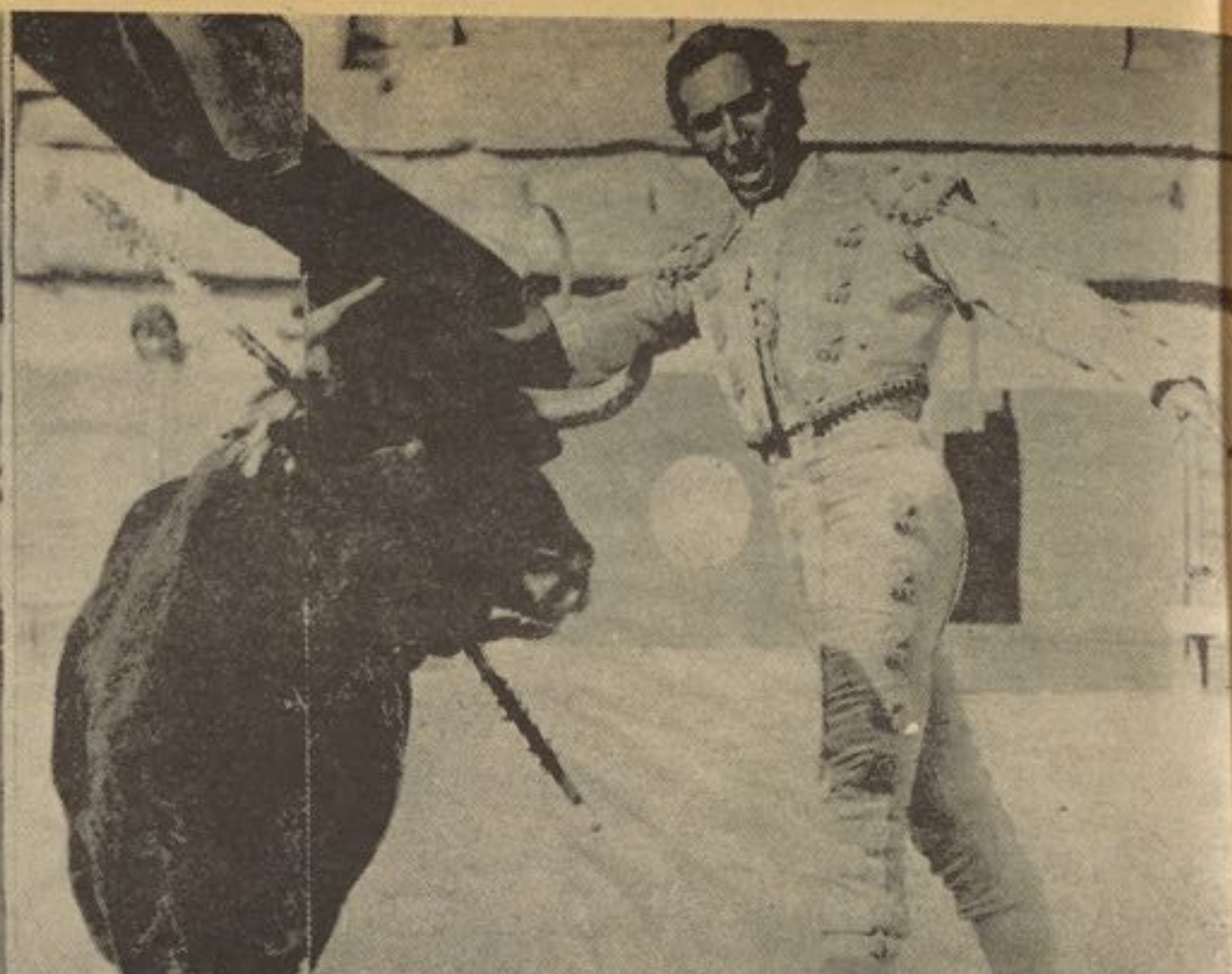
* من به حیث يك معلم ، يك مادر و از همه مهمتر يك افغان باید عرض کنم جمهوری و داشتن چنین رژیم مردمی یی از بزرگترین آرزو هایم بود و چون آینده ی فرزندان من روشن و آینده وطنم تابناك است.

معرفی شویم : محبوبه علوی می ۳۴ ساله ، متأهل ، صاحب هفت فرزند با سابقه ی ۱۵ سال خدمت به حیث معلم فعلا معلم تدبیر منزل و دوخت لیس ی ملکه جلالی هرات محصل صنف ۱۳ کورسپای داخل خدمت دارا المعلمین عالی انشیر ، معاون جمعیت خارنجو نسبی ، معلم کورس سواد آموزی زندان زنانسه همکار رضا کار زایشگاه و عضو کمیته ی انسجام امور سال بین المللی زن .

قدی متوسط دارد خندان و خوش برخورد ، دوفر ، مهربان ، زنی پرتلاش ، با انرژی و مادری



صفحه ۲۴



يك زن از مسابقه دهندگان در حال اجرای مسابقه

تماشا چيان با اضطراب جر يا ن مسابقه را تعقيب مينمايند

باسپورتهاي کشور اسيا نيا آشنا شويد

متر جم: عطا (راد مرد)

گاوبازی

در اسيا نيا در کنار سپورت هاي ديگر، گاوبازی به سپورت ملي مردمان اين ديار تبديل شده است. چند روز قبل با جمعي از دوستان قرار گذاشتيم تا به تماشا شاي يكي از جمله اين مسابقات رفته و به چشم



عمدتاً برای مسابقات اين نوع گاو انتخاب ميگردد.

در نظر بگيريد و تصور نماييد که با گاو نيرو مندي که در بالا عکس آنرا مشاهده مينمائيد، به آن وحشي گري وي، به آن قدرتي که در بدن دارد، با آن شاخهاي کج و معوج آن مسابقه دادن و با آن دست و پنجه نرم کردن و در نهايت از پا در آوردن آن کار آساني نيست. اما مردمان سر زمين اسيا نيا در اين نوع سپورت مسابقه تاريخي دارند و با چگونگي از پا در آوردن حيوانات وحشي آشنا اند، در حقيقت جنگ و نبرد با آن گاو بر ايشان در حکم تفريح است، بهتر است بر گرد يم به ميدان مسابقه:

مسابقه اعلام ميگردد، ميشل مانند هميش در حا ليکه لباس مخصوص مسابقه را بتن کرده، در ميدان مسابقه با بي صبري انتظار گاو را ميكشند، چند لحظه بعد گاو در ميدان مسابقه حاضر ميگردد، در همان دقيق اول خشم از چشم هاي گاو ميبا رد، خوب مسابقه آغاز ميگردد، «ميشل» با تکه پارچه سرخ رنگي که در دست دارد اول يك چند تکان بدان داده و بعد از آنکه البته بنظر خودش گاو را پاي ريشان حالي مواجه ساخت بانيزم هائي که در دست دارد چندين ضربه محکم بالاي حصص مختلف وجود گاو وارد مينمايد، در همين اثنا تکه پارچه سرخ رنگ در مقابل ديدگان گاو قرار ميگيرد، حيوان متذکره باخشد بقيه در صفحه ۶۳

سر مشاهده نمائيم که انسان چطور با حيوان و وحشي دست و پنجه نرم مينمايد.

مردم با بيقراري انتظار مسابقه را ميكشند، جمعي از تماشا چيان تبصره مي نمايند، بعضي هاميكويند که «ميشل» يعني مرد مسابقه دهنده از عهده اين کار بر مي آيد، گروه ديکري ميكويند که براي مسابقه گاو نيرو مندي در نظر گرفته شده و شايد «ميشل» را در او ليون بر خور نا بود نمايد.

اين سپورت تقريبا در اسيا نيا به سپورت همگاني مبدل گرديده، در ميان مردمان اسيا نيا بهترين نشانه نيرو مندي مردمي شرکت در يکي از مسابقات گاو بازي است.

براي مسابقات رويهمرفته گاو هاي نيرو مند و وحشي انتخاب مي گردد، حيوانيکه بيننده با ديدن آن خواهد گفت که اين گاو، حريص خود را در بر خور اول ميدرد، اما انسان که در اهلي نمودن حيوانات وحشي از دير زمان بدبسطرف يسطولاني دارد، گاو وحشي را نيز با نيرو مندي که دارد از پا در آورده لاشه آنرا بطرفي بدور مي اندازد،

برگ درختان ارچه وزیتون و نشتر و بلوط رابه روی خود کشیده است که در سر ماو گرما سبز و شاداب به نظر میخورد. تابستان خو ست گرم و زمستانش ملایم است.

میوه هائیکه در خو ست پیدا می شود، انگور، انار، سیب، مالته، سنتره، جلفوزه و غیره است.

جلفوزه که از پیداوار مهم آنولایت محسوب میشود در کوه ها فراوان است که حاصل نو بتی دارد و همه ساله نمیشود از آن بر گرفت. خانواده ها بنابر يك تقسیم قبلی از جلفوزه جنگلها استفاده میکنند، یعنی از فروش آن مواد اولی زندگی شانرا تکافو میکنند.

دهکده های، مندوزی، اسماعیل-خیل، لکن، متون، شمل، لندرو سودک باشمول قنی و گربزالمره، سبری و غیره همه از پیداوار کوهی آن بهره می برند که سهم قنی، گربز و جانی خیل و غیره بیشتر است.

مردم خو ست از دو طریق امرار معاش میکنند مردم قنی، گربز، جانی خیل و غیره که در میان میان کوه ها و در جوار کوه ها حیات به سر می برند بیشتر از جنگلات و پیداوار کوهی جهت فروش و استفاده مستقیم بدست می آرند اما اسماعیل خیل مندوزایی و غیره بیشتر زراعت پیشه اند. زراعت مردمان جوار کوه ها به پیمانه خیلی اندک است و آنهم به شکل للمی کاری صورت میگیرد.

مالداری یکی دیگر از طریق امرار این کوه ها روکشی از شاخ و معاش است که با تر بیه گاو،

وادی سرسبز خو ست در جنوب شرق ولایت پکتیا چون باغی وسیع افتاده است که دورا دور آنرا کوه ها احاطه کرده است. در کنار جنوب آن کوه های سیمتن و شین کند در شمال آن کوه های جانی خیل در شرق آن کوه های شبک آر میده.

این کوه ها روکشی از شاخ و



یکی از جوانان منطقه که در جمله صنایع دستی به صنعت جالب و مورد نیاز عده زیاد مردم اشتغال دارد



گوشه از عمارت لیسه زراعت ولایت پکتیا اولین دوره فارغ التحصیلان این لیسه در سال ۴۹ بهجامعه تقدیم شده است.

جنگل های سبز بر کوهساران بلند در حواشی جنوبی کشور از چه وزیتون، نشتر و بلوط بوسه گاه نخستین اشعه آفتاب است

پکتیا

پکتیا نام یکی از ولایات افغانستان است که در تشکیلات مملکتی حاوی چندین حکومت کلان محلی و علاقه داری و موسسات قضایی امنی و اداری است.

این ولایت قسمت جنوب شرقی مملکت را احتوا می نماید. مرکز تابستانی ولایت پکتیا شهر قدیمه باستانی گردیز است و در زمستانها خوست که آب و هوای گوارا دارد مردم را جلب می نماید.

پکتیا از ناحیه شمال به سین (کوه سفید یا کوه سلیمان) و مضافات ولایت لوگر و قسما ولایت ننگرهار و از جانب شرق به سفیدکوه و حصص کورم و قسما به کوههای وزیرستان و کوهستانات تیر او سرزمین مجاورها یش توری هایی آزاد و از سمت غرب به علاقه داری کوهک غزنی، مرسل غوندي، شرن، کتواز علاقه مته و کمکی گو مل و از جانب جنوب به پشتوستان آزاد محاط است.

مناطق مرکزی پکتیا که عبارت از منگل، جاجی وجد ران میباشد رو بهمرفته کوهستانی و جنگل زار بوده زمین های آن از نظر زراعت مساعد نیست فقط در منطقه خوش است که از يك سو دارای اراضی هموار است و از جانب دیگر هوای گرم و نسبتا مرطوب آن برای زراعت زیاد موثر می افتد گندم، جو، جواری، شالی، ماش، عدس، نخود، ارزن، مشنگ بادنجان، سوسنی ورو می، شلغم، زردک، کنوپاز، خیار، گندنا، پالک، تربوز، خربوزه، آفتاب پرست، رشقه، شبدر، بید انجیر و دیگر انواع حبوبات، میوه جات و سبزیجات حاصل قابل وصفی میدهد.

تقدیم خواهیم کرد عجالتا دونقطه پکتیا که در مورد این ولایت معروف کشور که بحث مفصل تری را ایجاد می نماید در آینده مطالبی عبارت از در می و خوست باشد معرفی می شود و بهین ترتیب از سایر نقاط این ولایت تاریخی کشور صحبت خواهیم کرد.



غذا، صحت و مسکن خوب از شرایط
نخستین زندگی عصر ما ست. برای
وقایه صحت افراد در سر تا سر
کشور تاسیسات و قایوی و مجادلوی
صحی بنیاد گردیده است، عکس از
شفا خانه صحت عامه ولایت پکتیا
بر داشته شده است.

از جنگل های انبوه و خرم که
کوهساران پکتیا را پوشیده است
و فعالیت پروژه پکتیا در قسمت
جنگل داری در آن عملی می شود.



گوسفند و بز بیشتر می پردازد .
ساختن ظروف سفالین برای
فروش ساختن نمک ، بوری بافی
شال بافی از صنایع دستی نواحی
خوست به شمار میرود . ساختن
سنگ های آسیا به درجه دوم در
آنجا معمول است .

بوری بافی از هر چه بیشتر است
و سهم بزرگی در صادرات خوست
دارد .

مردم سختی کش و پرکار خوست
به زبان پشتو تکلم میکنند که لهجه
شان به نام لهجه خوستی نامیده
میشود .

جوانان خوست آزادانه بازرگانی
و مالداری در تقویه بنیه تولیدی
مملکت سهم می گیرند . روحیه
سلحشوری بنا بر شرایط طبیعی
خوست هنوز با همان گرمی میان
مردم بر جاست و همواره به گاه
تجاوز بیگانه سخت به رزم برخاسته
اند و در حال قرار و آرامش در
«شوری» ها گرد می آیند و مشاعره
میکند .

شوری در خوست معنای شعر
رأ دارد . شعرا بیکه در چنین مراسم
اشترک میکنند به طور عموم از سواد
بی بهره اند و غالباً به حفظ اشعار
می پردازند و در عروسی ها و اعیاد
جمع میشوند و در زمینه های رزم و
اخلاقیات به حماسه سرایی ها و
سرودن ترانه های اخلاقی می
پردازند گاهی هم چندین شاعر
یا چندین «شوریکر» یکجا میشوند
و بیتی را اصل قرار داده همه از آن
اقتفا می کنند .

این شوری ها تا یک شبانه روز
بلافاصله ادامه می یابد . مجالس
شوری با دهل همراه است . شوری
بقیه در صفحه ۳۹

لایزال سرزمین خراسان



فصل چهاردهم

اثر : م . ت ای بیک

ترجمه : ح . ش

علیشیر نوایی

حسین بایقرا نواسه خود مومن میرزا را رازی زانو گرفته آهسته از پیشانی پوسید. گمان کودکانه و خنجر کوچک بازیچه او را که بر کمر بندش آویخته بود، تماشا کرد و گوشت او را سرخ کرد. پس سرش را نزد پدر خود آمده آرام نشست و چشمان سرشار از ذکاوت خود را به مجلس دوخت.

حسین بایقرا از پهلوان محمد سعید درباره آمادگی برای مسابقات بزرگ آینده معلومات خواست و برای اینکه نزد پهلوانان کشور های خارجی دستخوش انفعال نگردد توصیه کرد تا از همین حالا پهلوانان هرات به مشق و تمرین واداشته شوند. او نیرو مندی شکفت انگیز مالان پهلوان را که با قبل مست زور آزمایی کرده بود، باشور و شوق به اهل مجلس تعریف کرد. سپس در مورد چگونگی پذیرایی از کیمیا گر معروف مصری که قرار بود به هرات بیايد، برای بر خیزش و داد و دربار عقیقه خود مینویسند. بر اینکه میتوان مس را به طلامیدل ساخت و خود شخصا تجارب اسرار آمیز دانشمند کیمیا گر را تماشا دهد خواه شد نمود، به تفصیل صحبت کرد.

حاضران روی این موضوع با علاقمندی بسیار حدیگر داخل گفتگو شدند. سرانجام حسین بایقرا، متصدی امور کتابخانه خود (داروغه کتابخانه همایون) را فراخوانده دستور داد تا کتابهای جدید را بیاورد. درویشعلی متصدی کتابخانه دسته دسته کتابها را در بفل آورده در کنار او روی هم چید. حسین بایقرا کتابهایی را که از طرف روز یکبار از نظر گذرانده بود، یکی بعد دیگر در دست گرفته، به اهل مجلس پیش کرد. روی اوراق کتابهای متفاوت الحجم که هر یک زیباتر و نفیس تر از دیگری بنظر میرسیدند، هنر اعجاز آمیز خطاط مشهور سلطانعلی مشنبدی، نقاش معروف بهزاد

خبر باز گشت علیشیر نوایی به هرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بفال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (یکپا)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته (ادوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس يك فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را بر نمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد. روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

استاد صحافت مولانا شریعی به شیوه ای روشن و شکفت انگیز تجسم یافته بسود هر یک از صفحات این کتب که با سیم وزر فراوان آرایش یافته بود، به پیمانه هر مقدار طلایی که تصور کنی ارزش داشت. نوایی که کتب نفیس را بسیار زیاد از نظر گذرانده و خود نیز گنجینه گرانبایی از رنگونه کتابها را در اختیار داشت، در برابر این پدیده ای هنری اصیل بشکفت اندر شد برخی از ارباب جنگش نیز که چندان علاقه ای نسبت به فنون نفیسه نشان نمیدادند و آنها را به منزله لوازم تجملی قشنگ اما غیر ضروری می پنداشتند، با علاقمندی شدیدی مصروف تماشا گردیدند و صفحات نفیس کتابها را با انگشتان زبر و درشت خود بدقت و احتیاط ورق زدند. همگان نسبت به زندگی و شخصیت بهزاد و سلطانعلی ابراز دلچسپی نمودند.

توغان بیک که یکجا بابیک ها و جوانان مظفر میرزا آمده چند لحظه قبل در جوار کبوتر خانه برای نخستین بار سلطان را ملاقات کرده بود، حالا در صف مجلس بزرگان چهارزانو می نشست. اولین به کتابها نظر افکنده، لب بسخن باز کرد (دستانش روی درد نیفتد. چه چیز عجیبی ساخته است!) چون تمام کتابها از نظر حاضرین گذشت حسین بایقرا اهل مجلس را به ضیافت دعوت کرد. همیشه گرمی بزم به اوج خود رسید و

چون تمام کتابها از نظر حاضرین گذشت حسین بایقرا اهل مجلس را به ضیافت دعوت کرد. همیشه گرمی بزم به اوج خود رسید و

نوایی پرسید :

— او کیست ؟

— نوکر باناثر و اندوه پاسخ داد :

— دختر میرحلم جولاست. عجب زیبارویی بود.

— نوکر دومی سر خود را تکان داد :

— صدایی مانند بلبل داشت، ساز را نیز به مهارت مینواخت.

— نوایی بدون دور کردن چشمان خود از پیکر بیجانی که زیر دیوار برخاک افتاده بود، آهی کشید و پرسید :

— بفکر شما عامل این فاجعه که خواه بود ؟

— نوکر در حالیکه انگشتان خون آلود خویش را روی دیوار میمالید جواب داد :

— برخی از بیک زادگان هرات و نیز برخی از عاملان گرویده این دختر بودند، در راه او تلاش بخرج میدادند. اما تاجایی که من میدانم، دختر غنیف و پاکدامن بود. تصور میکنم اگر او به کسی علاقه داشته، دیگران خصومت ورزیده اند و سر انجام همانطوریکه می بینید، قربانی دست رقیب شده است.

— نوکری که هنوز بر اسب قرارداد داشت گفت :

— جناب، آدمهای بد نیز درین شهر کم نیستند. شیا نگاهان در اکثر کویچه ها چنین وقایعی رخ میدهد.

— نوایی خشمگین پرسید :

— پس چرا تاکنون درین باره بمن چیزی نگفته اید ؟

— صدای شاعر چنان آکنده از خشم بود که نوکران از شنیدن آن بخود لرزیدند. نوایی بدون آنکه پاسخ بیهم آنها را بشنود، قاطعانه دستور داد :

— شما در اینجا بمانید، فاجعه را محتاطانه به پدر و مادر این تیره بخت اطلاع بدهید، درست است ؟

— سپس از حادثه، یوز باشی را آگاه بسازید جنایتکاران را گرفتار کنید و راسا بزندان افکنید. فردا از شما به تفصیل معلوم است خواهم خواست ... شاعر تنها اسب خود را بجلو رانده برای افتاد.

— ملازم صادق شیخ بپهلون که منتظر خواه چه خود نشسته بود، با شنیدن صدای سم اسب شمع را روشن کرد. در کو شک، نزدیک صندلی بستر راهموار نمود.

— نوایی خیلی افسرده و محزون بنظر میرسید شیخ بپهلون بدون آنکه بزبان آوردن کلمه ای

راجر ات کند، خسا مو شانه بيسر و ن رفت .

نوايي چين خود را كشيده دستار را بر ميخ آويخت و شب پوشي سبك سر کرده، نزد دريچه باز در كنار شمع نشست. از دريچه به باغ نظر افكند. چنين بنظر ميرسيد كه چنبر بزرگ سيمين مهتاب از لاي در خنان بسوي اوميلولد ... از قامت رساي در خنان سر و امواج نور ميروايد. تاجهاي قشنگ گلها چنان بر طراوت بود كه حتى سايه هاي شان بر روي زمين نيز زيبا و سحر آميز جلوه ميكرد. درين شب زيباي تنها، حادثه خوين روي مانند چند لحظه قبل، خاطر تلخ و شيرين گشته دور را در ذهن شاعر زنده ساخت. احساس كرد آتش حسرتي جانكاه در اعماق قلبش مشتعل گرديده، سراسر وجود و اندیشه هایش را ميسوزاند ... چه دقايق شيريني كه در چنين يك شب لطيف در باغچه اي كوچك اما زيبا و آرام بسان مسكن افسانوي پريان، با آن دختر زيبا كه به پيكره زنده خرد و ادب، نزاکت و مجسمه شاعرانه ترين احساسات شيا هست داشت، سپري کرده بود، اما افسوس كه اين لحظات بسرعت برق گذشتند و در آغوش اديت خفتند ... چقدر روح انگيز و صدي باريك اويسان صدي ني، و بوسه هاي گرمي كه منجه لبهاي شاداب و گلگونش دناز ميكرد ... كجاست حالا آن دلدار كجاست آن منبج نور و سرچشمه پاين نا پذير شعر و ايام ا هيات، حالا سراغ او را از كجا خواهد گرفت ! اكنون حتى اگر بسان گردياد دشت و مامون را در نوردد و چون ايرنسان بگر يد و از طوفان اشك سيل هاجاري سازد، هرگز نخواهد توانست حتى به نقش قدمهاي او دست يابد. اگر شاعر يكيار ديگر مو فتي ميشد چشم بر پاي او به مايد، شعله اميد تا پاين زندگي در چشمانش منطفي نميكرديد. اما نه، ديرگامي است كه دستان بي عطوفت آن گل زيبا را پير ساخته اند. اي كاش رشته زندگي شاعر قطع ميشد ! اكنون كه گذشت زمان نقش قدمهاي او را از صحنه اين جهان زودود است، بدود اي محبت براي ايد ! بدود اي عشق كه ديگر به ماجرايي افسانوي و رازي بزرگ مبدل شده اي !

بليلي نغمه سرداد . شاعر تصور كرد او از فراز درختي كه يك شاخه خود را بر فر از دريچه امتداد داده ، بابرگ ها و نوته هاي خويش دريچه امتداد داده ، بابرگ ها و نوته هاي خويش دريچه را صور تي طبعي آراسته

است، نغمه سرايي ميكند. نوايي مثل اينكه خويشتن را از دست داده باشد، مد تي نسبتا طولاني دستخوش آلام ، خاموش و آرام نشست.

سپس نفسي عميق كشيد. شمع را كه بگيرف متمايل شده بود، استوار ساخت. كاذب هاي روي صندلي را خا مو شا لسه ورق زد و آخرين صفحه را از نظر گذرايد : فرهاد مصروف كوه كندن است ! خامه را از دوات زرین برداشت . قطره آبي بر سايي ريخت . خامه آزاد و بي تكلف روي كا شد دويد . درست همانطور كه فرهاد با تيشه افسانوي خود صخره هارا از كوه جدا ميكرد، شاعر نيز سنگهاي اندیشه را يكي بعد ديگر بسويات بريده ، در مصراعها روي هم چيدن گرفت . بايال نيرومند خيال در جهان افسانه ها پرواز كرد. هنگام نوشتن ، خويشتن را از ياد برده ، سرشار از درود و رنج نوشت . اينك (نهر الحيات) فرهاد بپايان رسيد. فردا فرهاد بر آن آب جاري خواهد ساخت . ثمرين بار فقه هاي زيباي خويش براي تما شا بيرون خواهد آمد. هزاران تن از مردم با بوي وكرنا در امتداد آب زلالی كه باشكوه خايس جريان خواهد يافت ، جشن شادمانی برپا

خواهند داشت . اين منظره منظره بيروزي ميات . ناخدي بارسنگين شاعر را بخيلف بخشيد . تبسمي زير كانه و وجانش دو يد. سينكه شمع را خاموش كرد. پيرامون، رو به سفاي ميرفت و تبسم صبحگاهي ، صغير ران از لاي درختان ميگذشت.

-۲-

در لحظاتي كه اهل بزم در گرداب ساده و رص غوطه ور بودند ، مجدالدین داستان خود امير مغول، توفان يك ، خواجه عید الله خطاب ، مولانا شهاب الدين و ديگر همفكران خود را اشاره كنان يكي از خانه هاي خالي ((ساخ جهان آرا)) فراخواند . هر چند همكان تحت تاثير شديد باده قرار داشتند اما مجدالدین عوشيار بود. او با صديبي اسرار آميز حرف زده همه را زوي فرش نشاند و دريچه ها را كاملا بسته كرد . آنها همينكه بي بردند و به منظور ي گرد آمده اند، كوشد ند تا فكر و احساس خويش را جمع نمايند.

امير مغول كه بسان مست ها مي جنبيد با كلمات گره خورده گفت :
حضرت سلطان همراة علشیر با چه وضعي پيشامد كردند ؟ نزيك بود د لسم زبانه خود بيرون شود.

يكي از جمله يك هاي بر لاس كه بايك دست پيشاني خود را ميفشرد و خود را هر طرف حركت ميداد ، بانارضا مندي اظهار داشت :

حالا بي مردم كه تقسيم مطلب به سلطان امكان نا پذير بوده است . آنهمه شكايتهاي ما بر باد رفت ...
مجدالدین گفت:

در صورتيكه ما وظيفه بزرگي را پيشروي خود قرار داده ايم و براي بسر رساندن آن با هم پيمان بسته ايم ، مي بايد كار را به آخر رسانيم . او بر خلاف اراده خويش آواز خود را بلند تر ساخته ادامه داد - صداقت ما را نسبت به سلطان تمام عالم ميداند . بنا بر آن جاي هيچگونه تردد باقي نميما ند. ما اكنون فقط شكايات جزئي را به سمع سلطان رسانده ايم . اما ايشان باور نكردند. با آنهم تصور ميكنم شايد سخنان ما را از ياد نبرده باشند. زيرا خاقان مادر اكثر امور ملاحظات بسيار عميق را مورد نظر قرار ميدهند و تدابيري بغايت نهايي مي سنجند. اكنون وقت آنست تا پاس و تردد را از خود برانيم و با هم بكمال جسارت تدابير نوين بكار

(تاتمام)



کند تشکیل شده هر نیورون دارای ۱۰۰۰ نقطه اتصالی میباشد، دانشمندان تا حال موفق به مطالعه چنین ارتباطات مشبوعی که هر نیورون دارد نشده اند من نمیدانم که چنین یک چیز نا شناخته ای را چگونه میتوان بصورت مصنوعی بوجود آورد.

آلاتیکه بصورت اتومات کار میکنند بدبختانه بسیار قابل اعتماد نیستند کمپوتر های امروزی از صدها هزار عنصر ساخته شده اگر حداقل یک ارتباط آن بگسلد تمام سیستم متوقف میشود ولی مغز که دارای بیشتر از ۱۴۰۰۰۰ میلیون نیو رن و بیست عدد عظیم اتصالات حجرو ی که در خیال نمی گنجی باشد این میکانیزم عمیق پیچیده تا زمانیکه انسان حیات دارد بدون توقف فعالیت میکند پس- آیدانشمندان فعلا گفته میتوانند که دقیقا چه چیزی متضمن چنین یک فعالیت بدون وقفه مغز میباشد.

ج- فیزیولوژیست معروف فو لوف در زمان خود دریافت که کار مغز عبارت از عمل متقابل و ثابت پرو سه های تنه نمی می - باشد اما منی بیشتر از یک استراحت نیورون معنی میدهد بدینقسم که حجرات مغز هر لحظه استراحت را برای تر میم و قایوی خود بکار برده و توانایی مصر ف شده را دوباره بدست میآورند.

دانشمندان علت دو م ثابت متداوم مغز را اختصاصی بودن واضح ساحه های قشری آن میدانند هر ناحیه قشری دماغ وظایف و اعضای مربوط بخود را کنترل میکند اگر یک حصه موقوف قشری را توسط عمل جراحی برداریم این تأثیر نسبتا جز یی بالای مغز بطور کل خواهد داشت توضیحی که برای آن موجود میباشد اینست که مثنی حجرات در تمام نواحی مربوط قشری پراکنده اند که در موقع ضرورت، - بقیه در صفحه ۴۱



ترجمه: همایون محصل پوهنخی طب ننگرهار

جراحی مغز مشکل ترین و مغلقترین ساحه عملیات قرن

رمز میخانیکیت کار مغز در حجرات یعنی نیورون های آن پنهان است یک مغز تقریبا از ۱۴۰۰۰۰ میلیون نیورون که قطر بسیاری آنها از ۲۵ میکرون (باریکتر از موی سر) تجاوز نمی

س: میرمن ترسیسیا تنس درین آواخر نشراتی درباره تجاربی حاکی از پیوند مغز صورت گرفته آیا امکان عملی شدن چنین عملیاتی در آینده نزدیک موجود است .

ج- بنظر من چنین یک عمل جراحی در آینده قریب ممکن نیست تجارب فعلی که تنها بالای حیوانات صورت گرفته نشان میدهد که عدم تطابق و پذیرش نسج بیگانه مشکل بزرگی در زمینه بشمار میرود از طرفی هم ساختمان مغز چندین صد بار ساختمان هرنسج دیگر عضویت پیچیده تراست بر علاوه مشکلات تکنیکی مسائل اخلاقی هم درین است یعنی ما نمیدانیم که مغز یک طفل مثلا با مغز یک مرد بزرگ در اثر عدم کفایه قلبی در گذشته باشد چگونه خواهد بود .

س: آیا شما فکر میکنید که بوجود آوردن یک مغز مصنوعی ممکن باشد .

ج- کمپوتر ها بعضا با مغز انسان ارتباط داده میشوند این ماشین هان نسبت به مغز سریع تر حساب میکنند لیکن مغز برخلاف در معرض تغییر دایمی قرار دارد تغییر متداوم می که ما آنرا اساس قدرت خلاق میدانیم با وجود این، دانش بشر درباره چگونگی در این ترکیب کامپلکس، باور نکردنی تا هنوز بسیار قلیل است .

با وجود دگوششهای زیاد دکتوران ، اندری صحت یاب نمیکردید معاینات بعدی حدس آنها را درست ثابت کرد. اندری مبتلا به تومور دماغ بود. و بفرض عملیات به کلینک جراحی مغز منتقل گردید .

مغز باز شد ، دستهای جراح به احتیاط کامل رشته های آنرا از هم جدا میکرد و اسرار نفیس ترین انساج بدن انسان را افشاء نمود. عملیات پنج ساعت طول کشید در پایان نرس موقوف به والدین اندری از موفقیت آن اطینان داده و گفت که جراحی توسط میرمن ترسیسیا تنس صورت گرفته .

جراحی مغز مشکل ترین و مغلق ترین ساحه عملیات های عصر حاضر بشمار میرود مخصوصا وقتی نواقص و لا دی آن با عملیات جراحی اصلاح میگردد موجب تعجب است زیرا پیچیده ترین چیزی که اطبا تا حال بر آن بسر خورده اند طرق و چگونگی اصلاح نواقص طبیعی می باشد تا اندای یک مرفش که مسیر آن را میتوان مطالعه نمود.

اینک مصاحبه ای را که با این جراح معروف زن بعمل آمده تقدیم میکنیم.



والدین اطفال مریضی به او و به استعداد، مهارت و بشر دوستی اش عقیده و ایمان قوی دارند

ترجمه و نگارش: حسین هدی
.....

۱۴۹۲ - ۲ - ۱۵۴۷



با حیات چنین وداع کرد: «مانند نور شفاف و لطیفی که بر اطراف وجودم روشنی افکند اکنون جای سیاه و سنگین گناه از خانه هایم آهسته آهسته به پائین افتاده و با جیش درد امان سپیده و بی آیش عشق قرار گرفتم ..»

ویتوریا کولونا

این زن با زیبایی و فهم عالی خویش که کمتر نظیرش در تاریخ مدون بشری دیده شده است کشور ایتالیا را در وضع بعد از دوره رنسانس به تعجب و شگفتی اندرگردانید. بزرگ عصر همیشه به کلبه او روی می آوردند و با او از طریق مکاتبه در تماس می آمدند. کولونا با میکلانژیلو طرح دوستی صمیمانه‌ای را ریخت و «اریوست» قصیده خود «اورلاندو» را به او اهدا نمود.

ویتوریا کولو نامنسوب یکی از خانواده‌های نجیب و باستانی ایتالیا می باشد در سن چهار سالگی به اساس آداب و رسوم محیطی آن گاه با فیرات دو اوالوس ماکیزی فونیشکارا نامزد گردید و این از دواج بعد ها یکی از بزرگترین خوشبختی های ویتوریا محسوب شد. او شوهر خود را بکمال مهربانی و صدا کاری دوست میداشت و مرگ او که در نتیجه اهمالی در تیمار جراحت و جودش صورت گرفته او را در بحبوحه تردید و تأثر عمیقی تنها گذاشت و سپس با تمام هستی در مقام مرافعه و داد خواهی برآمد آنکهی در یک دیر به از او پرداخت در این گوشه انزوا آنچه مشغله فکری او را تشکیل میداد یاد خاطره ایام با همی او باشوهر متوفایش بود.

این حادثه همچنان انگیز او را بدنیای شعر و ادب رهنمایی نمود. این قسمت سرگذشت حیاتی کولو نا واقعا در روحه اش تأثیری سخت ناگوار وارد کرد. وی پیوسته میگریست و ناله و زاری سر میداد.

این همه ضجرا و مبین تأثرش از فقدان شوهر محبوب و همچنان عبارت از اظهار عکس العمل بمقابل این تجسس ناهجار هستی بود.

او درین ساحة تألوی یاد گذشته های تلخ دیری نیاید و آهسته آهسته به صحنه حیات بازگشت و قصایدش درباره خدا و انسان که موضوع مشاجره آروز کلیسا ها و سایر حلقه های مذهبی را تشکیل میداد مطالبی را در برداشت.

کولونا اکثر اوقات در کار گاه مجسمه سازی میکلانژیلوی بزرگ بسر میبرد. و مجموعه نامه های او با این هنر مند صنعت کاری از زیبا ترین یادگارهای عشقی بشر است. بعد از مرگ او

اولر

لیدن هارداولر که در بازیل بجهان گشوده است یک دانشمند جامع العلوم و خارق العاده می باشد او محض به تحصیل ریاضیات اکتفا نکرد بلکه الیهیات السنه شرقی و طب را نیز فرا گرفت. در بیست سالگی بعزت نو شستن مقاله ای راجع به ساختمان گل گشتی های شرعی (بادبانداری) که از طرف اکادمی فرانسه بمسابقه گذارده شده بود بدریافت جایزه اکادمی موصوف مفتخر گردید. اندکی بعد زار روسیه در اثر همین موفقیتش او را به روسیه دعوت گردانید. حیث استاد ریاضیات اکادمی پیتربورگ تدریس کند. در سن (۲۳) سالگی پرو فیسرفیک شد و سه سال بعد اضافه بر آن سمت پرو فیسری ریاضیات عالی را نیز داشت دولت پرو شیا هم نخواست تا چنین شهرت بین المللی منحصر بشوهر روسیه باشد و اولر هم که در آن هنگام از وضع روسیه دلبر شده بود در مقابل پیشنهاد فریدریش کبیر با فشاری نشان نداد و در سال ۱۷۴۱ دعوت فریدریش کبیر را جهت جسته استادی و عضویت اتحادی برلین پذیرفت اولر ۲۵ سال در پایتخت پروسیا باقی بماند و سپس با ر د یگر بگشود و سه بار گشت زیرا اکا ترین کبیر علما را یک بار د یگر با اعزاز و احترام تمام تشویق کرد و اولر هم در همین کشور تا هنگام مرگ جدوجهد کرد کتاب نوشت و تدریس علم پرداخت هنگامیکه چشم خود را از دست داد بروی میز کارش (۲۰۰) نسخه را نوشت کار های علمی او را که تا هنوز طبع نشده بود پیدانمودند.

چهل سال بعد از مرگش هنوز هم یک تعداد زیاد ویی شمار رساله های او را بدست می آوردن که بزور طبع آراسته نگردیده بود.

اولریکی از ریاضیدانان جامع العلوم و از جیره های تابناک دانشمندان غربی بود. او محض بر تمام ساحة های ریاضیات تسلط نداشت و تنها در این قسمت علم اکتشافات بشمار می خورد بلکه ساحة های جدیدی را نیز در سایر رشته های علوم کشف و تنه نمود.

مثلا حساب انتگرال یعنی بزرگترین وسیله که تاکنون انسان ما لک آن بوده است از اکتشافات علمی اوست و او جهان را از دریچه علم خود مشاهده می نمود و از ساحة اصلی خویش امکانات تطبیق شدن تئوری های سایر ساحة های علوم را پیشنهاد میکرد و ریاضی را بنای همه میدانست و مردان علم را عادت میداد تا با قرع انبیق و میکروسکوپ و ماشین مشغول کار شوند.

اولر دامنه مطالعات علوم میخانیک و آویتیک و موزیک و هیدرودینامیک علم الفلك (هیات) و کشتیرانی را بکشور های مختلف همجوار خویش گشاید و به اعمار آسیاب بادی و فرا گرفتن بساعلمو متداوله عصر خود پرداخت.

همیشه زبان صحبت او مفهوم و واضح بود و با کمال صراحت لجه سخن میزد.

بوسیله تالیف کتب عامیانه خویش بسی رنج برد تاریخیات عالیه را حتی الامکان برای دوایر بزرگتر انسانها قابل فهم و ادراک گردانید.

شاعر بزرگ انسانیست

۵۰ - «نه سپهر»

این اثر در سال ۱۳۱۸ (۱۳۱۸) بیابان رسیده و مرکب از ۴۵۰۹ بیت و ۹ باب (سپهر) میباشد.

در بابهای یکم و دوم السور، نخستین دوره حکمروایی قطب الدین مبارک‌شاه خلجی (۱۳۲۰-۱۳۱۶) و پیروزی های خسرو خان نصویر میشود. در باب سوم طبیعت، السنه حیوانات، و برخی از شگفتی های هندوستان معرفی میگردد. در باب چهارم شاعر سلاطین، اعیان و سرکردگان قشون را مخاطب قرار داده، در مواقع لازم آنان را دستور میدهد. در باب پنجم به تعریف شکار سلطان میبرد. باب ششم به سلطان مجید اختصاص داده شده، درین بخش پیرامون تولد و ورش و لیعهد مذکور سخن میرود. طی باب هفتم بهار و نوروز ستایش میشود. در باب هشتم مهارت سلطان در چوگان بازی مورد تمجید و ستایش قرار میگیرد. سپس در باب نهم امیر خسرو در اطراف خدمات خود در جهان شعر و ادب قلمرسانی کرده یاد آور میشود که حتی از شاعر بزرگ، سعدی شیرازی و حکیم صام تبریزی نیز گوی سبقت را ربوده است.

۶- «عجاز خسروی»

اثری است در باب ده اسلوب بدیعی که مرکب از پنج رساله میباشد. شاعر طی این اثر پیرامون صنایع نگارش شعر و نیز پیرامون صنایع بدیعی: تجنیس، ترصیع، ایهام، تلمیح، نظم النثر، مسقط و منجس بحث میکند. در اطراف آن صنایع بدیعی که خود ایجاد نموده نیز معلومات میدهد.

عجاز خسروی در خلال سالهای ۷۱۹ تا ۷۱۶ (۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹) نوشته شده و در سال ۱۸۷۶ در مطبعه سنگی هندوستان چاپ شده است. همچنین متون «تغلقنامه» که مبارزه بین غیاث الدین و ناصر الدین خسرو خان را تمثیل مینماید و «تاریخ دلی» و یکصد آثار دیگر نیز بخامه امیر خسرو منسوخ است.

عده زیادی از منابع، اثری بنام «چهار درویش» را (که بنام دریاغ

و بهار نیز یاد میشود) به خسرو نسبت میدهند. اما در نشاندانی چون ی. ای. برتلس، این ریه که این نظرها در مینما یند. صدر الدین عینی در مقدمه ای که بر «چهار درویش» چاپ تا جکستان نوشته، میگوید که ابیات نماید که این اثر از آن امیر-خسرو نیست.

زاگروف در مورد اینکه اثر مذکور را امیر خسرو تألیف کرده یا شد، اظهار شک و تردید میکند. اما مولف واقعی این اثر که بزبان فارسی نوشته شده، تاکنون از نظر محققان پوشیده مانده است. آثاری که امیر خسرو بزبان فارسی نوشته خیلی زیاد است و تقریباً همه آنها در نسخ خطی خوب تازمان ما رسیده است. اما آنچه او را در میان اقوام و طوائف مختلف هند شهرت بخشیده آثار، اشعار، ترانه ها و چستانهای است که بزبان هندی (اردو) پرداخته است.

جالب اینست که این اثرها را نمیتوان در نسخ خطی نوشته شده بارست پیدا کرد. این آثار در صفحاتی که هرگز طمعه حریق نمیشود و در آب فرو نمیروند، یعنی در صفحاتی قلوب مردم و حافظه، انسانها نگاهداری شده و از روزگار خسرو تازمان ما در شهرها و روستاها طی مراسم و اعیان گوناگون سروده شده و از دهانی بدهانی انتقال یافته و هم اکنون نیز چنین است.

خود امیر خسرو در دیباچه دیوان غزلگمال خویش میگوید: «ترک هندوستان نیم من، هندوی گویم چو آب»...

نظر بملوما نی که علیشیرتوایی در کتاب «مجالس الفانس» میدهند یک بیت امیر خسرو که با تخیلی لطیف سروده شده بوده، در یکی از مجالس حسین با بقرا مو در بحث و مناقشه قرار گرفت...

بسیاری از محققان امیر خسرو را یکی از بنیانگذاران ادبیات اردو و بشمار می آورند.

آیا تمام آثار امیر خسرو فقط منحصر در زبان فارسی است؟ برای پرداختن به پاسخ این سوال باید به منابع مراجعه کرد.

ش. چوخن، امیر خسرو اولین

به اساس نوشته ام بیو سکسینه و شاعری میباشد که در زبان اردو شعر سروده است. گویا سن دی سی. پ. ن. لوتیه راجع به اینکه امیر خسرو در زبان هندی اشعار زیادی سروده، معلومات میدهند. نظر بملوما نی که از سایر منابع بدست می آید، امیر خسرو سروده هایی در زبان اردو سروده چستانها و ملوما نی در زبان کخاری یا لسی نوشته است.

خسرو خود در یکی از اشعارش گفته بود:

«من طوطی هندی، هرگاه بخواهید حقیقتاً چیزی از من بپرسید، بزبان هندو نیم مرا جعه کنید. ممکن است با این زبان من برای شما ملال شکست انگیزی بیان دارم» همچنان امیر خسرو با سرودن شعر در اسلوب «ریخته» استعداد خود را مورد آزمون قرار داده است. خصوصیت «ریخته» های وی درین است که یک مصرع ابیات غزلهای خود را بزبان فارسی و مصرع دوم آنرا بزبان خالص هندی میسراید.

خدمات امیر خسرو در تاریخ ادبیات قرون میانه هند خیلی بزرگ است. او با ایجاد شعر در زبان کخاری - بالی موفق گردید تا توجه حکمروایان مسلمان را به زبان هندی جلب نماید.

نظریاتی هم در مورد اینکه امیر خسرو لغت، خالقباری یا اختراع کرده وجود دارد. درین لغت معادل هندی کلمات عربی و فارسی کثیرالاستعمال، بشکل منظور درآه میشود.

امیر خسرو علاوه بر اینها موسیقی دان بزرگی است که شهرت عظیمی بدست آورد و نظر به معلومات منابع مختلف، او آوازی رسا و خوشایند داشته است. امیر خسرو ایجادگر پسا تصنیف ها، رو مانس های مردم بوده، آلات موسیقی نظیر سه تار (جوا هر لال-سپهر)، کشف هندم ۱۹۵۶ ص ۲۵۶) و بیش از سیصد پرده اختراع کرده است (شبهی لغاتی، شعر العجم، ص ۱۰۰).

بر اساس نوشته ب. ن. لوتیه امیر خسرو و غایب استانی های باقیدارد

نوشته ملوما نیل اولیانوف آریست مردمی اتحادشوری
ترجمه جمال لغری

نو نامردیو کووا

خواستند نامردیو کووا بحث یلدریق همکار چیزی بنویسم. متفکر، من بطور بسیار ساده ای عاشق تو نامردیو هستم تو از یابی اولست و زیبای او را به یک چشم میتگر حق دارم اینکار را بکنم عاشق همیشه گور است.

شاید بعضی چیزها را نتوانم ارزش والی آنرا بیان کنم و شاید هم در ادبیاتی شکایت دیگر بی حد طولانی سفری نمی کند.

برای اینکار کسانی اند که همه چیز را به حساب کنند اما من سعی می نمایم که آنچه را در باره تو نامردیو کووا میدانم و فکر میکنم فقط تحریر نمایم.

اولین بار او در فیلم (کار جوان) د پسم که نقش اولیو گریمو را بازی میکرد، اینم قدم عالی رمانیک و هیجان انگیزی بود که مردیو کووا در آن زیبا و دلربا با هنرهای می میکرد.

تا بمرور نقش خودش را با روش خاص فیلم و نظریه الفاسی همان وقت گفته می توانم که خاطره فراموش ناشدنی حوادث دیا لیتی را از خود بجا داشته است.

فیلم (کار جوان) را اکثرهای جوانی که در آن سیم گرفته بودند ساختند. مردیو کووا زیبا هم از سایر هنرمندان نامدار عقب نماند و با مهارت درخشید.

من و او در یک زمان در دو مکتب هنری تحصیل میکردیم ولی مکاتب ما از هم دیسگر اندک فاصله داشت که گفته می توانم یکی از در یک انجام شهر مسکو و دیگری به انجام دیگر موفقت داشت و ما هیچکدام حتی یک بار هم عهد یگر را ندیده بودیم و راجع به یکدیگر کلمه ای هم نمی دانستیم.

من توانا را بعد از شناختن و عاشق او شدم. او را به بحث با یک انسان، بحث یک هنرمند شکست انگیز که هیچ استعداد را به مشکل می توان درین هر هنرمندی سراغ گرفت شناختم. مردیو کووا یگانه هنرمندیست که توانسته تمام صفات ابتکار و خلاقیت مردمی در خود بگنجاند. منظور این نیست که او در یکی از دهات تولد یافته و خصوصیات ممتاز و رفشار او را طبیعی جلوه میدهد.

او خود شاعر و گوشتی ندارد که مردمی باشد. مردیو کووا همینطور است که میگوید: «وای خود آینه ایست که در آن تمام استفاده ها، نیو، خصوصیات، قدرت و ضعف او نمایان میگردد».



نوادردفلم (ایکاترینا و ولینا)



نوادردفلم (کار جوان)



نوادردفلم (با لانت و اسلیو و نو کووا)



نوادردفلم (رئیس)

در دور دوم مسابقات که خاطرات دل انگیز را بجا گذاشت و هنر آفرینان آستر لیانی تصنیف دلنشین ایوان تنور را با دسته پادی-دی خویش به نما یشر گذاشتند و جلوه عظیم از هنر به تماشا چیان دادند.

جایزه دوم و مدال نقره را رقاصه های زیبای کانادائی بنام کو رین-کاین، مر یلین روی و کیو لین کوی از آستر لیا تعلق گرفت.

مترجم خ.ع.

جشن رقص ها

بقیه صفحه ۲۴

زنی که معلم، محصل

بلکه تشویق نیز میکنند که به درس و اینگونه فعالیت های اجتماعی ادامه دهیم.

فعلا رئیس خانواده شما هستید آیا فکر نمیکند که فرزندان تان به ر هنمایی های بیشتر تان نیاز مند هستند و اگر از کار تان بکاهد بیشتر به آنها میرسید؟

«من احتیاج فرزندان خود را در نظر دارم چون کارم چنانکه تذکر دادم به اساس پروگرام است ازینرو در مو قعش به کار فرزندان خود می رسم و مشکل شان را رفع میکنم چون عقیده دارم هر مادری با وجود کار در بیرون، مسو لیت بیشتر او متوجهی فرزندان باشد که اگر نظم و طرح درستی برای کار خود داشته باشد میتواند به تریه فرزندان برسد و به کار بیرون.

شما منحیث یک زن در مورد وظایف زنان در جوامع امروزی و مخصوصا جامعه خود ما چه نظری دارید؟

«نصف جمعیت جهان را زنان تشکیل می دهند، فرزندان برو مند و رشید هر کشوری تربیه شده بی دست مادران است و همسر و شریک اندوه و شادی مردان باز هم زنان اند و هر جامعه ای که مطرح باشد زنان نقشی سازنده دارند و اما نقش زنان در کشور ما

درین نظام نوین درخشان جمهوری که احیا کننده دوباره زندگی زن می باشد بسی مهم و با ارزش است چون زنان مکلف اند و شاد بدوش برادران هم وطن خود برای جبران عقب ماندگی های که در گذشته به وجود آمده - تلاش کنند فعالیت نمایند، فرزندان وطن پرست و مردم دوست تربیه کنند و نیز در ریشتر ساحه هایی که میتوانند واقعا مو ثر و مفید باشند و از هیچگونه فداکاری و گذشت دریغ نوزند.

آگاهید که سال ۱۹۷۵ سال بین المللی

طلای دیگری را رقاص کو بانی بنام آمپارو بریتو، بالرین بالشوی تیانو الکساندر گوردو نوف کمائی کردند.

درس هم میخوانید چه چیز شما را وادار ساخت که با داشتن هفت فرزند باز هم به تحصیل ادامه دهید؟

«در صنف دهم بودم که غرضی کردم و در سیم نیمه تمام ماندم، این برای من یک عهده شده بود که چرا باید درس من تمام نشود، شوق و علاقه بیش از حد به درس، و فهمیدن و آگاه شدن سبب شده دوباره دنیا ل درس بروم و ازین کارم بیش از حدراضی هستم چون برای یک معلم هیچ چیز به اندازه ی بیشتر فهمیدن و زیاد خواندن موثر نیست.

شما عضو جمعیت خارنجونی نیز هستید از چه زمانی عضو آن شدید و در مورد اهمیت آن چه نظری دارید؟

«یک سال قبل که کورس خارنجونی را خواندم به اجرای این وظیفه مقدس پرداختم و اهمیت آن درین است که راه و روش خدمت کردن بهتر رابه انسان می آموزد و آدمی را وادار دارد که موفقتر و پیروز مندان تریه جامعه و مردم خود خدمت نماید و دستگیر نیاز مندان و مستمندان باشد.

آیا این همه کار و مصروف بودن، در امور خانه و تربیه فرزندان تان مشکلی را برایتان ایجاد نمیکند؟

«نه، چون تمام کارها و مصروفیتهای من به اساس پروگرام طرح ریزی میشود و فرزندان من نیز بزرگ هستند و گوشه های مختلف کار منزل را در نظر میگیرند که اگر احساس کنم در کارخانه ام سنگینی رخ میدهد حتما از مصروفیت خود میکاهم.

آیا اعضای خانواده ی شما به این همه کار کردن و فعالیت شما اعتراض ندارند؟

«نه، چون من با فرزندان خود همیشه صمیمانه و دو ستانه رفتار کرده و میکنم و اگر اعتراضی داشته باشند آنرا دانه میتوانم بیان کنند ولی تنها هیچگونه اعتراضی ندارند.

بالت شناس معروف دیگور موسیف در باره مسابقات جها نسی رقص بالت که چندی قبل در بالشوی تیانو مسکو بر گزار گردیده بود حکایت می کند در این مسابقات که بیانگر جوانی، ملاحه و زیبایی بود ۷۵ رقاص و رقاصه از بیست و سه کشور جهان اشتراک ورزیده بودند. درین مسابقات هنر مندان اعجاز آفریدند و چنان تاثیر و خاطره بر تما شا چیان گذاشتند که هرگز فراموش نخوا هد شد.

نشان و جایزه بزرگ تیا تر مسکونصیب بالرین معروف گران پری و مدال طلا و مقام اول نصیب نادیردا پاولوف دوشیزه زیبای و بالرین معروف هفده ساله شوروی که فارغ التحصیل مکتب هنر رقص بالت بود گردید و او هنر مند آزموده شناخته شد متخصصین خبره بالت هنر او را ستودند.

درین مسابقات از زبان همه اشتراک کنندگان فقط یک چیز شنیده میشد نادیردا پاولوف بالرین افسانه نی.

همچنان درین مسابقات مدال های



نادیردا پاولوف حین اجرای برنامه



بالرین کوبایی برنده مدال طلا



تا تینا هنر پیشه بالت از لینن گراد برنده مدال نقره



رقاصه استرالیائی که لطافت خاص داشت



تما شا چیا نیکه توا نسته بودند
از این مسابقات دیدن نما یند
خود را خیلی را ضی احساس
می کردند زیرا استعداد های
جوان با تقدیم حرکات ما هرا نه
هر بیننده را چنان تحت تاثیر قرار
می داد که تعریف اش به قلم آراسته
نمی شود.

در این مسابقات همه هنر مندان
خیلی عالی درخشیدند و بازنده در
حقیقت هیچکس نبود.



ساسا هنر مند خلاق بالت

هنر مندان آستر لیائی با جذابیت
خاص و خیلی مو زیکال و با لئیکیت
نمایشات خود را انجام داده و در
مسابقات بحیث بالرین های محبوب
محسوب شدند.

مدال نقره دیگر راهم کلاس پاو
لوف لود میلا از شو روی ر بود ،
مدال های برونز نصیب تا تیا نا از
شوروی و یک تعداد دیگر هنر مندان
شد. کمائی کردن مدال در چنین
مسابقات ساده نبوده و هنر عالی
امکان آنرا میدهد و بس.

متعدداستفاده کرده و کتابی تدوین و تالیف
کرده ام البته این کتاب با در نظر گرفتن شرایط
امکانهای محیط خود ما و وطن ما تهیه و تنظیم
شده است که اگر چاپ شود همه میتوانند از آن
استفاده نمایند.

در اخیر شما منحت یک زن و یک مادر نمونه

چه پیامی برای زنان دارید ؟

*مادری واقعی باشند، فرزندان را خوب
تربیه کنند، برای هر روز شان پروگرامی
داشته باشند، اگر سواد دارند مطالعه کنند و اگر
ندارند کورسهای سواد آموزی را دنبال نمایند
از مودبانه نظر گرفتن شرایط استفاده کنند، از
تجمل بستنی و وسایل خرافی دوری گزینند
سال بین المللی زن را دریچه ای امیدبخش و
اساس قرار دهند برای سالیهای بعدی که زنان
افغان دوش به دوش هم مشکلی و معضله هارابه
کمک برادران آگاه و روشنگر خود بر طرف
نمایند.

*در اخیر من به حیث یک معلم یکمادر و از همه
مهمتر یک افغان باید عرض کنم جمهوری و
داشتن چنین رژیم مردمی بی از بزرگترین
آرزوهایم بود چون آینده فرزندان من روشن
و آینده وطن تابناک است اما خاطره ای پانزده سال
قبل را نمیتوانم فراموش کنم و حال که همان
بزرگ مرد در برملت مانده شده آیا جز سعادت و
خوشبختی چیز دیگری هدیه وار مغان برای ما
خواهد بود هرگز نه آرزو میکنم همه کسانی
که به نحوی از انحا برای پیشرفت و ترقی
وطن تلاش میکنند زحمت میکشند و از جانشان
مایه میگذارند موفق باشند و مطمئن باشند تاریخ
کمپنی آریانی باستان و افغانستان عزیز امروز
فراموش شان نکرده و نخواهد کرد .

ما شما که به برسی های من صمیمانه جواب
دادید از طرف کارکنان مجله ی ژوندون تشکر
میکم.

*من نیز از شما و همه یی عیت تحریر مجله ی
ژوندون که مجله ی واقعی خانواده های وطن
ماست تشکر میکنم و آرزو منم در کار تان پیروز
و موفق باشید.

مادر خانه خود درسید نور محمد شاه مینه غرق
در شادی و سرور بودیم که برادریم آمد و گفت:
لباس بپوش که برویم گفتم: دیوانه شدی مهمان
هارا بگذاریم و برویم جواب داد: بلی آقاچی
تصادف کرده باید برویم شفاخانه:
جواب دادم نفهمیدم:

آقاچی شپلا و شپناز تصادم کرده باید ... -
باقی بپای او را نفهمیدم در جواب گفتم: پس
بگو مرده ، چون او باتن ضعیفش تحمل کوچکترین
ضربه را نداشت چه جایی اینکه تصادم کنند
بعد لباس پوشیدم و به عجله با جسمانی گریان
به شفاخانه رفتم عظیم معلم لیسهایمانی بود و
وقت رفتن به مکتب با موتر تصادم میکند - -
باسیکلش از کار میافتد و خودش را به شفاخانه
میراند وقتی ما بر سر بالینش رسیدیم ... -
بپوش بود و در حال کوما و این در حال کوما بودن
هفت روز دوام کرد و عظیم دیگر به حال نیامد و
مرد ... سکوت میکند و به دخترش نگاه میکند که

هنوز هم گرم تلفون کردن است چشمانش را
پرده یی از اشک میگیرد دولی نمیخواهد اشک
بریزد و ضعف نشان دهد . بیشتر به خاطر
فرزندانش که اندوه بی پدری نکنند و غصه
نخورند و به اندوه و درد مادری نبرند و احساس
بی پدری رنج شان ندهد سکوت را میشکند و در
حالی که صدایش لرزشی پیدا کرده ادامه یی
دهد: ... ولی من نگذاشتم و نمیگذارم فرزندان
من احساس بی پدری کنند برای آنها هم مادر
هستم و هم پدر حتی نخواستم در کابل باشم
به هرات آمدم تا فرزندان من در کنار پدر ادران من
و سایر اقوام احساس بی پدری نکنند اینجادر
جواد خانواده ای گاکایم که در ضمن خسرو من
نیز است زندگی می کنم و برای شادی و
پیروزی فرزندانم از هیچ تلاشی دریغ نخواهم
کرد ... سکوت میکند و من نمیخواهم بیشتر در
اندوهش نگاه دارم میپرسم:

شما که تدبیر منزل و خیاطی درس میدید
در مورد تدبیر منزل از کدام منبعها استفاده می
کنید یا خود تحقیق مینمایید ؟

*چون کتاب نداریم ، من از مطالب و کتابهای

آرزو دارید که فرزندان تان در آینده
از راه کدام شغل و وظیفه به میهنی شان -
خدمت کنند .

*آرزو دارم فرزندان من وطن پرست
واقعی باریند و در مورد آینده شان دلم میس
خواهد در هر رشته یی که ذوق و استعداد دارند
تحصیل کنند و پیروز باشند و عنا صری مفید
برای وطن و مردم شان باشند. حال که دریغ
جدید در معارف کشور به وجود آمده طبیعی است
که ازین به بعد فرزندان ما میتوانند واقعا
را هشان را انتخاب کنند و در رشته مورد نظر
بر تحصیل ادامه دهند نه تنها در کار شان واقعا
موفق خواهند بود بلکه مردم و وطنشان به ترو
عالی تراز درس و فهم و آگاهی شان استفاده
خواهند کرد.

- تا حالا تنها خودتان در کار های اجتماعی -
سهم میگیرید یا فرزندان تانرا نیز در بر تراه
کشانده و علاقمند ساخته اید ؟

*آرزوی هر مادر است که فرزندان او اجتماعی
و مردمی باریند علاوه از خود مدد فر زنم -
شپلا و هو شنگ خرنجونی و خاندونی هستند
که از بر تراه میتوانند به اجتماع خود خدمت کنند.
- باینکه میدانم یادآوری آن حادثه المانک
باعث غصه و اندوه تان میشود ولی با ابراز -
معدرت میخواهم درین مورد هم برایم معلومات
دهید.

* سرش را پایین میاندازد به گذشته های برمی
گردد و بعد متوجه دخترش میشود که تلفونی
گرم صحبت با یکی از دوستانش هست ، ازین
فرصت استفاده میکند و پاسخ میدهد: خاطره
های شیرینی زو دگر در دلی برخی از خاطره های
تلخ فراموش نشدنی است ، همسایه و دوست
خانواده ی ما آقای آتش مرد، شوهرم عظیم -
بیش از اندازه کوشید جای خالی او را در منزل
آنها پر کند و وقت و نا وقت از مادر و خانواده ی او
جویا میشد و دایم متاثر بود که چرا روزگاریا
آن خانواده چنان گرد ، سال ۴۸ بود و ماه حمل
و درست چهل روز از مرگ آتش گذشته بود
سمنک می بختیم دور هم جمع ، تمام اقوام
خانه ی ما بودند ، فارغ از هر اندوه و غصه یی،

زن اعلام شده شمادرین زمینه چه نظرس
دارید؟

*جهان دانست که زن نقش بس مهم در
دنیا دارد و نتوانست فدا کاریها ، تلاش ها و
فعالیت های این موجود پرتحرک را نادیده گیرد
ازینرو سال ۷۵ را برای تجلیل از مقام شامخ
و ارزنده ی او نامگذاری کرد و خو شحالم
که در کشور ما به رهبری قاید ملی ما شافلی
محمد داود به نحوی شایسته این سال تجلیل
گردیده و میگردد که آرزو میکنم همه یی زنان
کشور گردهم جمع شوند و برای حل مشکلات و
نارسایی های جامعه ی زن در کشور راه حل
های درست بیابند و از هیچگونه زحمت و تلاشی
دریغ نکنند.

شما که خود عضو کمیته ی انسجام امور
سال موفق زن در هرات هستید چه اقدامهای
راجبت بزرگداشت و تجلیل بهترین سال در
ولایت هرات و کشور لازم میدانید ؟

*در درجه ی اول سهم گیری همه یی زنان
را برای بزرگداشت این سال ، تلاش و کوشش
بیش از حد، افتتاح کورسهای سواد آموزی،
تاسیس غرفه هایی برای فروش آثار دستی و
هنری زنان، تشکیل گروهی مشورتی برای
از بین بردن یک سلسله اختلالهای خانوادگی،
گسترش کودکان گستان، انکشاف موسسه ی -
نسوان هرات برای خدمت بیشتر به زنان -
کارمند و تشویق زنان و دختران برای تحصیل
بیشتر در رشته های مختلف ، و خدمت در -
ساحه های مختلف اجتماعی و فرهنگی و لازم
به تذکر است که تمام این مسایل را ما در کمیته ی
خود مطرح نموده و در مورد اجرای آن اقدام
کرده و میکنم.

موفقیت زنان را در راه سهم گیری در امور
مختلف اجتماعی در افغانستان چه میدانید؟
*علاقتمندی و توجه شان درین زمینه و -
تلاش و جنبش برای احراز کرسی در هر شغل و
وظیفه و دوش به دوش مردان کار کردن ، دوری
از مسایل خرافی و تجمل پرستی ، قناعت و -
شرایط و امکاناتی وطن را برای هر حرکت و -
تلاش در نظر گرفتن .

مشکلی دارم که میخوام با شما در میان بگذارم

مجبورم که تنها با معاش کم هم کرایه خانه بدهم و هم امور دیگر زندگی را پیش ببرم ولی مشکل اساسی من این نیست.

مشکل من مرض سینما رفتن همسرم است که باید حتما هفته یک یا دو بار به سینما برود. از یک طرف به همسرم حق میدهم که با این همه زحمت و کاریکه در منزل به تنهایی انجام میدهد در هفته یکبار سینما برود و تفریح نماید زیرا یگانه سرگرمی و علاقه که همسرم به تفریح دارد صرف در رفتن سینما خلاصه میشود و بس. من نمیگویم که همسرم سینما نرود و تفریح نکند

بقیه در صفحه ۴۱

اگر چه شکایت و گله کردن برای ما جوانان شایسته نیست ولی چکنم که کار یکروز نیست و مسئله زندگی و طول عمر در میان است.

برای شما معلوم است که یک جوان که تازه بکار شروع میکند در آمد معاشه اش چقدر است و اگر از صرفه جویی کار نگیرد چطور میتواند که بار خانواده اش را بدوش بکشد و زندگی را با شرایط امروزی پیش ببرد.

کمتر از یکسال است که به تشکیل خانواده توفیق یافته یعنی عروسی کردم و منزلی را که در یکی از نواحی دور افتاده شهر است چهار صد افغانی کرایه گرفتم من

سلیقه شما نماینده بی شخصیت شماست



داشتن ذوق و سلیقه در هر امری برای انسان لازمی است و نمایندگی از شخصیت اومی نماید ولی همانطور بکه شخصیت ها متفا و ت است ذوق ها و سلیقه هانیز متفاوت است.

بهر حال ما گوشه از یک اتاق خواب را که با سلیقه خاصی تزئین گردیده انتخاب نمودیم و امید داریم که مورد پسند تان قرار گیرد.

۳- صفات یا خصوصیات عجیب.

۱- تاثیر محیط:

بطور کلی هر نفس جسمانی هر قدر هم ناچیز باشد عواقب وخیمی دارد و باید هر چه زود تر وسیله علانی و مولری برای جبران آثار نامطلوب این نقص پیدا نمود.

۳- صفات غریزادی و عجیب:

بالاخره وجود پاره از صفات یا نشانه ها و یا خصوصیات غریزادی و عجیب و غریب در بعضی از افراد بدون آنکه جنبه حقارت واقعی داشته باشد آنان را در معرض تمسخر و استیسا قرار میدهد گاهی برای این نوع افراد اسمی دامن گیر آنهاست که به عنوان صفت یا اسم افراد آورده می شوند از دوران کودکی یا

دروغله نخست محیط فامیلی غالباً نقش نامساعد ایفا می نماید و احساس حقارت را که در بدنه امر عادی است. بطور نامطلوب بی تند و زن می کند.

۲- تاثیر جسمانی:

احساس حقارت ممکن است از یک حقارت واقعی بدنی و یا روانی سرچشمه میگردد هر کودک یا نوجوان عاجز و یا ناقص بدنی (لنگشستگین کوشیده پشت و غیره) دارند در واقع در بار رنج می برد. یکبار به علت اینکه در محیط خود واقعا در موقعیت حقیرتری قرار دارد و بار دیگر به این علت که مورد تمسخر و



روانشناسی

از: رفیع الله

احساس حقارت چیست؟

و برای رفع آن چه باید کرد؟

مهمتر و عظیم تر از آن چیز است که معمولاً تصور میشود چه خطاهایی که فامیل یا مکتب و یا بطور کلی اطرافیان یک انسان بر اثر نداشتن اطلاعات لازم مرتکب میشوند از لحاظ تشکیل ساختمان عقلی و عاطفی و اخلاقی منتهی به اثرات شوم و وحشت انگیزی می شود که جبران ناپذیرند.

از طرف دیگر این مسئله از آن جا ها یز اهمیت است که در چهارچوب وسیع تر روانی و فاسیبات بین فرد و اجتماع را بمیدان می کشد چه قسمت اعظم تعلیم و تربیه از نظر غایات و اهداف اجتماعی فن تطبیق دادن آدمی به محیط اجتماعی است. یا بهتر بگویم فن تطابق فرد با محیطی است که کمال مطلوب بشر است و خود فرد در عین حال برای فرا هم آوردن چنین محیطی باید مجاهدت نماید.

احساس حقارت چیست؟

مادون است از نقص های شخصی خویش صریحا آگاه باشیم و یا بطور مبهم این نواقص را احساس کنیم و یا ممکن است بکلی از وجود آنها بی اطلاع باشیم گویا اینکه ممکن است به انواع و اقسام مختلف در زندگی روزانه ما بروز نمایند.

یاس و ناگامی و شکست و عجز منابع اساسی احساس حقارت را تشکیل میدهند. ما از اینکه مورد بی توجهی و بی مهربانی قرار گیریم و یا اینکه به محل پست تری از محلی که در آن هستیم نزول یابیم متفریم فامیل داریم موفق شویم و بر مشکلات پیروز آئیم و همواره خویشتن را نرومند و گامیاب یابیم. یاداش مو قیست و پیروزی آراش ذهنی و راحتی خیال است و مجازات و شکست ناراحتی فکر و اختلال روح است علل احساس حقارت را میتوان اجمالاً به سه دسته تقسیم کرد:

۱- تاثیر محیط.

۲- تاثیر جسمانی.



بقیه در صفحه ۵۷



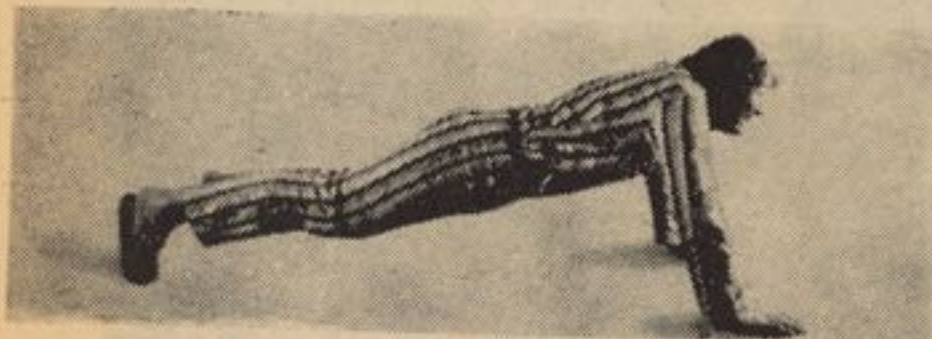
بهار فصل کار، استراحت و تفریح

بافر ارسیدن بهار انسان در خود نیروی بیشتری احساس میکند تا کار بیشتری را انجام دهد. و پسمانی های گذشته را جبران نموده و خود را برای یک زندگی بهتر و آسوده تر آماده سازد. البته این آمادگی مستلزم داشتن یک پرو گرام منظم در زندگی است زیرا داشتن پرو گرام و هدف معین در زندگی علاوه از اینکه در تسریع کار ها مفید است انسان را از بسی مشکلات و سر گردانی ها نجات میدهد. اما در پهلوی کار و زحمت کشی یک هفته ای استراحت و تفریحی نیز لازم است تا خستگی های یک هفته را جبران نموده و انسان را قادر سازد که با نیروی بیشتر به کار ها رسیدگی نماید. انسان بهر حال نظریه کاریکه می نماید به استراحت و تفریح دماغی و جسمانی ضرورت دارد اما کوشش گردد که انتخاب تفریح و استراحت شما بقسمی بیشتری دهد.

باید که از یکطرف نیروی از دست رفته را جبران نموده و از جانبی هم واقعا یک تفریح سالم بوده که برای شما فرحت و خوشی را به بار آورد. شما که جوانید میتوانید این نوع تفریحات را در هر جا که خواسته باشید تهیه نمائید بدون اینکه در پرو گرام و عزم شما نداشته باشد. موثر شخصی و غیره تأثیری داشته باشد.

میتوانید یک پرو گرام منظم در آخر هفته برای خویش و رفقای هم طبع و یا با فامیل خویش که از هر نظر بودن با آنها بر شما خوش میگذرد ترتیب داده به تفرجگاه های نزدیک بروید و خود را خوش نگهدارید. اگر رفتن به این نوع تفرجگاه ها با اعضای فامیلتان مشکلات دارد میتوانید در خانه خویش نیز پرو گرامی ترتیب دهید که واقعا برای تان دلچسپ بوده و در عین زمان آرامش روحی و نیروی بیشتری دهد.

بستر نرم دشمن صحت



در انتخاب تخت خوابتان دقت کنید! زیرا بستر که تخت آن خیلی نرم باشد باعث درد هایی میگردد که از یکطرف خیلی درد آور بوده و از جانبی هم غیر صحتی است. اگر چه خوابیدن و استراحت کردن در تخت نرم ظاهرا لذت بخش است اما از نگاه صحتی کاملاً زیان آور است.

مخصوصاً کسانی که به درد های کمر، پا و شانه مبتلا اند استراحت بقیه در صفحه ۳۹

من به این عقیده هستم که کار توام با نظافت باشد زیرا نظافت و پاکی در پیشرفت کار نقش اساسی داشته و هم در بسی از موارد به منفعت شخصی میباشد.

و زندگی که با نظافت و پاکی همراه باشد خیلی لذت بخش خواهد بود.



محمد اصف قدیر زاده:

بحیث یک متعلم معتقدم که آن عده جوانانیکه هنوز دوره تحصیل را تمام نکرده اند بهترین روش آنها مطالعه و پیش بردن وظایف درسی آنهاست زیرا از یکطرف انجام دادن وظایف درسی برای شان کمک میکند که موفقانه تحصیلات خود را تمام نمایند و از جانبی هم بحیث یک جوان وظیفه خود را انجام دهند.



محمد سرور

جوانان که سرمایه و دارایی کشور هستند باید مظهر واقعیت های جوانی باشند. و وظیفه دارند که علیه پیسوا و انحرافات اخلاقی مبارزه نموده و درین راه از هیچگونه تلاش دریغ نورزند. البته جوانان روشنفکر به این موضوع ملتفت اند که برای بهبود وضع زندگی اجتماع از هیچگونه فداکاری خود داری نورزند.



عبدالرحیم

بهترین لذتی را که از زندگی می برم موقعیست که در پشت ماشین صحافی اجرای وظیفه می نمایم. زیرا زندگی بدون کار و تحرک علاوه از اینکه زندگی نیست به عقیده من جهنمی است که انسان خود را در آن می سوزاند. و باعث پسمانی خود و اجتماع خود میگردد.



محمد زمان سلطانی

بد نیست بدانیم که...

چهار چیز است که اندکش نیز بسیار است. فقر، دشمنی، درد، آتش.

چهار چیز است که آدمی را به حد کمال میرساند. گفتار راست، کردار خوب، اخلاق پسندیده، حق شناسی.

چهار چیز است که آدمی را در دنیا و آخرت خوار سازد. بد گوئی، عیب جوئی، سخت روئی و دروغ گوئی.

چهار چیز است که کمال مردمیت میشود. با دوستان مدارا، با دشمنان مروت، آتش خشم خود کشتن، سخن درشت فرو خوردن.

چهار چیز است که باز گشت ندارد. اتاق افتاده، تیر انداخته، سخن گفته، عمر گذشته.

ترجمه: خلیل عنایت
از مجله علم و زندگی

موجودیت حس ششم

در پشک‌ها

یازده روز بعد حیوان در حالیکه پاهاش غرق درخون و ملوس شده بود دوباره خود را به منزل صاحبش رساند.

علمای زولو زی درباره در ک قوی ایسن حیوان مدتهای زیادی به شک و تردید بودند آنها چنین می‌پنداشتند که پشکها قدرت یافتن جهت‌راند داشته و نمیتوانند از یک فاصله دور دست منزل اصلی خود را دریابند.

اما بعد از آنکه علما خصوصیات این موجود اهلی را مطالعه و تحلیل کردند به چنین نتیجه رسیدند که این حیوان نسبت به همه حیوانات اهلی دیگر فرق کلی دارد و از اینکه پشکها بطور میتوانند تثبیت جهت کنند و چراوژها به تنهایی گشت و گذار میکنند مطالعات خود را درباره ادامه دادند.

آزمایشات زیاد بالاخره موجودیت حس ششم را در این حیوان ثابت ساخت که توسط این حیوان میتواند در هر موقعیت و ماحول ناشناسی که قرار بگیرد جهت اصلی خود را دریابد.

حسن ششم چیست؟ و در اساس این خصوصیت چه چیزی نهفته است:

یکی از علمای حیوان شناسی آلمان غرب بنام پرو فیسور شو انگارد که آزما یشات خود را در خصوص این حیوان دوام میداد - روزی پشکش را به فاصله ۱۶ کیلو متری از منزلش دور برد اما او در وقت کمتر به خانه بازگشت: حتی زمان رسیدن آن از زمان بردنش خیلی کمتر بوده و این حیوان راه خود را ۹ کیلو متر کوتاه ساخته بود.

عالم معاصر زولوژی امریکایی بنام فرانک موریل به مطالعه دقیق فز و فوژ این حیوان پرداخت: نامبرده رشته های اعصاب مغز پشک را با استفاده از میتود های الکترونی مورد آزمایش قرار داد. دکتر موریل یک الکتروود بسیار نازک را به مغز یک پشک که مورد آزمایشش بود قرار داد بعد از برهنه نمودن آله اندازه گیری به تعجب مشاهده نمود که غریب آله شروع بحرکت نموده و پاشهای از رشته های اعصاب این حیوان که به چشمش ارتباط داشت نشان داده میشدند حالیکه این تجربه در شرایط تاریکی مطلق صورت گرفته و هیچ نوع روشنی یا رنگی در مقابل چشمان پشک وجود نداشت.

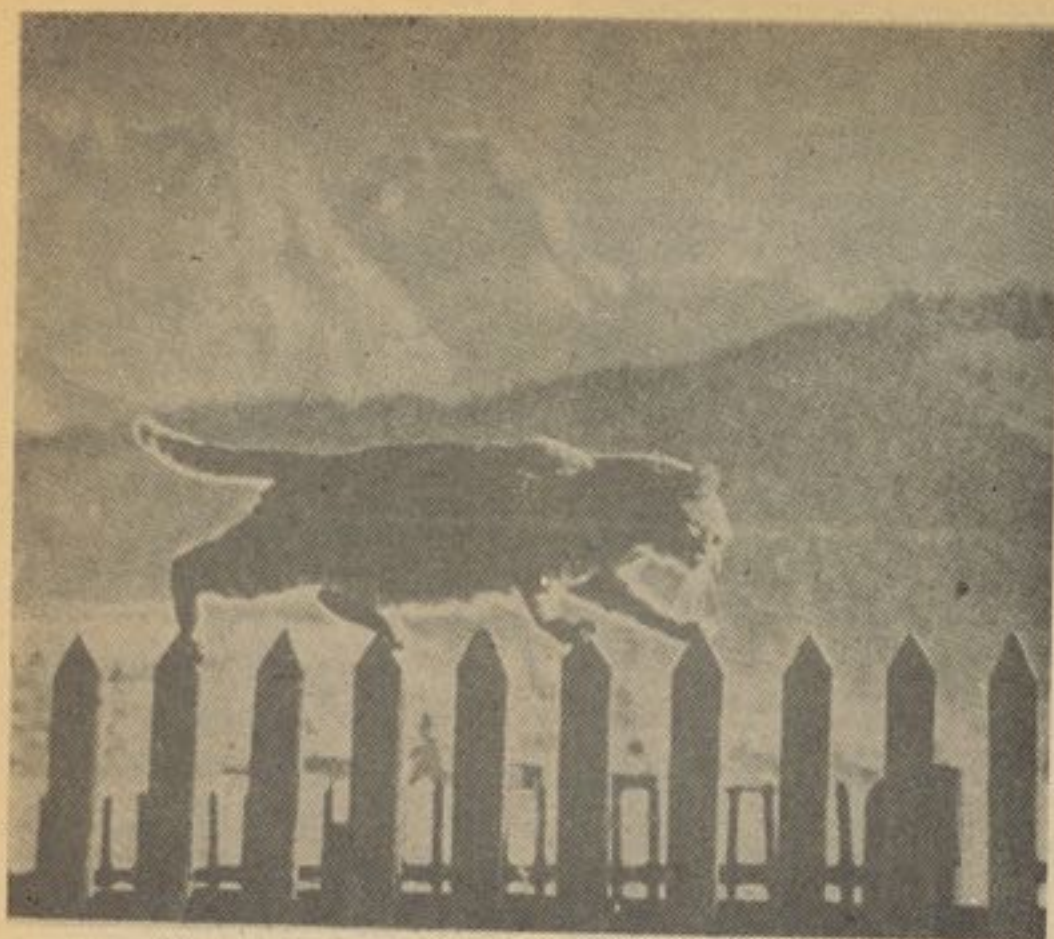
بعد از آواز های بسیار خفیف ما و رای - فریکانس را که انسان قطعاً آنرا شنیده نمیشد تواند توسط سیگنال به پشک دادند چنین معلوم گردید که تقریباً نیمی از سلولهای مغز حیوان در مقابل این سیگنال ها حساسیت نشان دادند.

دکتر موریل بالاخره به این نتیجه رسید که پشک ها یگانه حیوانی هستند که دارای حس شنوایی دوم یا (گوش چشم دار) می باشند.

در آلمان غرب پرو فیسور لی هاوژن در باره حس شنوایی دوم این حیوان چنین ابراز

اکتو ن در بسیاری از ممالک ر و ی - که حیوان ا علی عجیب خوانده شده و به نشر سیرده شده است اما بانهم خیلی خاصیت و جگونگی پشک ها که بطور جهت معین خود را پیدا میکنند تحقیقات صورت میگیرد. کو تاه و مختصر بوده و آنهجه ادراک مرجع تا حال نظریات زیادی روی صفحات روزنامه ها و مجلات درباره خصوصیت پشکها اند. آزما یشات که اکنون درباره این حیوان





پشک در این تصویر تثبیت جهت میکند.

نموده به پایستاد میشود .
علمای کیهانی خیلی سعی ور زیدند تا این
خصوصیت را بالای کیهان نوردان درجین -
شرایطی و زنی درخار ج ازماورای جوتطبق
کرده ووجود آنها را با چنین قابلیت آماده سازند
اما طبیعت همه موجودات را یکسان خلق ننموده
است .

خصوصیات ناشناخته ای که در پشکها که
تا حال شناخته نشده بود اکنون علمای
زولوژی را وادار به آن ساخته که مطالعات
خود را در زمینه تکاملتر سازند حالا تحقیقات
در باره آن دوام دارد که پشکها چرا خرخر
مخصوص میکنند وروز ها چرا بکه و تنها گشت
و گذار نموده و شبها بساط بزم و نشاط را یکجایی
براه می اندازند .

بقیه صفحه ۳۷

بستر نرم

کردن درین نوع تخت بکلی مضربه
از یکطرف در قسمت پیشرفت این نوع
دردها کمک می نماید واز جانبی
تداوی آن مشکل میگردد .

توصیه دوکتوران درین امر آخر
اینست که استراحت در تخت نرم
که باعث تو سعه دردها میگردد بکلی
غلط است .

خواب و استراحت در تخت که
سطح آن سفت و سخت باشد خیلی
برای صحت انسان مفید است . برای
اینکه از صحت کامل برخوردار باشید
این توصیه را فراموش نکنید که
استراحت در بستر که تخت آن سخت
باشد برای سلامتی تان مفید است .

صفحه ۳۹

کنند . پشکها از فاصله یکصد متری میتوانند
صاحب خود را بشناسند و بسیار به آسانی می
توانند بسوی آفتاب نگاه کنند . مردمک چشم آنها به
صورت عالی میتواند تناسب نور را در شبکه
چشم خود عیار نماید تنها یک نظریه غیر عملی
به نظریه رسد که پشکها میتوانند در تاریکی
مطلق بینند و یا چیزی را درک کنند نظریات
دوکتور موریل امریکایی درباره حس شنوایی
این حیوان مورد قبول قرار می گیرد -
بالاخره زولوژیست های بسیاری از مالک
این نظریه را تایید نموده اند که حس سامعه
این حیوان بکلی از دیگر موجودات متمایز
است .

جالب است اگر دیده باشید که پشکها
پیدا شدن موش را از فاصله دور درک میکنند
و حتی از فاصله بیست متری آنها احساس
می کنند که موش در آنجا است همین اگر پشک در
خواب باشد و موشی از آنطرف دیوار سنگی پدیدار
شود پشک فوراً بیدار میشود و موقعیت آنرا
پیدا میکند .

یکی از اشتراک کنندگان جنگ جهانی دوم
در این باره وحس قوی شنوایی پشکها داستان
بسیار جالب دارد که ما برایتان اینجا نقل می
کنیم :

یک قطعه عسکری امریکایی دریکی از -
جزایر جهت انجام وظیفه اقامت
اختیار کردند و یکن از جمله افراد این قطعه
پشکی را نیز با خود داشت در یکی از روزها در
حانیکه تمام افراد در نقاط معین خود قرار داشتند
پشک ناگهان بنای داد و فریاد و ناله را برآه
انداخت و بهر سویی بعد از سیری شدن
فرصت زیاد طیارات دشمن بالای جزیره ظاهر
گردید . در حالیکه افراد خود را در پنا گاهها
محفوظ نموده بودند بمبارد مان آنقدر تلفات
زیادی وارد نداشت در حقیقت پشک جان
افراد را از خطر نجات داد که این خود موجودیت
حس شنوایی قوی حیوان را ثابت میسازد .
همچنان طور یکه همه دیده ایم تمام پشکها



از هر ارتفاعیکه پشکها از بالا به پایین بفتند بالای پایهای خود قرار میگیرند
پشکها حیواناتی اند با حس ششم که خصوصیات قوی العاده زیادی نسبت
به هر حیوان دیگر دارند .



پشکها توسط پروت های خود
آسانی ناشناس را درک کرده و معلومات لازم
را درباره آن پیدا میکنند .

نظریه میکند که حس سامعه و جهت یابی آن -
خیلی عالی و پیشرفته است واز همین
جاست که اگر حیوان از محل اصلی اش دور
برده شود او توسط حس بسیار قوی و بزرگ
خود آواز های منطقه اصلی که به گوشش -
اشناسست جهت خود را پیدا میکند این نظریه را
میتوان با جهت یابی طیارات که از نقاط -
دور دست توسط سیگنال های الکترومغناطیسی
رادار میدان طیاره معین را پیدا میکند تشبیه
نمود .

پشکها در مناطق نزدیک بود و باش خود از
حس شنوایی عادی کار گرفته اما همینکه از
محل اصلی دور شدند از حس شنوایی دوم
کار میگیرند .

مدت های زیاد در خصوص این حیوان
علمایچندان توجه نداشتند و تنها او را یک
حیوان اهلی پسندیده و مقبول که چشمانش
از هر حیوان دیگر متمایز است میشناختند
قراریکه معلوم شده چشمان آنها از ارگان
های عالی این حیوان محسوب شده و قدرت دید
آن ششچند قوه دید انسان هاست علم فزیک
این تاثیر را که چرا چشم این موجود در تاریکی
میدرخشد آنرا بنام فو تو لیو فیسنسی یاد می



اینان بدستکاری هم معماران برج و بارو های بلند و قلاع مستحکم هستند که در کمر هاو قلل شامخ و میان انبوه جنگلات با مهارت نظرربایی میکنند .

کنار شیله ها رنگهای دلپذیری می بخشند و بوی تند و حسی شان سکوت هاو آرامش ها را از هم می پاشد . قریه درگی بر دشت خشك نامرطوبی قرار دارد . سینکی ، اتمان و نریزی در میان کوه های «تیر له» در زله واقع است بندهاخیل در دامن سیتی و قسمتی از نریزی کوشین کند بنا شده است . بین خره و سیتی خندکی واقع است . حصارک را کوه های ستره خره سر اوپی ، بی ترای و جلالی در میان گرفته است .

در جنگلهای سیتی ، در ختان لمنخه ، نینتر ، سراف ، خیری ، کبروند ، خنغوزی ، پیدا میشود در کوه سراوپی ، سیری ، بنون ، تیره و نی مامونی ، لروه ، خوریککی ، گرگر و غیره پیدا میشود . هر چند جنگلهای انبوه سراسر کوه های آن جارا پوشانده است مگر باز هم دامنه های برخی از این کوه ها جاهای عریانی دارد که کاهبته های کوهی پوشیده است و از این بته ها نیز مردمان آنجا استفاده ها می برند .

از جمله بته های کوهی در تیرگی یکی برپه است که از آن ساجق می سازند و برای بهتر ساختن تنباکوی نصول نیز از آن کار می گیرند . از سپرونی صرف برای سوختن آندن استفاده می کنند غرنکوه و شنشویی نیز برای خوراک بز و سوسو ختاندن بدرد میخورد . در ستره خره سز گت

ارموبنه نیز خریدارانی دارد محمد - صدیق روهی و روهین از شعرای جوان آن ناحیه اند که اشعار شان در جراید وطن به چاپ رسیده است . از هنر مندا نیکه آواز خود را توسط رادیو افغانستان به گوش مردم رسانده اند . گل زمان ، میرسلام و جمیل قابل یاد آوری اند ...

درگی:

از جمله ولسوالی ها و مناطق زیبای خوست یکی هم درگی است . سراسر یکتیا ، پوشیده از جنگل است و این ثروت بزرگ ، مردم خواری کش دلیر ، آنولارا در آغوش پر فیض به نکویی پرورده است . دره های عمیق و کوهستان بلند پیش از همه در بکار انداختن دلیری ها و نیروی کار و زحمت مردم حصه گرفته است . مردمان آن سر زمین مانند همه باشندگان کشور عزیز ما با طبیعت به جنگ بر خاسته و سینه سنگهای را نرم کرده اند .

با نیروی بازو زمین را شکافته تخم افشانده و حاصل برداشته اند . قریه های درگی ، حصارک ، سینکی ، اوژله ، اتمان ، نریزی ، بندهاخیل ، کوچون خندکی و نریزی ، سور کوت و غیره همه با جنگلهای همیشه بهار پوشیده اند تابستان در این قریه ها گرم و زمستان سرد می آید بهار اینجا ها نهایت گوارا و روح انگیز است . گلپای کوهی بر سینه صخره ها و

گویا نه با می ایستند . و دیگر به دور شان حلقه می شوند و بیست هارا یکجایی تکرار می کنند از شوری گران مشهور مریبک ، لندی ، سید کمال ، میرآباد میان مردم شهرت داشته و محبوبیت فراوان کسب کرده اند .

در خوست مکتب متوسطه لیسه دارالمعلمین و مکتب میخانیکی و مکتب هایی ابتدائی موجود است .

مکاتب نسوان نیز در خدمت فرزندان خوست تدویر گردیده است تعلیم در مساجد هنوز وجود دارد و بیشتر به خواندن کتب دینی می پردازند ، دختران دهکده ها در خانه ها جمع میشوند و توسط زنان باسواد ده تدریس میشوند .

پروژه های دهاتی در باسواد ساختن مردم و بهبود وضع زندگی آنان زیاد موثر افتاده است .

عرسی های خوست با دهل و اتن زنان و مردان همراه است . فیر تفنگ از مراسم حتمیست . ساز های محلی ، رباب ، سر نده



غوره گل ، سنگ و دیگر مساله تعمیر رابه محل کار اینطور انتقال میدهند

جراحی مغز مشکل ترین...



بخطرات تلاشهای میر من تر سیسیا تنس و همکاریاش است که اندری نفر (وسط) مانند اطفال دیگر فعالیت و بازی میکند.

بقیه صفحه ۲۷

جنگل های سبز...



جرگه چندانرنگی یا نماینده تعیین میشود تا فیصله جرگه رابه معرض اجرا گذارد. جزا هائیکه از جانب اعضای جرگه تعیین میشود بیشتر به مرور ایام شکل معین و ثابت را گرفته است و برای خطا ها مختلف طبق معمول جزا های معینی تعیین میشود و هیچکس از فیصله های جرگه سر باز زده نمیتواند.

کمپل سازی، شان بافی، جراب بافی، میچن سازی در آنجا رایج است. ساختن مرزی، گوبوی، پونه، شکور، سوزی، ترازو، چار پای و ریسمان نیز جزو صنایع دستی آنجاست يك مكتب ابتدایی در درگی وجود دارد درین منطقه و حواشی و توابع آن نیز موسسات تعلیمی در خدمت تنویر فکر و پرورش فرزندان کشور آماده شده است.

مردمان صاحب ذوق درگی، رهل سرنده و رباب می نوازند و این آلات موسیقی را خود شان می سازند. شوری که محافل شعر خوانی است در اینجانباز در عروسی ها معمول میباشد.

های نصولاری ورزد قابل تراش وجود دارد که برای ساختن ظروف و قسمت های زینتی عمارات قابل استفاده است. در درگی کاریز و دریایی برای آبیاری وجود ندارد بلکه چشم مردم به سوی باران و حوض های خود ساخت شان است. آب آشا میدنی مردمان قریه درگی نیز از همین حوض ها میباشد و همین قلت آب سبب آن گردیده که بعد از دو یاسه ماه نوبت آب به يك خانواده برسد. این مردم در نشیمنی کوه ها با زحمت فراوان کردهای کم مسا حتی برای کشت ساخته اند و کسیکه بیش از نیم جریب زمین دارد زمین دار بزرگ محسوب میشود.

در درگی، جوارزی جو و تنباکو، شلغم و زردك کاشته میشود. مردم بز، گوسفند، گاو و شتر می پرورند. پرگی، خوزیکی، گرگوه و جلفوزه از جمله میوه های آنجا است. شکار خیز زدن، نشان زدن، خسی، بنده از جمله بازی ها و سرگرمی های همه مردم و خاصه جوانان آنولايت محسوب میشود.

خره شکه و غندی دو موضوع برگزاری جرگه های مهم قومی است. بعد از

فعالیت نیروون آفت رسیده رابدو ش می گزیند.

جراح مغز در اخیر گفت: مانشینا با انسان در تفاد نیستند بلکه با سیستم مغلق تر انسان اتومات را میسازند که این بطور وسیعی پوتنسال بشر را تزید بخشیده و بوی توانایی شناخت بیشتری رامیدهد. حالا آلات الکترو نیک در تمام کلینک ها بکمک انسان قرار دارند ولی عمل جراحی توسط انسان صورت میگیرد. هیچ چیزی با حساسیت انگشتان، تجربه و توانایی او برای اتخاذ تصمیم آنی در يك لحظه غیر مترقبه رقابت کرده نمیتواند.

میر من تر سیسیا تنس در ۲۳ جون ۱۹۴۱ یعنی درست در اوایل جنگ عمو می دوم از - بوغنی طب مسکو فارغ التحصیل شد و بعد از ظهر همانروز در يك شفاخانه جراحی مغز شروع بکار کرد جراح جوان صد ها عملیات را بالای افسران و عسا کری که در جنگ صدمه های دماغی دیده بودند انجام داد بعد از ختم جنگ وقتی تحصیلات عالیه خود را در رشته جراحی مغز تکمیل کرد توسط دکتور ارنست جراح مشهور مغز به همکاری دعوت شد.

با افتتاح اولین کلینیک جراحی مغز اطفال در اتحاد شوروی سوفیا بصفت رئیس تیم دکتوران آنجا تعین گردید.

بعثت يك جراح سابقه دار مغز وی در - کانگرس بین المللی ایکه در برا تیسلاوا پر گزار شده بود نمایندگی کشور خود را به عهده داشت.

(ختم)

بقیه صفحه ۳۶

مشکلی دارم که...

از یکطرف به همسر علاقه دارم و به خواسته او احترام میگذارم و از طرف دیگر این مشکل اقتصاد برای من درد سری ایجاد نموده است. شما بگوئید چکنم؟

پرسنده عزیز! بهتر است که بدون در نظر داشتن احساسات شما نسبت به همسر تان با او صمیمانه این مشکل را در میان بگذارید که با داشتن اقتصاد ضعیف این امر برای شما مشکلاتی را به بار خواهد آورد.

امید داریم همسر تان با فهم که دارد تایک مدتی که خدا بخواهد وضع مالی تان بهتر گردد از رفتن سینما خود داری نموده و کوشش نماید که زمینه تفریح و استراحت را در خود خانه برای خود مهیا سازد. به امید زندگی بهتر شما

ولی با این معاش کم و اقتصاد ضعیف چطور امکان دارد که هم سینما برویم و هم دیگر مخارج را بپورده کنیم. در حالیکه منزل مانیز از شهر دور است و ما اگر بخواهیم سینما برویم باید تکسی سوار شویم و دو باره با تکسی بر گردیم و شما میدانید که کرایه تاکسی هم بلند است و اقتصاد ما اجازه نمیدهد که ازین نوع مصرف های بیجا نمایم.

خلاصه اینکه همسر باید حتما حداقل هفته یکبار به سینما برود زیرا با کاریکه در خانه انجام میدهد خود را حق میدهد تفریح نماید.

خوب: از یکطرف همسرم راحق میدهم که حداقل هفته یکبار سینما برود و به گفته خودش تفریح نماید و از جانبی هم اقتصاد ضعیف ما اجازه چنین کاری را نمیدهد.

اطفال از زمانیکه چشم بد نیسا
میگشایند مرا حل زیادی را میگذرانند
تا اینکه نمو نموده و بزرگ میشوند.
بسیاری از مراحل نمو در اطفال در
دوران خواب صورت میگیرد. زمانیکه
طفل بسیار كوچك میباشد. بجز
بخواب، خوراك و هوا بدیگر چیز نیاز
ندارد طفل پس از آنکه از خواب
بیدار میشود شیر و یا خوراکی که
برای نمو جسمانی اش ضرورت
است برای او داده میشود. پس از آنکه
طفل دوباره پس از تغذیه بخواب
میرود آنچه خورده است، در دو ران
خواب ساختمانهای استخوانی
عضلات و پوست اطفال رانمو میدهند

چرا صبح از خواب بیدار میشویم؟

در ساعات اول شب خواب ما
آنقدر عمیق و سنگین نمیشد، مگر
پس از گذشت چند ساعت رفته رفته
بخواب عمیق فرو میرویم. زما نیکه
ما بقدر کافی خوا بیدیم با آواز یکه
ممکن چند ساعت قبل که خواب ما
عمیق و سنگین بود آنرا شنیدن
نمیتوانستیم با آن از خواب بیدار
میشویم و یا رو شنی صبح باعث
بیدار ساختن ما از خواب میگرد.
ممکن ما آن زمانیکه از خواب عمیق
میبرائیم خواب ببینیم. هفتاد و پنج
فیصد از خوابها نیکه دیده میشود
زمانی بوقوع می پیوندند که جسم ما
کاملا مسترخ بوده، بقدر کافی خواب
کرده باشیم. اشخاص مختلف به
اندازه های مختلف خواب ضرورت
دارد تا با صحت بوده احساس خوشی
نمایند زمانیکه جسم ما کاملا استراحت
نمود به آسانی میتوان از خواب
بیدار شد.

چرا خواب میبینیم؟

برای قر نها مردم معتقد بودند که
خواب پیا میست از طرف خدا وند
مگر بعدا علما واضح ساختند که
خواب از يك قسمت از مغز نشئت
میکند که هنوز در حالیکه در بستر
خواب هستیم آن قسمت بخواب
نمیرود. که این قسمت مغز را دماغ
شعوری میتوان نامید. دماغ دو قسمت
دارد شعوری و غیر شعوری. دماغ
شعوری ما را بکار های ما ر هتمانی
میکند که چه باید بکنیم و از چه
بیزهیزیم. در زما نیکه ما میخوابیم
این قسمت دماغ نیز بخواب میرود.
مگر در این زمان دماغ غیر شعوری
به فعالیت آغاز کرده بیدار میماند،
چشم دید های ما را از زمان گذشته
که فرا موش کرده ایم بخاطر ما می
آورد و یا آرزو های ما را بشکل



تر جمه: فایزه اسحاق

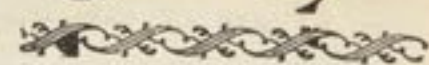
خوابهای

سیاه و سفید

هنگامیکه ما خسته میشویم چه
واقع میشود؟
زمانیکه ما عضلات و دماغ خود را
بکار می اندازیم احساس خستگی
مینمائیم. اینکه چگون خسته می
شویم برای ما واضح نیست، مگر
به عقیده علما بهترین و سیله جهت
رفع خستگی خواب است. زیرا يك
قسمت دماغ ما با ذکاوت ارتباط دارد
بیشتر بخواب نیاز مند است
که این قسمت پیچیده تر یں
سیستم دماغی ما را تشکیل میدهد
اگر ما نخواهیم این قسمت دماغ ما
که به استراحت بیشتر محتاج است
صدمه خواهد دید.
خواب يك مسئله حیاتی است.
تجربیات طبی ثابت ساخته است که
پس از گذشت روز ها عضلات
حرارت بدن و ضربان قلب يك
شخص بدون خواب بحالت نور مل

باقی میماند، مگر پس از ۲۴ ساعت
ببخوابی قشر دماغ صدمه می بیند.
باید توجه نمود در هنگامیکه
احساس مینمائیم بایست کمتر
بخوابیم. نوشیدن آب و دیگر مایعات
از قبیل آب لیمو، آب نارنج و آب دیگر
میوه جات و شیر قبل از خواب
مفید است. نوشیدن مایعات قبل از
خواب جسم را كمك میکند که تمام
مواد فاضله را بر طرف سازد.
به تجربه ثابت شده آنا نیکه
بیشتر میخوانند، کسانی استند که
کار های بیشتر دماغی یا جسمانی را
انجام میدهند. خستگی پس از انجام
کار زیاد باعث میشود که ما را برای
خواب آماده سازد.
چرا اطفال نسبت به بزرگسالان
بیشتر میخوانند؟

کودکستان



اکنون در پرتو آفتاب جانبخشای جمهوری در پهلوی سایر مسایل اجتماعی توجه زیادی به طبقه نسوان کشور گردیده و مازنان می توانیم خدمتی بهتر و خوبتری را برای مملکت عزیز و هموطنان انجام دهیم، البته در قدم اول مسئولیت بیشتر بردوش آن عده زنان بادرد و آگاه جامعه است که درك نموده اند زنان درین کشور در چه شرایطی زندگی می کنند و چه مراحل را عقب گذاشته اند این زنان چیز فهم و آگاه که اکثرا در شهرها و در مراکز تربیوی و علمی زیست دارند لازم است به نمایندگی از اکثریت زنان دهاتی و کوچی ها و غیره برای بدست آوردن این اکثریت مطلق بفرزندان و دینی را که این عده ای زنان محروم برگردن ایشان دارند ادا نمایند زیرا در شرایط کنونی تعداد زیاد زنان ماز کاروان تمدن سخت عقب مانده از سواد اطلاعی ندارند درجهل و تاریکی و غفلت بسر میبرند، بار میبرند، درو میکنند، قلبه و مال می نمایند و در عوض سرزنش می شوند و پاداشی جز رنج ها و مشقات کشنده و آزار دهنده ندارند. مگر باز هم باوجود این همه رنج ها و تکالیف مسئولیت خود را منحیث مادر، همسر و آموزگار فراموش نکرده میگویند و تاپوسته مصدر خدماتی ارزشمند و افتخار آمیزی برای پشربست شده و وظایف شان هرگز به پایان نرسیده و بیستم درین گذرگاه به مسئولیت های زنان افزوده می گردد.

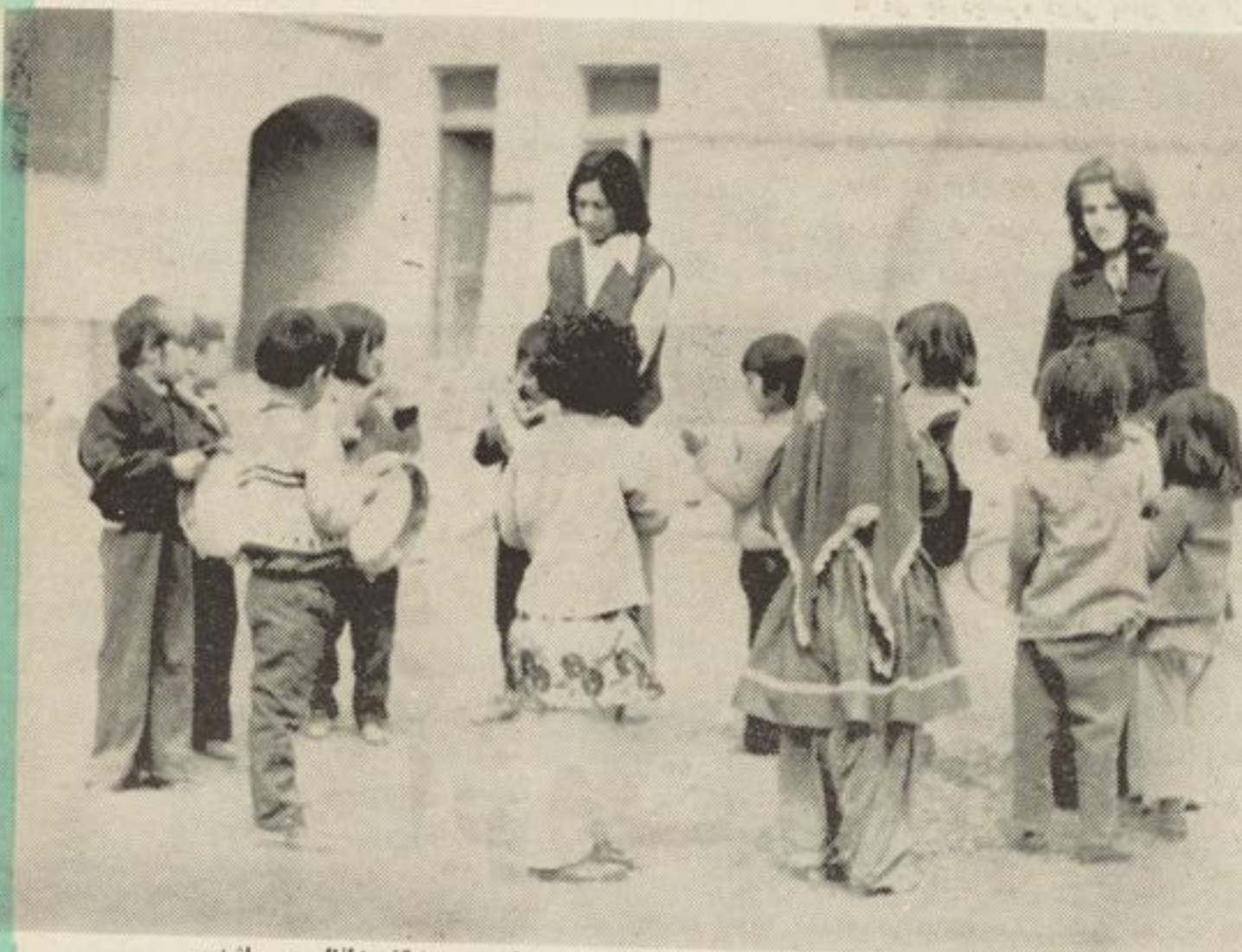
وی در حالیکه قدری احساساتی بر آشفته به نظر میرسد برای اینکه موضوع را عوض کرده باشیم، گفتم میرمن ولی لطفا عقیده تانرا در باره مورد مودپرستی که متاسفانه دامنگیر یک عده دختران افغان میباشد ابراز کنید.

گفت به موضوع جالبی تماس گرفته اید و آن اینکه مورد پرستی و تقلید از مود بیشتر دامنگیر زنان شهرنشین و تحصیل کرده ما گردیده که متاسفانه روز بروز بر تعداد ایشان افزوده می شود.

اگر اعترافی به عمل آید در سایه عقل و بصیرت دیده می شود که تقلید از مود های بی جا و بی مورد و آرایش زننده چون مانکن ها و ستاره گان

سینما، ماسک سازی و ظاهر گرایی در زندگی عده ای چنان راه یافته که در اثر تقلید و پیروی از مود های غربی و در خود فرو رفتن و از دنیا بی خبر بودن وقت زیاد خویش را تلف نموده و بیم آن میرود که در چنگال این شکل گرایی نقش خویش را در دست ایفای نمایند و مسؤو لیتی را که در مقابل مادر وطن دارند فراموش نمایند.

چنانچه رهبر انقلاب و بانی نهضت نوین زنان در افغانستان به مناسبت سال بین المللی زن چنین ارشاد فرمودند «افراط در هر چه باشد نتیجه خوب ندارد، تقلید ظاهری و بیجا و تجمل پسندی بحد مبالغه که مناسب به سویه اقتصاد و روحیه انقلاب ملی ما نمی باشد تصور نمی کنم بسیار معقول و پسندیده باشد» در سی است صفا و صمیمیت باشند.



کودکستان بعد از دامن پر شفقت والدین اولین پرورشگاه اطفال می باشد.

خواب های سفید

عکسی که حقیقی معلوم میشود درمی آورد.

هر گونه معلوما تیکه ما در قسمت خواب بدست می آوریم ما را بیشتر مد یون زیگمو فروید میسازد.

زیگمو فروید داکتر اتریشی که علاقه داشت تا درباره فعالیت های مغز بداند. او واضح ساخت که آنچه خواب دیده میشود و اینکه خواب چه مفهومی دارد و موضوع بکلی از هم متفاوت است. فروید معتقد بود که ما خواب می بینیم برای اینکه بخواب بمانیم. همچنین وی عقیده داشت که خواب دیدن ما را از آوازا و دیگر مزاحمت و نا راحتی های که باعث بیدار ساختن ما از خواب میگردد، محافظت مینماید.

اکثرا زمانی که معده ما زیاد پر باشد یعنی زیاد خورده باشیم خواب می بینیم پس از آنکه یک خواب پایان میرسد، هرگاه بخواب بیشتر ضرورت داشته باشیم دو باره بخواب عمیق فرو میرویم.

بعضا چنین واقع میشود که ما خوابی می بینیم مگر زمانی که از خواب بر میخیزیم خوابی را که دیده ایم بخاطر نمی آوریم. بعضی وقت هم خوابهای وحشتناکی می بینیم که حتی پس از آنکه از خواب بر میخیزیم تمام روز احساس خوشی میکنیم. خوابهای ما چه رنگ میداشته باشد؟

بسیاری از خوابها سیاه و سفید است. بعضی ها عقیده دارند که خوابها عمو مارنگ روشنی میداشته میباشد. بهر صورت هرگاه یک خواب بیرنگ و یارنگ روشن داشته باشد ما نمیتوانیم از فقدان رنگ آن آگاه شویم. زمانی که ما خواب می بینیم پس از آنکه بر میخیزیم تحت تاثیر آنچه در خواب دیده ایم قرار میگیریم.

آیا حیوانات نیز مانند ما خواب می بینند؟

شاید حیوانات نیز در زمان خواب مانند انسانها خواب ببینند. اگر شما گاهی سگی را در حال خواب دیده و متوجه شده باشید در اثنای خواب

دفعتا خود را جمع کرده و یک آواز برمی آورد و یا گاهی سگها پا های شانرا طوری در خواب حرکت میدهد که گویی میخواهند بدوند. شما ید آنها در خواب می بینند که خر گوشی را دنبال میکنند. حیوانات آنطور یکه در حال بیداری احساسات شانرا با حرکات تبارز میدهند، زما نیکه در خواب بسر میبرند احساسات شانرا با حرکات بدور میدهند. آیا مامی ها نیز در زیر آب چشمان شانرا بسته و خواب مینمایند؟ مامی هانیز خواب میکنند مگر آنها نمیتوانند که چشمان شانرا ببندند، برای اینکه مامی ها پلک ندارند. ممکن مامی ها بطور صحیح خواب نکنند. مگر زما نیکه در زیر آب آرام میگیرند، مسلما آنطور یکه ما خواب میکنیم، استراحت مینمایند. هرگاه در باغ وحش مارها را دیده باشید، شاید متوجه شده باشید که آنها با چشمان باز خیره نگاه میکنند، در حالیکه ممکن است در آن زمان خواب باشند. مار نیز مانند مامی پلک ندارد که در هنگام خواب آنها را بر هم گذارند.

خلورمه برخه

ترېستان او ایزوت

پلاره ! ترېستان خاڼه را وغواړه او دخان سره یو ځای ورته ځای ورکړه دده نه سخت سړی پهلوان ما هېڅ نه دی لیدلی او ستا هیواد دغه راز مېړنیو ته زیات ضرورت لری. دواړه ځویل وروسته له هغی چه دخپلو خلکو سره یی د ترېستان په برخه کی خبری سرته ورسولی ترېستان یی خاڼه راوغوښت او ورته یی وویل !

ای دوسته هر څومره چه تا ونازوم او یا عزت درکوم ستاد مړنوتوب په مقابل کی به ډیر کم وی ځکه چه تا زموږ تللی خاوره دد بښمانو نه بیرته تر لاسه کړی ده او ددی کار پاداش به داوی چه خپله لور تاته درکړم اوته یی قبوله کړه .

ترېستان وویل : زه حاضر یم چه هغه په تکاح قبوله کړم . اه ولی ترېستان ددغی خبری اظهار وکړ هومدغه خبره وه چه دده دمرگ وسیله وگرځیده .

دواړه ښه را ورسیده د ترېستان ملگرو دده جامی دغاړی نه وایستلی او څنگه چه

لستونی یی تنگ ونوپه ډیر زور سره یی دده له لاسه وایست چه له ډیر فشار نه دده هغه زمردی گوته چه ایزوت ورکړی وه په ځمکه ولویده ترېستان په تعجب ورته وکتل او هغه یی ولیده اود ایزوت مینه ورته راپه زړه شوه او په دی ښه پوهیده چه خطایی کړیده دده مړمنی چه دده اندېښنه ولیده نو په ډیره حیا یی ورته وویل :

ای زماډ ژوند ملگريه ماڅه گناه کړی ده او ولی مېنکلوئ . ترېستان وویل :

مړانی گناهه ښه ماعهد کړی دی چه که واده می وکړ نو تر یو کال پوری خپلی مړمنی ته نه ور نژدی کړیم .

که داسی وی توره به هم دزیات تحمل نه کار واخلم د تلایي وېشتانو خاوند .. ایزوت په تئازل کی په خپله گوته کی ناسته او ترېستان به یی یادولو او ساړه ساړه اسویلی به یی کول. غیر له دغی اندېښنی نه یی بله لپاره نه در لوده او تر څوچه ساه یی به بدن کی چلېری ترېستان مینه نه شی هیرولی .

اویواژنی ارزو یی هم داده او دوه کاله کړی چه دخپل مین د احوال نه خبر نه ده اونه پوهیږی چه چیرته به وی او په کوم هیواد کی به گرځی آیا ژوندی به وی او که څنگه آه زما گرانه ترېستان ترېستان که څه هم د ایزوت نه ډیر لیری پروت و نو دا ورته معلومه شوی وه چه ایزوت به زما په جدایی کی مرگ ته نژدی شوی وی نیدخپلی ایزوت دلیدنی کتنی خیال ورته پیدا شو او بی له دی چه دچاسره دی یی په دی باره کی څه مشوره کړی وی ددغه ښار نه ډبانندی ووت زاړه اوشلېدلی کالی یی واغوستل او پلسی روان شو ځکه هغه خلک چه په عاجزی سره په لپاره روان وی څو کلازارنه شی ورکولی دو مړه لپاره یی ووهله ترڅو ددریاب غاړی ته ورسید او خلکو ته به یی ویل :

ای ملگرو خدای مود دریاب دڅپونه په رو غ صورت وبا سه کوم خواته روان یی دتئازل په لور .

که هغی خواته څی نو ما هم دخان سره واخلي. شپږمه ورځ گڼتی دتئازل بندر ته ورسیده خولاره بنده وه ترېستان دگڼتی نه رانکته شواود لپاروی نه یی معلومات ورساړه کړ چه مطلبی سړی په (دز) کی دی او دلته یی لوی جشن نیولی دی ترېستان تری وپوښتل :

دمیرمن دیزوت نه څه خبر لری او که نه؟ ولی نه هغه دمدام دپاره غمجنه ده ترېستان د ایزوت دنوم په اوریدلو سره سوږ اسویلی وکیښی او په دی اندېښنه کی شو چه دمر گنه هېڅ باک نشته .

ای ایزوت دا به سم نه وی چه ستا دمینی په لپاره کی مړشم زما دهری ورځی ژوند یومرگ دی او په پای کی داسی خبره غوږه کړه چه له خان نه ملنگ جوړ کړی اودالیوتوب به عینا هوښیا ری وی نو خپل تلایي وېشتان یی و تراشل کتداو کچکول یی غاړی ته واچول او خپلی خبری ته یی بله بڼه ورکړه ترڅو ونه پېژندل شی او په دی توگه خپلی محبوبی ته خان ور ورسوی کلاته دننوتلو په وخت کی یی خپل ډانگ له سره تا وکړ او په لیونیو خبروی شروع وکړه ډیر زیات خلک وربانندی راټول شول ترڅو یی به دغه مشوراو ژوبځان دهغه مخ ته ورساوه هغه چه ملنگ ولیدنو پوښتنه یی ترینه وکړه ای دوسته دلته دڅه شی پس یاغلی یی ؟

- په ایزوت پس، له خان نه زیاته راباندی گرانه ده.

هغه په دی خبری زیات وخنډل او لیونی ته یی وویل :

که چیری خپله ښکلی ایزوت تاته درکړم ته ور سره څه گوی او چیری به یی بوژی .

هغه پاس آسمان ته یی بیا هم او په هغه بلوری کور کی چه ایزوت دپاره می جوړ کړی هغه به له خان سره یو ځای کړم.

هغه وویل ته څو کی یی؟

- زه ترېستان یم چه له خان ایزوت را بانندی گرانه ده او دمرگ تر ورځی پوری به په دی غم و وادار پاتی یم ترېستان ټول هغه څه چه دده او

د ایزوت په منځ کی تیر شوی ویوپه یو بیان کړل دیزوت چه هره لحظه د ترېستان نوم اوریده اسویلی به یی ایستل اولریزی به اخستله په پای کی ایزوت خوله خلاصه کړه او ویی ویل -

- چپشه! ته دی ته راغلی یی چه دخپل لیونوتوب نتیجی دلته ښکاره کړی رښتیاده چه زه مست یم اودومره یم چه هېڅ هو ښایید لی نشم.

څنگه چه ایزوت دا خبری واوریدی او بی له دینه بل څو ک وربانندی نه پوهیده خپل سر یی په زنګون کښوده او دخپلو مامورینو سره یی یوځای ښکار ته بوت.

ایزوت خپلی خونى ته لاره او په چیر گن کښناسته او زیاتی اندېښنی وربانندی غلبه کړی وه او برانزی ین ته یی اوښکی تویي کړی برانزی ین .. په آرامی سره ورته وویل :

- نه چه په رښتیا سره ترېستان اوسی. - زه باور نه کوم ما ونه پېژندلو. ای گرانى دوستی ورشه هغه وگر وه اووه یی گوره چه هغه پېژندلی شی .

ترېستان دبرانزی ین دهغی نوم په خوله یاد کړه او هغه په بیر سره ایزوت ته راسته شوه ترڅو واقعیت ورته واوروی نو لیونی ورپسې ورمنډی کړی او ویی ویل دحم را بانندی وکړه کوئی ته ورننوت او په ایزوت بانندی یی سترگی ولگیدی غیره یی خلاصه کړه خوا ایزوت په ډیره کرکه له خان نه وشاړه ترېستان په بدل آواز ورته وویل :

- هو دا چه زه تراوسه ژوندی پاتی یم هغه یوازی او یو ازی سینا مینه ده او دا - رښتیاده چه که مینه که څنډونه پیداشی نو یا تر هوشی ته رسېږی اوه گرانى ایز و تهغه ورځی دی یادى دی چه ما تاته دلاس گوته درکړه هغه دی په یادده او که هغه دی له گوته نه ایستلی ده او بیا زما هغه کو چنی سپی هوسران چه تاته می امانت سپارلی و ژوندی دی دوکه ووژلی دی، دی ته هغه سپی دلته راووله هغه به می وپېژنی .

- برانزی ین ته څو هوسران تر ما پوری راووله ممکن هغه می وپېژنی، برانزی ین هوسران حاضر کړ څنگه چه هو سران ترېستان آواز واورید نو زنجیر یی دبر انزی ین له لاسه خوشی شو اود خپل خاوند په پښو کی ولتیده. او دډیری خوښی نه یی ورسره په مستی لاس پوری کړ ترېستان په چیغو وویل -

اه ای هوسران تادهغه چاچه ماته زیاته گرانه وه ډیر هرکلی وکړ نه یو هریم چه خپله گوته چه ماته یی دخدای په امانی په ورځو کی تحفه را کړی پېژنی او که نه ایزوت پېپوشه شوه اود ترېستان په غبر کی ولویده او که چه په حال شوه نو ترېستان نه غبر کی نیولی وه دوشنگلو له به یی.

ترېستان ایزوت په غبر کی نیولی وه او ورته یی وویل -

ترېستان ایزوت په غبر کی نیولی وه او ورته سره یوځای تیری کړی په آخرنی ورځ ترېستان ایزوت په غبر کی نیولی وه او ورته یی وویل :

دوساعت بعد تراکتورها که رنگت سرخ روشن داشت در یک صف در حالیکه بین شان بیش از شش پنج فاصله نبود قرار داده شدند و عقب هر کدام آن یک قولیه بشکل شاخی ها «چنگال» یا تابه ها رسک وصل گردید. آنجا جانی به دوویت گفت: همه درست شد بیا بنگر همه شان در یک صف درست مثل یک تابلوی زیبا میمانند. آنها هر دو در آفتاب ایستاده و به تراکتورهای سرخ رنگ شان که جلوه فریبنده داشت میدیدند.

دوویت گفت: زیبا است. واقعا زیباست و باین گفته روی بابت یکی از تراکتورها که نزدیکش بود بادستش تپ تپ زد و آنکه گفت اسپها رابین جانی - جانی باشند کلمه اسپ سراسیمه پرسید اسپهای چی؟ در میدان فروش (نخاس) دهکده میدانی که فردا چارشنبه روز فروش مواشی است نزاع گهته و جدید درگیر است دوویت اضافه کرد همینکه تراکتور ها داخل مزارع میشود اسپها از مزارع خارج میشوند، این گله اسپ شاید آخرین اسپهای محل باشد که بفروش میرسد و از همین جهت من تراکتور ها را آفتابی ساخته و بنمایش گذاشتم من چون شنیدم که تعدادی از دهقانان اسپهای شان را فروخته اند این رسک را قبول و این تراکتور ها را وارد گاراج کردم تا جای خالی اسپها را در مزارع پر کند، اما این رسک تقریبا یک رسک حساب شده است. او بچه جانی! تو میدانی که تجارت خود رسک است و من مقصدم از قبول رسک که برایت گفتم همین بود جانی گفت: آیا باکی دارد اگر من باری بروم و آنها را تماشا کنم. چی را تماشا کنی جانی؟ اسپها نه باکی ندارد و برو و اگر فروشنده ها را دیدی یک یا چند تای شان را اینطرف بیاور که این نازنین ها را ببینند. (او از تراکتور ها قسمی حرف میزد پسنداری دختران زیبای کدام کورس یا نمایش رابه کسی معرفی میکند.)

قرض معامله نمیشود اما شرایط فروش خیلی سهل خواهد بود برو جانم باین گفته بدست راستی به پشت جانی تپ تپ کرد. اسپها همه حیوانات پیر و فرسوده مزارع اطراف بود و بین شان اسپ که بدردخور باشد به نظر نمیرسید، عموما اسپها لاغر و ناتوان می نمودند. سرهای شان پائین و روی پاهای جلو شان خمیده بود رنگها، بور، کهر، سیاه و غیره بود و حیوان جاننداری که بتوان ازین بین انتخاب کرد بچشم نمیخورد.

وقتی جانی به محوطه اسپها نزدیک شد و بازویش را روی جوب بند محوطه انداخت. یک اسپ، یک مادیاں کهر که قبلا نظرش به آن نغورده بود بالادیده و بطرف جانی پیش آمد، وقتی مادیاں کهر بیک متری جانی رسید استاده پوزش را بطرف دستهای جانی پیش آورد، پرخانه های بینی این مادیاں فراخ و باز بود و از طریق آن مقداری از هوای گرم نفس (دم) خود را آهسته بردستهای جانی میدو چشم های خود را

از داستانهای مغرب معین

ببینیم خدا

قسمت دوم

چه میکند

مادیاں کمی اصلیت دارد. تو خود میدانی - اسپهای کهر کمتر عیب داشته میباشد و من اسپ چشم سپید (سپیدی بیشتر از حد معمول) را خوش دارم و ببین که این اسپ کور نیست. مرداین را گفته و انگشت خود را بطرف چشم مادیاں پیش برد که مادیاں بادیدن دست نزدیک چشم خود چشمش را بست، آنکسای دلال (معامله کننده) اسپ ها گفت دیدی که مادیاں کور نیست چشمک زد.

جانی فکر میکرد، شاید .. خدا - خدا ستمی را فرستاد خدا مادیاں کهر را فرستاد و خدا دلال اسپ را فرستاد - خدا به هندریک دوویت گفت: بمن بگوید که اسپها برای فروش آمده است شاید خدا درین بین حکمتی و رمزی نهفته است من چه میدانم؟ شاید بارسیدن باین نتیجه از دلال پرسید - شما این مادیاں را میفروشید - بلی.

میفروشم. البته که میفروشم - و هر چه زودتر بشما تابه قصاب که برای صابون یا خوراک سگ و گربه آنرا گشتار کند.

خوب چند میفروشی؟ قیمت آنرا بگو. میدانی مستر امروز اسپ ها را چگونه میفروشند؟

نی چگونه میفروشند؟... تولکی - برای وزن مثل مسکه، پتیر، گاه یا آهن کهنه و درین صورت اسپ خراب نیز عین قیمت اسپ خوب را دارد. برای گوشت و به سنجش گوشت و اسپهای امروز غیر از آن ارزشی هم ندارد، و ما اینها را دیگر اسپ گفته نمیتوانیم. مردم فقط بنام غذای سگ و گربه خرید و فروش میکنند، دلال آب دهانش را با تانفر،

بروی خاک افکنده گفت: اسپهای پیر، اسپهای ازین رفته و از کار برآمده. مادیاں پیر نیست زیرا برایت اطمینان داده میتوانم این مادیاں نه ساله است و اقلان سال خوب این چیزی است که فعلا داریم اما این دیگر از وقت کارش تا پیری مانده و در نه سال اگر خواسته باشی میتوانی نه (کهر) ازس بگیري قبلا از او نسل گرفته اند تا این حصه برای من ثابت است. اگر به اسپ نریان نسلی و خوب جفتش سازی ممکن چیزی صاحب شوی اما گمان میکنم حوصله مردم این وقتها کم شده و برای گرفتن کهر اسپ یک سال انتظار کشیده نمیتوانند مردم امروز همه چیز را نقد نقد دست بدست میخواهند و باز برای کهر آن سه سال دیگر ببینند تا کهر قابل سواری یا کار شود. اما در واقع ثمر ولدی که در نتیجه چار سال انتظار بدست می آید خیلی بزرگ و دوست داشتنی است اما مردم امروز این حوصله را ندارند.

جانی پرسید. خوب قیمت این مادیاں چند است؟

دلال گفت: سی پوند آقا و این قیمتی است که برای من تمام شده چیزی کم یا بیش اما باکی ندارد من ممکن از فروش دیگر اسپ ها چیزی بدست بیاورم که فروش این یکی رابه سر خرید تلافی کند.

خیلی خوب. برای من نگاهش دار تا پول بیاورم - این وقت با خود اندیشید مساعدتی از هندریک میخواهم شاید قبول کند که سی پوند از اجرتم را قبلا تادیه بدارد و بعدا وضع کند. چطور؟ تا پول آوردن انتظار میکشی؟... بلی منتظر خواهم ماند، بپر حال من باید تا انجام فروشات فردا منتظر باشم، و تو مرا میتوانی در هتول پیدا کنی، اگر سراغ مرا بنام فرانک سپیرو بگیري سپیرو دلال اسپ ها مرا خواهی یافت.

وقتی جانی دور خورد که برود سپیرو باو گفت: گوش کن آقا این یک معامله است و معامله بادرستی و ایمان داری درین معامله شما چیزی از دست نمیدهید، مادیاں را بپر کمی در تغذیه و سیرنگداشتش کوشش کن چند وقت علمت را بیاور اگر نیستیدی هر روز که دو باره آنرا آوردی من از زودت با کمی مفاد میخرم، مرد شما چیزی نمی بازید و معامله ای مثل این امروز هادرنیای ما کمتر دیده میشود.

(هندریک) دوویت وقتی شنید که جانی (۳۰) پوند را برای خرید یک مادیاں میخواهد خیلی خندید و گفت مرد فکر کن این سال ۱۹۵۹ است اسپ را دیگر میخواهی چکار کنی؟...

جانی گفت: یک مادیاں خوب است، یک مادیاں کهر با سپیدی چشم بیش از حد معمول که صرف (۹) سال عمر دارد، برای غذای سگ ها خوب است همه اش این ... دوویت گفت

مرد بپوش هستی یا چگونه؟ فکر میکنم شوخی میکنی، پول قرض میگیری تا مادیاںی بقیه در صفحه ۵۳

خواست به سویم حمله کند، اما عذر خواستم!

بعد ازین گفت و شنود ها، رشته سوال و جواب به جاهای دیگر کشیده میشد، گلک می پرسید:

«قاسم بچیم چاشت چی خوردی؟»

با ترش روی می گفتیم:

«نان و گندنه!»

بعد رو می کرد به چو چه می گفت:

«حسنک تو؟»

«بود دگه یک چیزی که بخورم.»

«مثلاً چی؟»

«خو بود دگه، میمانی ماره یانی؟»

او هیچوقت ازینکه چه خورده، حرف نمیزد، مثل اینکه می شرمید. اما گلک شله بود، خوش داشت تا بداند رفقاییش چاشت چی خورده اند. ولی وقتی من از خودش می پرسیدم:

«تو چی خوردی؟»

بالحن رضا مندانه و غرور آمیزی میگفت:

«شوروا!»

وبعد حریصانه لبان چربش را می لیسید، مزه میکرد و زمانی هم زبانش را بیرون میکشید و در دهانش را زبانه میزد و با نگاهی پیر و مندانه ای که تمسخر و استهزا در آن موج میزد به من و چوچه می نگریست. ولی دل آغا اینطور نبود، هرگز خوش نداشت خوردنی های لذیذی را که خورده بود برخ ما بکشد.

یکروز که هوا به شدت گرم شده بود و خورشید باحرارت می تابید، من گلک، دل آغا و حسن چوچه گرد هم جمع آمده بودیم. هوا گرم و خفقا ن آور بود. با خستگی و بیحالی در سایه دیوار بالای خاکها لم داده بودیم. گلک زیر چشمی، دزدانه مرا نگاه میکرد، وقتی نا خود آگاه چشمم به او می افتاد، باعجله رویش را بر میگرداند. یکبار دفعتاً پرسید:

«گلک بچیم، راسته بگو تو میخا بی چیکاره شوی؟»

حدس زدم خیالی در سر دارد، مثل همیشه جواب دادم:

«هیچ کاره هر چه شدم میشم و او گفت:

«حتماً خر کار!»

برای دو مین بار جواب دادم:

«اگر خرم تو با شی، بد نیس!»

ناگهان از جا پرید، آمد مقابلم ایستاد:

«چیزی که گفتیم، نشنیدی؟»

«میزنمت!»

پوز خندی زده، پرسیدم:

«میتانی؟ ای گز وای میدان،

تادیر وقت دنده کلک میکردیم. وقتی خسته میشدیم شروع میکردیم به «دکمه پرده روزهای که دکمه هایم را می با ختم، دکمه های پرا هنم را می کندم.

پیراهنم هیچوقت دکمه ندا شت. مادرم برای پو شانیدن سینه ام، پیش روی پیراهن را محکم بخیه میزد. ظهر وقتیکه آفتاب در سینه آسمان ایستاد و نیزه های سوزنده اش را در تن های مان فرو میبرد، خسته و عر قر یزان دست از بسازی کشیده، بخانه میرفتیم، به مجردیکه نان از گلو می پائین رفته بود دوباره بر میکشیم کوچه. لحظه ای چند بزیر سایه دیوار ها میایستادیم تا آفتاب اندکی کنار برود.

بسیوره گوئی میکردیم، چرت میزدیم. از آرزو ها یمان می گفتیم حسن چوچه میخواست راننده شود دستش را مثل فرمان مو تر گرد میکرد دو قدم عقب میآمد بعد با سرو صدای زیاد پیش میراند، بارها نش صدای مو تر را تقلید میکرد و بعد با سرعت دور میشد. گلک او را مسخره میکرد.

«حالی تو میخانی مو تر وان شوی هه؟»

«هارگه!»

«کدای همی وقد وقواره؟»

حسن چوچه سرخ میشد، سرش را پائین میانداخت و می گفت:

«مره چی کده؟»

گلک پخ میزد، با آواز بلند میخندند و می گفت:

«هیچ هیچ! یکروز مردم ببینه که یک مو تر ده تیره از دور میا یه اما مو تر وانش درک نداره!

وای مو تر وان چه شد؟ مردم از ترس هر طرف بگریزن، اما یکدفعه ببینی که چوچه جان از او پایان شوه نگو که چوچک ده پشت اشتراک بوده و مالوم نمیشه!»

چوچه با کمرویی نگاهی به او میکرد و بابی جرائتی می گفت:

«تو خو غیر از همی گپ دگه چیزه یاد نداری.»

گلک یکروز به من گفته بود:

«تو چیکاره میشی؟»

گفتم:

«هر چی که شدم، میشم!»

گلک گفت:

«حتماً خر کار خات شدی.»

در جوابش خاموش مانده بودم. اما روز دیگر که این گفته را تکرار کرد، جواب دادم:

«اگه خرم تو باشی، بد کار نیس!»

به شدت عصبانی شده بود، می

آنوقتی که خیلی کو چک بودم خانه ما در کو چه ای باریک و تنگی که دو طرف آنرا دیوار های پیش بر آمده و گلی احاطه کرده بود، واقع شده بود. صبح ها بسیار زود، هنگامیکه آفتاب چهره زرد رنگش را از پشت دیوار های بلند بالا میآورد، به **کوچه مین فتم. حسن چوچه هم** میآمد. وقتی که صوفی پدر گلک از خانه می بر آمد، گلک و دل آغا برادر اندرش از خانه بیرون میشدند و همانجا نزدیک دروازه می ایستادند. نظر به احترامی که نزد ما داشتند، عوض آنکه آنها پیش ما بیایند ما میرفتیم نزد آنها و بانوک پنجه قول میدادیم. بعد شروع میکردیم به دنده گلک. غانچ بزگی بروی کوچه میکندیم. پیش از شروع بازی گلک و دل آغا «میر» میشدند، من و حسن چوچه دست در گردن هم انداخته، دور میرفتیم. ده، دو اژه دقیقه بالای گذاشتن نام گفتگو می کردیم، بعد از آنکه نامها گذاشته شده بود، بر میکشیم نزد گلک و دل آغا.

من با صدای بلند می گفتم:

«کی گیرا خمچه، کی گیرا خشت؟»

و با گوشه چشم به دل آغا که همیشه یک چشمش را تنگ نگه میداشت، اشاره می کردم، او موضوع را می فهمید، پیشدستی کرده می گفت:

«خمچه! خمچه!»

و من میرفتم بهلو ش می ایستادم گلک با اوقات تلخی میگفت:

«باز ای خلطه کشال طرف مه شد.»

و آمرانه می افزود:

«بیارگه!»

حسن چوچه که پا های لاغرش در بین پاچه های گشاد پتلونی که سابق به پدرش تعلق داشت، گم شده بود با کمرویی و خجالت در حالیکه رنگش به شدت سرخ میشد، میرفت بهلو می ایستاد. گلک یک پارچه تیکر را گرفته یک طرف آن را من می کرد و می گفت:

«بگو کدا مشه میگیری؟» و تیکر را به هوا میانداخت، تیکر در هوا چرخ خورده، دو باره بسوی زمین میآمد.

جواب میدادم!

«تر خدا! تر خدا!»

گاهی نوبت به آنها میرسید و گاهی هم به ما و نفر. تیکر بعضی اوقات یک بغله در کناری می ایستاد، هر دو یکصدا فریاد میزدیم:

«سول شد! سول شد!»

او دو باره تیکر را به هوا میانداخت

داستان

این هفته

از: همایون کریمپور

ناله ای

از

تاریکی

آلوری ، بر لباسش نشسته بود ، نا امیدانه بسوی او نگریست . می خواست چیزی بگوید ولی کلمات در گلویش یخ بست . بی توجه به او در حالیکه از خوشی در لباس نمی گنجیدم ، گفتم :

«خی بریم !»

«بریم !»

هر سه براه افتادیم ، سعی میکردم نگاهم را از چوچه بدزدم ، چند قدم که جلو رفتیم ناخود آگاه چشمم به عقب برگشت حسن چوچه در حالیکه وانمود میکرد هیچ توجهی بهمانندارده تعقیب ما میامد . گلک با سنگد لی گفت :

«برو گمشو تود که چرامیانی؟»

حسن جتکه خورد ، رنگش سرخ گردید ، باصدای لرزان و خفه ای زیر لب گفت :

بقیه در صفحه ۶۳



فریاد درد آلودش به آسمان رفت . مادرم متوحشانه از جا بر خاست ، در اثر عجله اش سماوار آب چپه شد .

فریاد زد :

«ده قار خدا شوی بچه ، چرا او طفل ماصومه زدی؟»

در حالیکه دامنش را با دست بلند نگه داشته بود عقبم دوید . با عجله فرار کردم ، بکوچه رفتم او قا تم تلخ بود . پشیمان و سر افکنده از کاری که کرده بودم آهسته آهسته در کوچه قدم بر میداشتم ، در آن طرفها حسن چوچه دیده نمیشد اما دل آغا پهلوی گلک ، بر روی لک دروازه نشسته ، بیت میخواند وقتی چشمش به من افتاد ، برخاست با مهربانی بسوی آمده ، گفت :

«تو حام قار هستی؟»

بدون پاسخ دادن به گفته اش ، نگاه تنفر آمیزی بسوی گلک انداختم دل آغاتوپ هفت پوسته اش را مقابلم انداخته ، گفت :

«بکی شوت کوا!»

چشمانم را به زمین دو ختم . او گفت :

«وگه قار نکو ، زود شوت کوا!»

بالاخره طاقت نیاورده ، با لگد محکم توپ را بسویش روانه کردم . با صدای بلند خندید مرا هم خنده گرفت دهان گلک هم باز شده ، گفت :

«بیا که آشتی کنیم!»

انگشت کوچک دستش را بسویم پیش آورد تمام تنفری را که تا آن لحظه ازش داشتم ، یکباره از دلم بیرون ریخت . در حالیکه رویم را بسوی دیگر گرفته بودم ، دستم را پیش بردم و بدین ترتیب مادرو - باره آشتی کردیم .

از آنروزی به بعد هر وقت که از من می پرسیدند :

«چی خوری چاشت؟»

بدوروغ جواب میدادم :

«برنج !»

و یا :

«شوروا !»

و بعد لبهای خشکیده ام را چرب چرب مزه میکردم تا آنها باور کنند .

بعد از آن دوستی ما محکم تر شد به ندرت باهم بگو مگو میکردیم و گاهی به خانه شان میرفتم .

یکروز ظهر وقتی از بازی خلاص شدیم ، دل آغا گفت :

«امروز چاشت مهمان ماستی !»

بهت زده او را نگاه کرده پرسیدم :

«چی گفتی؟»

درای !

«کلنگ نکو ، به خدا میزنمت!»

باقهر گفت :

«هفت شد !»

دل آغاز با عجله پیش دو یسد و گفت :

«هه ، چی می کنین ، دیوانه شدین؟»

رو به طرف برادر خود کرده ، گفت :

«همو گپ و همی جواب ، چرا جنگ میکنی؟»

گلک ، دل آغا را عقب را ند و گفت :

«برو تره غرض نیس!»

دل آغا خاموشانه او را نگاه کرد . گلک روبه من کرد و گفت :

«دفعه آخرت باشه ، اگه نی رویته می پرانم !»

یکقدم پیش رفتم ، مقابل سینه اش ایستادم :

«بزن اگه مرد هستی؟»

مشتبایم را آماده دفاع بهم گره کرده بودم . گلک باخشم و نفرت گفت :

«بشرم بچیم هرروز نان و جای و نان گندنه میخورین ، حالی تو خوره کدمه برابر میکنی !»

ناگهان وجودم سرد شد ، یخ کردم دلم لرزید ، حالم برهم خورد ، می خواستم با پنجه هایم او را خفه کنم . دست هایم سست شده بود ، سرم دور میزد ، بدنم مور مور میکرد .

لحظه ای مبسو تا نه گیج و منگ او را نگاه کردم . بعد بر گشتم با بیحالی و دلزدگی عجیبی ، مثل اینکه در خلای عمیقی سقوط کرده باشم بسوی خانه براه افتادم .

مادرم لباس می شست ، تفارده گلی پر از کف صابون مقابلش داشت .

کار همیشگی اش همین بود لباس های مردم را جمع میکرد ، میاورد در حویلی تنگ و تاریک خود ما می شست .

کمی آنطرفتر خواهر شیر خواره ام بالای زمین خاک آلود نشسته ، گل میخورد !

وقتی مادرم مرادید گفت :

«ایله به ایله که یک روز وختسر به خانه آمدی !»

خاموشانه به کنار خواهرم به زمین نشستیم ، غم بر قلبم چنگ زده بود ، بغض راه گلویم را تنگ کرده بود . خواهرم شصت و شستش را بد هن گرفته ، کودکانه بسویم لبخند میزد . نمیدانم چه شد که یکبار بی اختیار سیلی محکمی به گو نه اش نواختم .



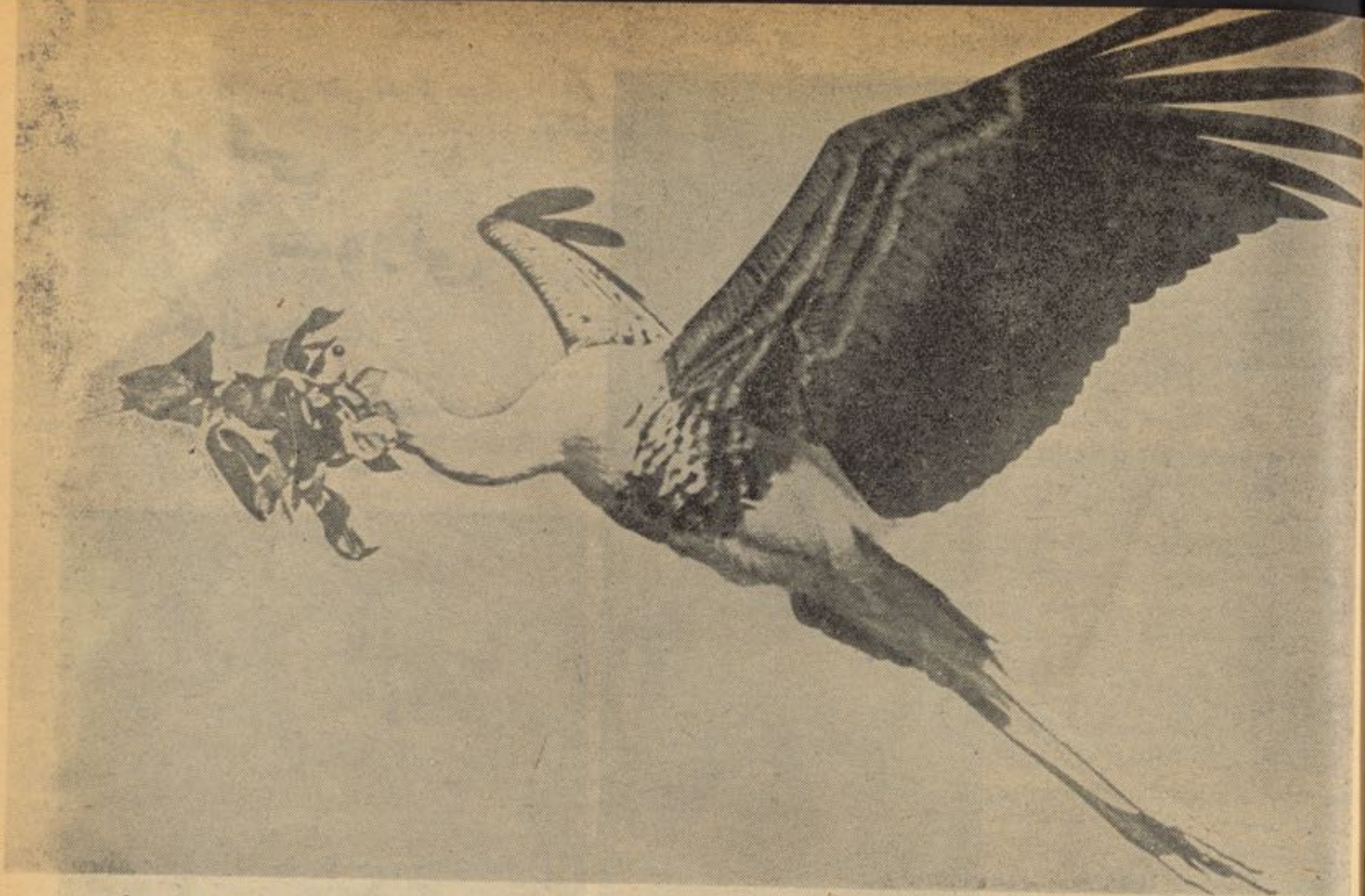
لوریس حیوان شبگرد میمون نما است. رفتارش بطی و چشمان آن به ساخت نعلبکی میا شد. چشمان این حیوان جاذبه خاصی دارد و حتی تاثیرات افسونگری به آن نسبت میدهند. همچنان میگویند که چشمان لوریس بیمار یبهای مخصوص چشم را شفا میدهد. لوریس نسبت به دشتها و بیابانها در جنگلات بیشتر دیده میشود و از حشرات و میوه جات تغذیه می نماید. ملخ، بعضی از پرندگان کوچک و بقیه نیز مورد استفاده لوریس قرار میگیرند.

دنیای اسرار آمیز حیوانات

فیل در موقع جنگ میتواند که با اشک های خود دعای زخمهای خطر ناک بطرف مقابل وارد سازد فیل در جمله بهترین حیواناتی شناخته شده که قرار دارد.

یک فیل به خواب کم احتیاج دارد. مدت خواب فیل تقریباً در شبانه روز نیم مدت خواب انسان است فیل بیشتر وقت خود را صرف جمع آوری غذا مینماید فیل در یک شبانه روز پنجاه پوند سبزه و برگ بمصرف میرساند و در یک روز در حدود سی تا پنجاه گیلن آب مینوشد.





لک لک رنگه در حدود يك متر ارتفاع دارد ونول آن دراز، محدب و متمایل به پایین میا شد این پر نده بیشتر در ساحل دریا های بز رنگ یعنی در جاها ییکه خرچنگ و بعضی انواع دیگر حیوانات خود رد دریائی به کثرت وجود دارند به مشاهد می رسد چون از آنها تغذیه مینماید در جریان پرواز بالهای خود را در بالای قسمت عقبی خود هموار نموده و خود را به حالت قوسی و یا بطرف آسمان بلند می سازد در هنگام پرواز از بهم خوردن بالهای قوی و نیرو مند آن آواز های زیاد شنیده میشود . لک لک بیشتر در ارتفاعات نسبتاً زیادی پرواز میکند تا از تاثیر گرمی هوا در امان باشد .

تخم مار در بین يك لفافه نازک قرار دارد این تخمها بصورت محتاطانه در محل معین گذاشته میشود و در درجه معین و کافی حرارت نگهداری میگردد تا چوپه مار از بین آن بر آید . ما ر در مدتی که تخمها آماده چوپه دهی میشود در اطراف آنها حلقه میزند . مارهای آبی تخم های خود را در داخل وجود خود نگاه میدارند يك مار بین پنجاه تا صد دانه تخم میگذارد .



از ورزش های کشورهای غربی

رگبی

سپورتنی

که از دهات

بر خاسته

مترجم: عطا (راد مرد)



بازیکنان هر دو تیم در میدان مسابقه واقع در استادیوم مرکزی (شهر تریپولی) ظاهر گردیدند. تیم فرانسه با دسته از گل و تیم هر دو بازی جنوبی باتکه پارچه سه رنگ که نمایندگی از بیرق کشور فرانسه مینمود در مقابل همدیگر قرار گرفتند که بعد از تبادل دسته گل و تکه پارچه وارد میدان شروع و آغاز مسابقه را اعلان نمود.

بازی رگبی خطرناک و در عین حال دیدنی و دلچسپ است، چه پیش از سی نفر در بدست آوردن و به چنگ زدن توپ بیضوی شکل چنان مشغول اند و چنان عرق افشانی می نمایند که هر بیننده را اگر بدین سپورت چندان علاقمند هم نباشد سخت علاقمند و شیتفه آن میگردد.

سپورت یا بازی رگبی مبارزه ایست میان مردان نیرومند یکه به خاطر بدست آوردن توپ بیضوی شکل می رزمند، مبارزه ای که موفقیت در آن برای بازیکنان خالی از دلچسپی نیست. رگبی ورزشی است که از دهات سرچشمه گرفته است.

در میان تیم فرانسه جان لودرف که فعلاً در روز دو لیتر مشروب می نوشده (این مطلب را جراید غربی در سال ۱۹۵۸ به نشر سپرده اند).

نیز دهقان بوده که هر وقت شب و روز با کار جسمانی ارتباط مستقیم داشته لذا بازیکن نیرومندی است. در تیم افریقای جنوبی شخصی که

خیلی عالی در خشید جان نام دارد وی بیست و سه بهار زندگی را گذرانده از قدرت جسمانی برخوردار است و به غرض تقویة بیش از حد جسماً هر روز بیش از بیست کیلو متر راه را با دوش و خیز طی مینماید و در مسابقه تیکه ظاهر میشود تمام جریمان مسابقه را با جدیتی که خاصه وی است دنبال می نماید.



در میان اعضای تیم موفقیت باکسی است که توپ را، به چنگ بیاورد. سن مانتیو کپتان تیم فرانسه بازیکنان در اوقات فراغت به قلمبر داری می پرداختند. بعد از ختم مسابقه.

د ۵۲ مخ پاتی

تو ریستان او

لاس اوپنی درباندي وټې لې. زموږ مینه داسې ده چې نه ته یې له ماته مری اونه زه یې له نانه اوزه په دی پوره پو هیرم چه دواړه به یوځای په یوه ځمکه سره حق ته سپارل کېږو خواشوس چه دواړه په دغه زمانه کېنې ناکام پاتی شوو ښایې چه ته زما له مرگ نه خبر نه شي او که چیرې زه ستا له مرگ نه خبر شم نو زه هم ژوند ی نه شم پاتی کیدلې.

طوفان ور ور کیده او (ایزو ت) کېنستی ددریاب غاړې ته راټی دی کید له خود ترستان دستر گو دیدخل خاصیت له لاسه ور کړی اونه یې شوی کولی چه نور ددریاب غاړې ته وگوري.

په دیوخت کېنې دده ښځه دو همه ایزوت ورته راور سید له اوورته یې وویل چه په کېنستی کېنې نور کېنستی وان سپور دی او ژر ژر راشی له دینه معلو میری چه ستا - محبوبه ورسره نه درغلې.

تریستان لړزی وا خيست او وه یې ویل تاته معلو مه شوه چه هغه کېنې هو همغه توره کېنې ده دروغ خونه وایم.

تریستان مخ دیوال ته واړ اوه او ویی ویل نور نور و ح ته په تن کېنې ورکولی. دخان سره یې دری خلې وویلې... ای زما کرانی ایزو ت ای زما کرانی ایزو ت ای زما کرانی ایزو ت او په حق ورسیده.

دظلايې و پښتا نو خاوند ی ایزو ت ښځه په ځمکه کېښوده او له کېنې نه را ښکته شوه او دژړا او ماتم کریکې یې غو ږ ته ورسیدې. دغه ځای دخلکو نه یې و پوښتل. دغه ویرا وماتم دغه شی دی.

یوسپین ږ پری سړی ور ته وو یل. ای میرمنی تن ور غموږن دلوی ماتم سره مخامخ یوزموږن میرنی او تودیا لی مین (تریستان) مړشوی دی هغه دناتوانانو او غریبا لسو ملگری وده مړینه ډیره بده بلاوه چه زموږ به برخه شوی ده.

(تریستان) په گو ته کېنې دده میر من دوهمه ایزوت ورته سر ته ناسته وه اود - فریب نه ډکه ژبا بهی کولی ایزو ت څرگ ته ورغله او ورته یې وویل.

ته ترینه پاخیره چه زه هم خپلی سړی اوښکی ورباند ی تویی گوم زه له تانه زیاته ددی حق لرم چه ور باند ی اوښکی تویی گرم ماته له خپل خان گران واو بی دده نه ژوند نشم کولی.

(پای)

از قبیل (گارد جوان) (بازگشت واسیلی پور ت نیکو) ... به او داده بود. فکر میکنم من برای مردیوگوا موجودی قابل تحمل بودم و لی او برای من برعکس.

آنوقت من برای اولین بار محو هر نوع حرکت، زست و نگاه های اوشدم. از برکت همین مواهب توانستم که نقش خود را در اولین اشتراک خویش موفقانه انجام دهم و خودم را شایسته ایفای نقش های عمده یافتم.

من توانستم به بسیار سهولت با او در اولین فلم خود شرکت کنم و اعتراف می نمایم که در نخستین فلمی که در آن نقش هیرو را بازی کردم طالع بلندی داشتم که هیرو بین آن مردیوگوا انتخاب شده بود.

مرد دیوگوا آرتیست بانظم و پر حرارت است. او هر مطلبی را از جمله اول در ل میکند و در همان لحظه حاضر است در برابر لیز کمره فلمبرداری قرار گیرد و به هنر نمایی آغاز نماید. ولی من یک آرتیست تیار هستم که برای هر کاری باید تأملی کنم و بدانم که چرا من اینجا یا آنجا قرار گرفته ام و چرا در آن لحظه آنطرف نگاه کردم؟ بصورت عمومی باید هر کاری را قبلاً تنظیم نما یم و مقزم رادیر مدتی بکار اندازم تا آنکه جرات داخل شدن روی ستیج را پیدا نمایم. این معطلی اعصاب نونا را سوهان میزد و بسیاری از اوقات سبب می شد تا با هم دعوائمانیم با وجود این هم برای فلمبرداری فلم (رئیس) به مردیوگوا احتیاج مبرم داشتیم. بدو ن مردیوگوا قادر نبود نقش ایگور رادران فلم بازی کنم و او بود که یگانه رفیق و همکار من قرار گرفت.

خیال میکنم که استعداد و نبوغ مردیوگوا هنوز هم مکملاً پرملا نشده است. او را فقط در آن نقش هایی می گمارند که نامبرده بسی اندازه قوی است. خوبست که درین اواخر اوردانر فلم های کمیدی جاداده اند. مردیوگوا در فلم (عروسی بالزا میتوا) بسیار خوب درخشید درین فلم او یک مادام به تمام معنی جلوه گر شد.

بصورت کلی باید اظهار کرد که مردیوگوا یک کمیک مخصوص بخود دارد. او همیشه شوخی می کند و از مزاح دست بردار نیست و همواره با تمام جدیت میتواند طی مذاکرات و شوخی هایش نقایص و نقاط ضعف انسانها را انگشت گذاری کند.

به عقیده من بعضی از رول های کمیدی مردیوگوا در فلم های چون (سی و سه و دست های برلانتی) موفقانه ایفا شده است. ناچه اندازه ای درین فلم احقاقیق زندگی منعکس گردیده است. مردیوگوا این نقش ها را با کمال مهارت ایفا کرده و خصوصیات یک هنرمند واقعی را در آن منعکس نموده است.



نونا در فلم (خانه پدری)



نونا در فلم (سرزمین بیگانگان) با اولیانوف نونا در فلم (سرگشت ساده)



نونا در فلم (جنگ و صلح)



نونا در فلم (عروسی با لزامینو)

نونا در فلم (دست های برلانتی)

نونا در فلم (بازگشت نیست)

ولولې چه دمينې او محبت خاڅکې ترينه
دارې و هي. (دايزوت) کښتي که دد رباب
غاړې ته راڼډي شوي هم ده خو څو فان ډيره
لرژلې ده اوکله چه کښتي دطوفان په څپسو
بنده شوه. ايزوت چيغې شروع کړې اوويل
به يې.

زه څومره بد بخته يم چه دخپل خوږ -
استا (تريستان) ديدن نه شم کولی اې -
تريستان کاشکې يو ځل مې بياستا سره
لیدنه کتنه شوي وای تويابه مې دمرگ نه څه
بالانه درلود. اې گرانه زه يو هېرم که چيري
تاته زما دراتلو خبر درشي نو مرگ به ډي
پاتي په يو پنځوسم مخ

او يوازي ته يې چه دهغه علاج کولی شې
(ايزوت وږل) او په عاجزي سره يې وويل
- گرانه دوسته زه ستا سره روانه يم -

سباله وخته بايد ستا کښتي چمتو وي
په داسې حال کښي چه دايزوت به زېږه
وډېه کښتي کښي سپره شوه کښتي له بندر نه
ووته او تريستان به خلک ددرياب غاړې ته
راښکرتل تر څو دايزوت را تگ ورته معلوم
سيغیر له دينه يې بله ارزونه درلوده اخر چه
مجبور شونو وي وويل چه ما دد ربا بغاړې
ته ورسوي چه په خپلو رڼو سترگوباندې خپله
ايزوت وگورم. اې دنظر خاوندانو داستان

زرميني کږي په همغه اندازه ډير ژرړه -
توري کږي هم کينه يې د محبت نه زياته ده په
مينه کښي ميانه روي کولی شي خو په کينه
کښي نه شي کولی.

کاھرون دزل وروسته (تتاؤل) ته ورسيد
او ايزوت ته دتخې دور کو لونه يې وروسته د
(تريستان) گوته ورو ښودله اوکله چه
(ايزوت) خپله گوته وليدله زړه يې په سينه
کښي په ټوپکو شو او "کاھرون" گوته کړه او
هغه ورته وويل -

دای ښکلی مېرمنې ستا تريستان دزهر
لرونکي توري دزخم نه ناروغه شو ډي

اې محبو يې : نور بايد لارشم دا ځکه
چه نور رسوا کړم اوباید تېښته وکړم چه په
دې صورت تاهېڅ وخت نشم ليدلې زما
مرگ رانژدې ډي اوستانه به ليري په مينه
کې مړ شم.

اې گرانه ما هم دخان سره بوزه ته په خپله هم
پوهيري چه درسره څم نو ماډي ماتم خاني
نه زروپاسه .

تريستان دايزوت سره خدای پاماني وکړه او
ترينه روان شو محافظينو ورباندې حملې
وکړه خوده ورته وويل :

وروڼو ماوې شري ددغه عمل نه څه
گټه اخستلې شي زه په خپله له دې ځای نه وځم
اولته نورکار نه لرم.

تريستان کار هه ته رسيدلی وچه مجبوره شو
سره دغغو غمونو چه په زړه کې يې درلودل
خپل گران ملگري کاھرون سره يوځای د
باديس په مقابل کې وجنگيري او په دغه جنگ
که په لومړي ځمکه اوږده وروڼو ورته ايښي
وه بند پاتي شو تريستان ددوي اوورونه ووژل
اوپه خپله هم ژوبل شو خو په ډير تکليف سره يې
کاره. ته خان ورساوه ډير زيات طبيبان ور
باندې راټول شول خو هېڅاونه شوای کولی چه سم
تشخيص ډي وکاندي دتريستان وضع ورځ به ورځ
خراييدله او په دې ويوهيمه چه عمر يې سرته
رسيدلی ډي نووي غوښتل چه په دې تر عمر
کې خپله ايزوت بياهم وگوري مگر څنگه يې
کولی شوای چه هغې خواته لاړ شي دا ځکه
چه دمرگ خواته نژدې شوي ونوځکه يې

کاھرون خاتنه راو غوښت او ورته يې وويل.
- اې گرانه ملگريه زه په دغه محيط کښي
بېرته کوم بل دوست نه لرم او يوازي
ته يې چه ما ته دې ډاډ او تسکين راکړی ډي.
ژوند مې تبا ه شوی او يواز يني ارزو مې داده
چه خپله (ايزوت) وگورم خو څنگه کولی شم
چه په خپل عزم بريالي پاتي شم کاشکې چه
څوک مې پيژندلی او په هغې پسې مې ورليري
وای. اوپوهېرم چه هغه حتما راتلونکي ده دا
ځکه چه زه ورباندې ډير گران يم.

- ته اندېښنه مه کوه زه ستا نیاز سرته
رسوم خودو مړه ووايه چه دايزوت نه څه
غواړي .

تريستان خواب ورکړ دغه گوته درسره
واخله دا زما او دهغې تر منځ نښه اونښانه
ده ته يوازي دو مړه وکړه چه دغه گوته ورته
وښه اوهر کله چه هغې داگوته وليده
نو ورته ووايه چه يوازي ته يې چه هغه ته
سقاوړ کولی شي ور ته زياته کړه که چري
رانه شي نوزه دژوند نه لاس وينم.

نوزما کښتي دخان سره واخله يو سپين
کښتي وان دخان سره کړه او بل تور نو که
چيري هغه درسره را روانه شو نو دسپين
کښتي وان سره سفر وکړه او که چيري سفر
ته مجبوره نشوه نو دتور کښتي وان سره را
روان شه دوهمې ايزوت چه ده ورسره واده
هم کړی و د دروازي نه دده خبري واوريدلې
خوداچه د ښځو کينه زياته وي اوڅنگه چه



بود، از اینجائیکه خانه اش تنها پنج میل فاصله بودجانی با (فرانز) جوانی که وقتا فوقتا کارهایی را در گاراج انجام میداد رساندن مادیان را قرار داد کرد جانی گفت من ترابه نخاس (محل فروش مواسی) میبرم میگویم چه وقت مادیان را باید بگیری و به منزل ما برسانی .

خیلی خوب (صاحب) ولی اجرت يك روز مرا باید بدهی. معامله جوش خورد. جانی اجرت يك روزه فرانز را متقبل شد و نیز پذیرفت که فرانز را به موتر خود دوباره به گاراج برگرداند. برای جانی امروز روز خوشی مثل روز کرسس بود او می پنداشت اگر همه روزهای سال کارها طبق دلخواه و باین خوبی انجام شود زندگی چه کیف آورولدت بخش خواهد بود. ساعت پنج با ختم کار در گاراج جانی فرانز را برداشته با خود به نخاس برد و مادیان را تسلیم شدند. گرفتن مادیان هم مشکل نبود. نوگویی مادیان ناتمام

درفاء دارد ...

آقای سپیرو دست خود را روی زانوی جانی گذاشت گفت: مستر بلاکت اوزنده است همین خود چیزی است چه چیزی بهتر و بزرگتر از آن همینکه زنده است زیاد است - نعمتی است - شکرش را بکن پاهایش خوب میشود ... حتما خوب میشود .

جانی برخاست هر دو مرد بهم دست دادند. جانی متوجه شد که امروز با هر کس دست میدهد - باری او به مستر سپیرو گفت: میخواهم چیزی برای بگویم و اگر بخندی میزنمت بشنو شوخی نیست امروز خدا ترا بمن فرستاد - خدا ترا فرستاده که این اسپ را بمن بفروشی . بعد او دور خورد و از بار بیرون رفت - سگ که این موقع دمش را اینطرف آنطرف حرکت میداد متوجه مستر سپیرو شده باو نزدیک شده و خود را به پتلون و پاهای سپیرو نزدیک ساخت. حال جانی فکر رساندن مادیان به خانه اش

و از افتادگی و پایان منزل باشند نیمه راه یا سر آغاز زندگی سر آغاز ... آری ... من در جنگ يك پسر را از دست دادم او تنها نزده سال داشت و او داشت مرد خوب - مرد زندگی - مرد مبارزه و مرد روزگار میشد که جنگ طور بار حیاتش را در هم پیچید - این چنین مرگ ها تا در دارد مرگهای بی هنگام و بی وقت .

جانی گفت: از همین بابت است که من ... بابت چیست مستر بلاکت ... من این مادیان را برای همین میخواهم - خوب پیش برو مستر بلاکت - بگو به من بگو برای چی میخواهی؟ ... برای دخترم - دخترم از پاهایش است و دختر می پندارد اسپ سواری ممکن برایش مفید واقع شود. من تنها متعجب و متشوش هستم اگر او خود را روی اسپ نگذاشته بشواید . میدانسی با پاهای مغلوج نمیشود روی اسپ قایم شد. این فکر در حالیکه پنداشته میشود بحال دخترم مفید باشد خطراتی نیز برای او

را که برای غذای سگ هابرد می خورد خریداری کنی فکر بجاست ؟ چه میگوئی ؟ جانی گفت: فکر خیلی هم بجاست و خیلی هم مصمم هستم، من در آخر خرید این مادیان هر چه داشته باشم قمار میزنم و این مادیان را میخرم، هندريك گفت: تو میخواهی این اسپ را در مسابقه اسپ دوانی - بدوانی . جانی گفت: میخواهم هندريك .. هندريك گفت چه وقت و چگونه ... جانی جواب داد من میخواهم این مادیان را با مرگ در مسابقه دوش بگذارم - میدانی با مرگ و پولی که روی آن شرط بسته ام نیز خیلی بلند و گزاف است. دوویت گفت: مرد مثل اینکه عقلت را از دست داده ای - آدم هوشیار که این حرفها را نمیزند.

جانی گفت: من عقلم سر جایش هست اگر دیوانه هم شده (ستمی) داکتر دیوانه شده، پلی داکتر (ستمی) فکر میکند که اگر برای من دخترم يك اسپ بخرم او چانس بهتری خواهد داشت که از مرگ و محرومیت فعلی نجات پیدا کند .

باشنیدن این کلمات دوویت لازم ندانست دیگر با جانی چنه بزنند کذا فوری بکس جیبش کشیده و شش عدد نوت پنج پونسی از آن خارج و بطرف جانی گرفته - گفت جانی اینست پول و قرض هم نیست تو برای من بیش از آنچه وظایف ایت ایجاب میکند انجام داده ای - جانی گفت: هندريك من پولت را دوباره ادا میکنم . هندريك گفت: خوب جانی در وقت وزمانش هنگامیکه دوباره به پای خود ایستاده شدی و قدرت یافتی فعالیتها را اجرا کن جانی دست خود را دراز کرده پول را گرفت و با چشم و چهره و دست از دوویت اظهار سپاسگذاری کرد .

دومرد در حالی از همدیگر جدا شدند که هر کدام در احساسات و هیجانات خود مغرور بودند اینان در همدیگر شان صفات و خصایلی یافته بودند که تاکنون به آن متوجه نشده بودند هیچکدام شان قبلا فکر نمیکردند که آن دیگر قلب و احساس و عاطفه دارد و اینجانبونی از آن عواطف و احساسات بصورت صریح و واضح به مشاهده میرسید .

جانی مستر سپیرو را در بار هتل جاگاندرا در حالی که گیلان بر دريك دستش بود و با دست دیگر روی گوشهای يك سگ خانگی بزرگ دست میکشید یافت جانی در کنار او روی يك چوکی نشسته و پول هاراری میز گذاشته گفته، اینست سی پوند قیمت مادیان .

سپیرو گیلان بزرگ را از دستش ماند و پول را شمرده در جیب بغلش گذاشت و گفت : خوشحالم - مادیان خوبی است . شما آقای ... (جانی گفت ... جانی بلاکت) میدانید که هنوز وقت این مادیان نبود که به دست سلاخ بیفتد .

آقای بلاکت ماهمه به این مرحله میرسیم، انسان، اسپ، سگ، هر کدام از موجودات حیه باید يك روزه پیری بیحالی و آخر عمر خود برسد اما این روز باید واقعا روز آخر پیری



آبسام برای نقش اندن



نقش قوس مانند



نقش بره ای



نفس حج القعدة

در چین، جاپان و کوریای قدیم هنوز در قرن هفتم عیسوی انگشتان رنگ شده خود را به اسناد مهم می چسبانده‌اند. نقش انگشت بحیث امضای شخص قابل اعتبار بود. در

of 424.0

کف شناسی در کف دست سه خط اصلی را بنام حیات و طبیعت مسمی کرده و هم چنان هفت برآمدگی بسمت و هموار را در کف دست بنام سیارات سموی ، آفتاب ، زهره ، مریخ و مشتری ، مریخ و مشتری و مریخ مسمی کرده بودند . نظر به عمق و رسم های خطوط کف دست سر نوشت شخص را تعیین می کردند . بطور مثال خط طولانی حیات از زندگی طولانی ، پیچ و خم های خط طبیعت از صاحب شدن چندین خانم و غیره نمایندگی میکرد نظر به شکل برآمدگی بسیار بزرگ می دانستند که تحت نگهداشتن علایم کدام سیاره انسان بدنیآ آمده است . بطور خلاصه گفته می توانیم که نظر به قطع شدن خطوط ، قرار گرفتن آنها نظر به یک دیگر و نزدیک شدن آنها برآمده گی ها اجازه میداد که راجع به آینده و اقبال یک نفر قضاوت کرد . چون

انگشت نگاری عصری به سه خاصیت مهم نقش پوست دست یا اساس گذاری میشود این سه خاصیت عبارت از شخصی بودن، غیر قابل تغییر دادن و امکانات مقایسه کردن میباشد. تمام کارهای اساسی ذریعه دستان صورت گرفته و جای بی رنگ

وبعد از دزدی کردن دست کش را دور می اندازد. سنگ های پولیس میتوانند دست کش دزد را یافته و در نتیجه خود دزد را پیدا کنند در فرانسه عین حادثه صورت گرفته بود. سنگ های پولیس به کمک دستکش دزد را پیدا کرد مگر دزد از دزدی کردن انکار کرد. بعد از آن دستکش را به دست دزد کرده و معلوم گردید که نقش روی دستکش به صورت بسیار دقیق به نقش

بوضاحت تشخیص می شود .
انگستان شخص دزد مطابقت می نماید . درین وقت دزد مذکور مجبور شد که اعتراف کند و محل پنهان کردن اموال سرقت شده را به پولیس نشان بدهد .

بقیه در صفحه ۵۹



شاخه گل

شبی با خود ترا در خلوت میخانه میخوام
لبت را بر لبان خویش چون پیمانه میخوام
غروب زندگی آمد بیا ای عشق افسونگر
که خواب مرگ نزدیکست و من افسانه میخوام
نشان پایداری نیست گرد هر چمن گشتن
ترا ای شاخه گل بر تر از پر وانه میخوام
نباشد جز دل و ایران من شایسته عشقت
ترا ای گنج نا پیدا در این ویرانه میخوام
مرا بیگانه میدانی بخود ای آشنای دل
ولی من بپای تو عالم را بخود بیگانه میخوام

تک بیت ها

دوش جانبازی مارادید ورنه پیش شمع
اینچنین در سوختن پروانه بی پروا نبود
در شب هجر تو شر منده احسانم کرد
دیده از بس گهی اشک بد امانم کرد
داستان شب هجران تو گفتم با شمع
آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
ز عشقاران عالم هر که را دیدم نمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد
زلیخا یا فت عمر رفته را از صحبت یوسف
ز سودای محبت هیچکس معجون نخواهد شد
دیده تاشد هم نشین با چشم مست سرمه دار
لب فرو بستم صدا از من نمی آید دگر
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو با شمع
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
درد بی عشقی ز جانم برده طاقت ورنه من
داشتم آرام تا آرام جانی داشتم
ز غارت چمن بر بهار منت ها ست
که گل بدست تو از شاخه تازه ترماند

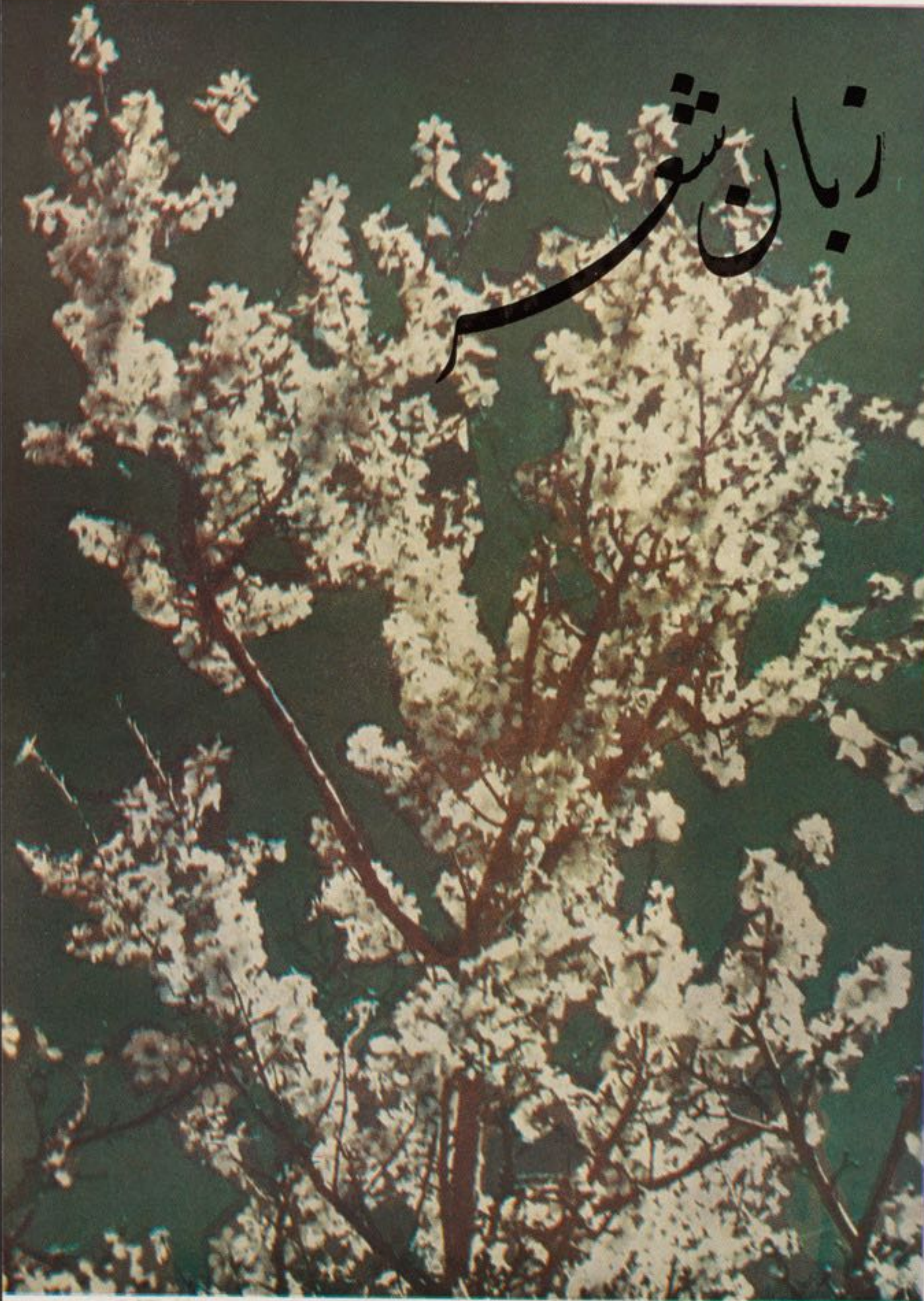
شب بهار

بوی بهار بمشام میرسد . اولین گلپای
خفته سراز خاک بیرون کرده اند میان ابرها
فریاد پرندگان که از سفر زمستانی بازگشته اند
بلند است .
دلهم میخواهد از خوشحالی فریاد بزنم .
دلهم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی
آنچه می بینم راستست . آیاممکن است رویای
کهن در دل شب تحقق یافته باشد .
ماه و اختران در آسمان لبخند میزنند و
میگویند ... آری !..
گلپای سرخ زمزمه کنان و بلبل سحری
فریاد زنان تکرار میکنند ...
آخر امشب بهار آمده است .
از: (ایشندرف شاعر آلمانی)

جان بلب رسید

یا که بر اه آرم این صید دل رانیده را
یا بر همت سپارم این جان بلب رسیده را
یا ز لبت کنم طلب قیمت خون خویشتن
یا بتو واگذارم این جسم بخون تپیده را
گر ز نظر نهان شوم چون بره گذر کنی
کی ز نظر نهان کنم اشک بره چکیده را ؟
گر دو جهان هوس بود بی توجه دسترس بود
باغ ارم قفس بود طایر پر بریده را
خیز «بهار» خون جگر جا لب بوستان گذر
تازه زار بشنوی قصه نا شنیده را

زبان شکر



هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

(زان) به خانه دوستش (بیتی) می‌آید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی می‌کند در ضمن این معرفی (زان) با (بسر نا در) دو ست صمیمی

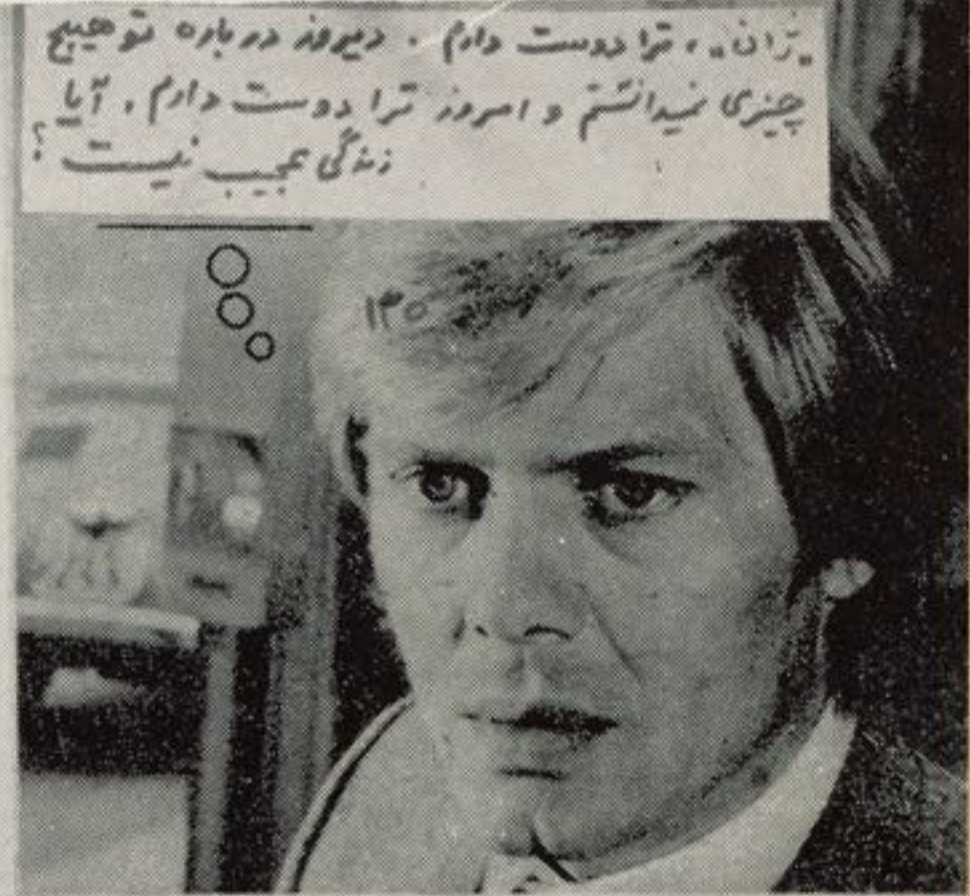
(بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود. اما «زان» این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه می‌باشد (بیتی) نزد

وی می‌آید و از او می‌پرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



به چه فکر میکنی؟

به تو. من فکر میکردم که تو زیبا و خیلی ساده هستی.



«زان» ترا دوست دارم. دیرینه در باره تو هیچ چیزی نمیدانستم و امروز ترا دوست دارم. آیا زندگی عجیب نیست؟



تو همیشه به او فکر میکنی؟

بلی. من احمق هستم. جان؟

چاج. در مورد شوخی بیتی چه فکر کرده؟

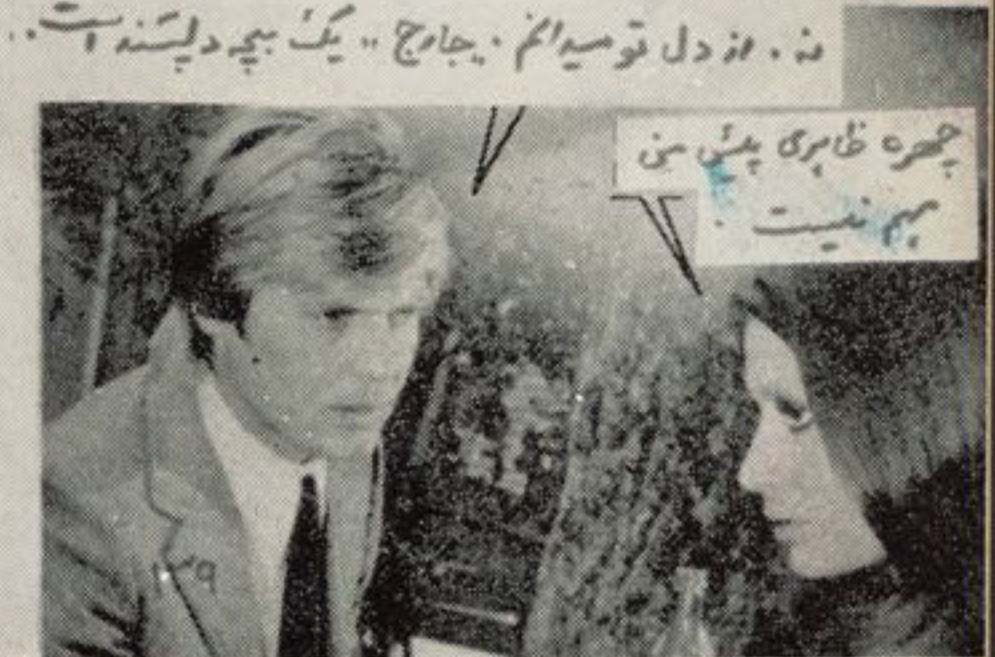


گفت که او دیوانه است.



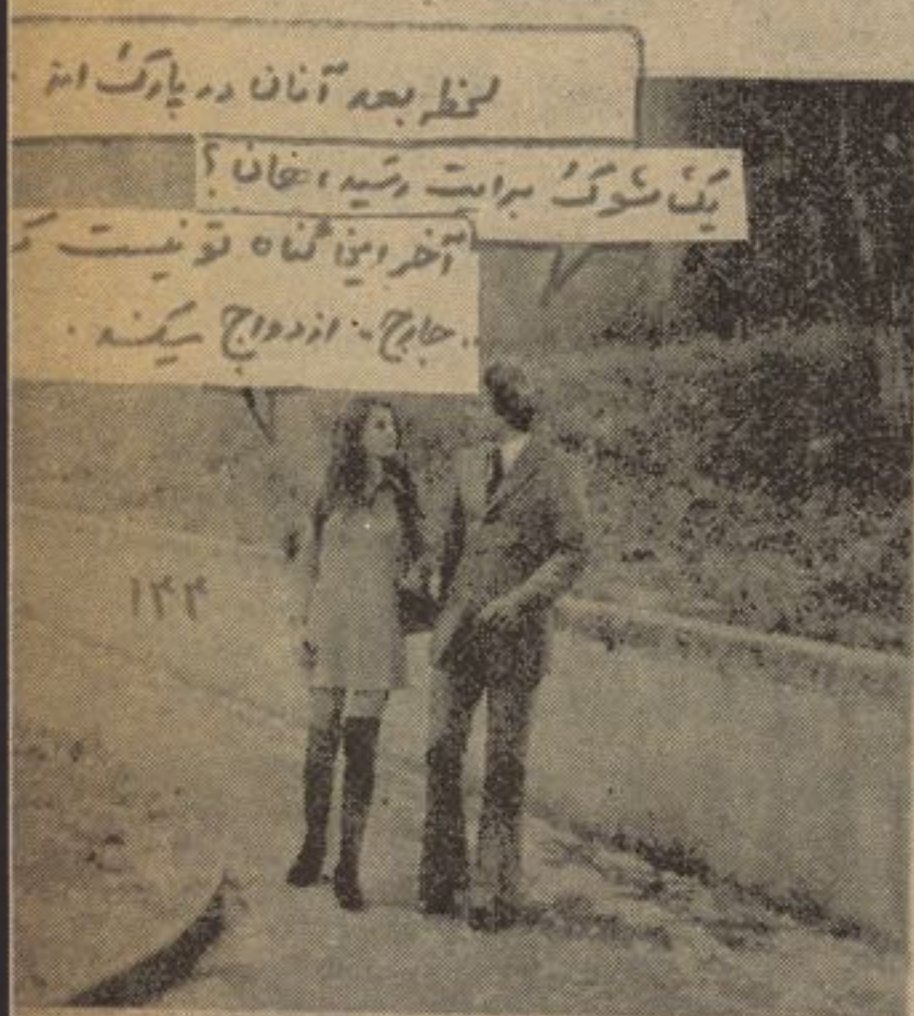
نمیدانم چگونه اینرا برایت تسکین بدهم. بهینگونه است.

یک چیز را باید در باره برادر دارم برایت بگویم.



نه. نه دل تو می‌دانم. چاج. یک بچه دلپسند است.

چهره ظاهری پیش من بهم نیست.





نو شته ژرف بین

توافق روحی

میگیرد ذهن من هم پس میرود و تا آنکه خنده او خلاص نمیشود ذهن من هم پیش نمی آید.

و اگر توافقی بین ما رو حا وجود ندارد پس چرا بالای اشخا صی که او قهر میشود و از اتاق خارج شان میکند و یا به نحوی از انجا سرزنش شان میکند من هم از آنها بدم می آید و دلم نمی خواهد رنگ شانرا ببینم.

ما دو جسمی هستیم که یک روح داریم. و شاید اینطور هم نباشد. بغاظر اینکه چند دقیقه پیشتر که نزدش رفتم و گیلان آب را برایش دادم و قتی آب را مینو شید و من متوجه فرو رفتن آب از گلویش بودم. راستی چه گلوئی. قورت های آب زنده زنده در گلویش معلوم میشد. به من بانگاه های مر موز میدید...

پس چرا همینکه آب را نوشید و گیلان را بمن داد مرا به خشونت از اتاق بیرون کرد. فکر میکنم بغاظری بود که دستم پشت دستش تماس کرد. نه، نه هیچ امکان ندارد که اینطور باشد. اصلا اونمی خواهد تابع احساسات خود شود او مرا از اتاق خارج ساخت بغاظر اینکه نمی توانست بر خود تسلط داشته باشد. پس چرا متعاقبا گو ششی تلفون را برداشت و به مدیر اداری تلفون کرد. کاش مثل همیشه عقب در پرده ایستاده میشدم و می شنیدم چه میگوید...

حکیم چیرا سی در همین فکر غرق بود که صدای مدیر اداری او را بخود آورد:

حکیم تو سر از امروز ازین وظیفه برطرفی! و بعوض تو شریف مقرر شده است.

کرده است.

او انسان محجوبی است جرات ندارد مستقیما با من سخن بزند و آنچه در دل دارد بمن بگوید او در غیاب از من خوشی میکند و تعریف مرا به هر کسی دیگری مینماید حتی به سایر چیرا سی هامی گو یسد که آنها هم باید روش مرا تعقیب کنند.

شاید این سخنان را بغاظری میزند که رنگ غیرت مرا بجوش آورد ولی نه اینطور نیست او می خواهد با ابراز همچو تعریفات و تو صیفات آتش نهانی عشقش را فرو نشاند.

من این سخنها را می دانم. او عاشق من است و من عاشق او، او مرا دوست دارد و من او را! ما با هم توافق روحی داریم. اگر توافق روحی نداریم پس چرا و قتی او را خنده

علاقمند است. واقعا زن عاقلی است. اگر همین عقل و فراست نمی بود او میتوانست به این مقام و منزلت برسد؟ اودانا است. فهمیده و باهوش است. او از چیرا سی بودن من عار ندارد چه فرق می کند که من کی هستم. آخر من یک انسانم. یک انسان شریف و مهم تر از همه اینکه عاشق بی قرار اویم. این کافیت که می بیند از او امرش قلبا اطاعت می کنم، اتاقش را پاک و ستیره میسازم. به وقت معین بالای وظیفه ام حاضر می شوم. و واقعا من یک مرد ایده آل او هستم.

او هم برای من یک زن ایده آل است از همان و قتی که مقرر شده ام تا بحال هیچ کج خلقی از او ندیده ام همیشه برویم خندیده و بعضی اوقات حتی به دیگران نیز از من تعریف

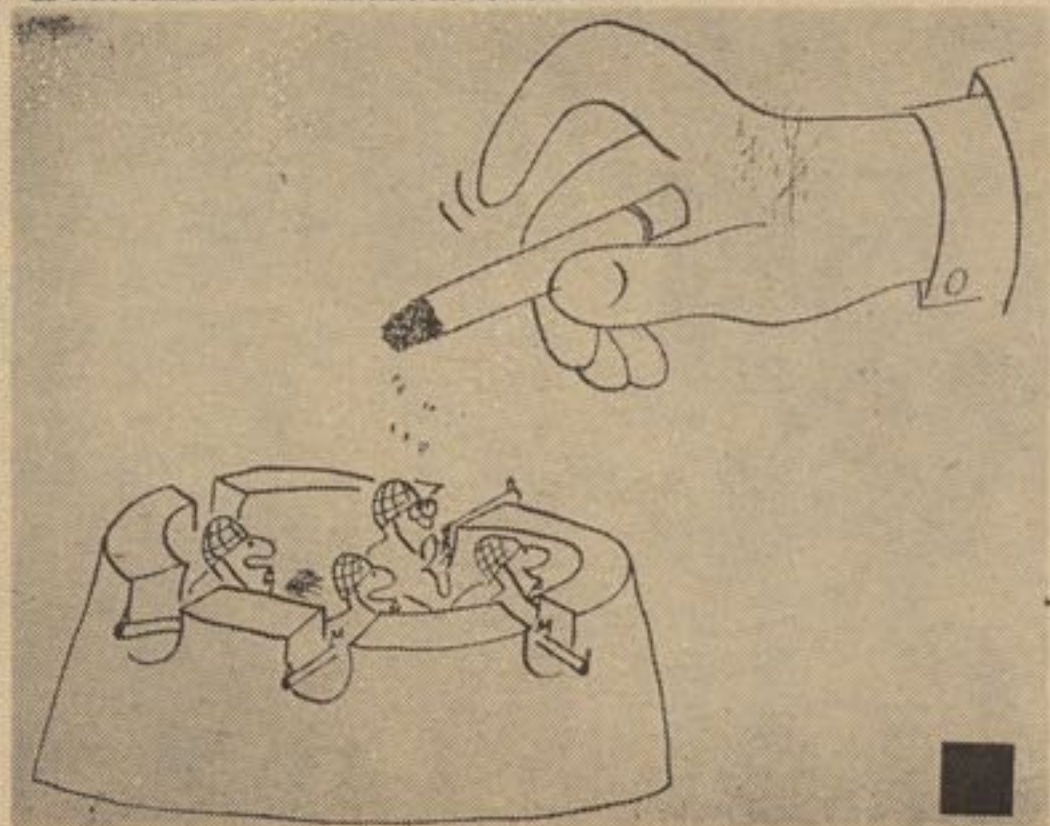
حکیم چیرا سی عقب در واژه آمر شعبه نشسته و به فکر عمیقی فرو رفته است:

من او را دوست دارم ولی او مرا نه، شاید هم دوست داشته باشد ولی هیچگاه اینرا احساس نکرده ام چرا به او بهتان میزنم که مرادوست ندارد؟

همانطوریکه رفتار او، گفتار او، خنده ها و تبسم های نمکین او دل از دلخانه ام جدا میکند شاید قد و اندام من، پروت های خنجر ما نند من، اخلاق حمیده و صفات پسندیده من نیز در او بی اثر نباشد. اگر اینطور نیست پس چرا و قتی در اتاق کارش کسی نمی باشد و مرا با فشار زنگ احضار می کند بامن به ملاطفت صحبت می کند و حتی بعضی اوقات برویم لبخند هم میزند و همینکه شخص مزا حم دیگری پیدا میشود با کلمات آمرانه ای مرا وادار میسازد از اتاق خارج شوم.

چقدر رشکم می آید و قتی عقب دروازه نشسته ام و می بینم که یکی از مامورین را نزد خود خواسته و با او حرف می زند شاید به آنها هدایاتی می دهد و تمام سخنان شان روی مطالب و وظیفوی میجر خود هیچ امکان ندارد که با همچو لطف و خوشروئی که با من سخن میزند با آنها نیز صحبت کند ولی باز هم به دلم بس نمی آیم و حسادت می کنم.

نه مزخرف میگویم. او حتما مرا دوست دارد و حتی به امور خانوادگی ام علاقمند می شود تا حال چهار بار است که از من پرسیده ما در سر سپیدم چه حال دارد؟ مگر چند روز پیش تر صد افغانی برایم نداد که بروم برای مادرم دوا بخرم؟ او چقدر به خودم و فامیلم



بنون شرح

تحقیقات علمی کف شناسی

انگشت نگاری با متخصص مذکور یک شوخی بسیار سختی را بازی کرده بود .

موضوع ازین قرار بود که به تاریخ ۱۲۱ گشت ۱۹۱۱ از لو زان نقاشی لیونارد او پنچی که عبارت از «مونالیز» بود رپوده شده بود . به محل واقعه وزیر داخله ، قاضی القضاة ، قوماندان عمومی پولیس برتیلون متخصص امور جنائی فرانسه حاضر شده بودند ثابت شد که شخص مجرم (دزد) تابلو را از دیوار سالون کاری کشیده و آن را به زینه عقبی برده و در آنجا تابلو را از چوگات آن خارج ساخته و تابلو را رپوده است . چوگات تابلو بجایش باقی مانده بود و در شیشه چوگات برتیلون نقش انگشتان شخص دزد را پیدا کرد . بعد از آن این تحقیقات و تعقیب پولیس صورت گرفت زیادتر از دو سال گذشت و راجع به تابلو کدام خبری به نشر نرسید . به تاریخ دوم دسامبر ۱۹۱۳ شخص بنام لیونارد (نام اصلی آن وینچنسو پیروچی بوده است) به عتیقه شناس فلورانس فرید و هنری پیشنهاد کرد که تا بلوی «مونالیز» را بخرد و خودش با تابلو آمد . درین وقت پیروچی را بندی کردند . آن تشریح کرد که تابلو را چه قسم دزدی کرده بود . مقایسه نقش انگشتان دست آن با نقش انگشتانیکه بر تیلون بر داشته بود نشان میداد که این تابلو را همان نفر دزدی کرده بود . در آن وقت به اثبات رسیده بود که پیروچی قبلا چندین مرتبه از طرف پولیس پاریس گرفتار شده بود و هم چنان در دو سیه بر تیلون نقش انگشتان پیروچی موجود بود . طوری که مطبوعات همان وقت پاریس نوشته کردند « برای پیدا کردن دزد پولیس فرانسه دو سال مشغول بود در حالیکه آنها می توانستند شخص مذکور را از طرف دو ساعت پیدا کنند . این موضوع اعتماد را از متخصصین مشهور بر تیلون سلب کرد .

خواص دومی مشهور نقش و نگار پوست در انگشتان عبارت از غیر قابل تغییر خوردن آنست . نقش انگشتان در طفل که هنوز بدنیا نیامده باشد پیدا شده و در تمام حیات غیر قابل تغییر میباشد . بطور مثال

قسم دستگاه در طرف پنج دقیقه سی هزار نشان انگشتان را مقایسه می نماید .

به نقش انگشتان نه تنها متخصصین امور جنائی دلچسپی نشان داده اند . بطور مثال در ۱۹۷۰ یک باستانشناس سوئدی اعلان کرد که به آرزوی استفاده از انگشتان برای مطالعه ظروف قدیمی در سر زمین یونان می باشد .

با استفاده از میتود تعیین عمر کارهای دستی به فکر تعیین عمر همان قوم (طایفه) و زمان جانشین آن در یونان قدیم بوده است .

میتود تعیین تقریبی جنسیت (زن و مرد) و عمر انسان نظر به نقش انگشتان موجود میباشد . عمر انسان نظر به تعداد حجم خطوط در واحد اندازه گیری (پنج ملی متر) تعیین می گردد .

بطور مثال در اطفال خورد سن در واحد اندازه گیری ۱۵-۱۸ خط و در بیست سالگی ۱۰ خط دیده میشود . تعیین جنسیت نظر به نقش انگشتان دارای کدام میتود معین نمی باشد .

رسم جلد بند اول انگشتان استفاده نگردیده و فقط از محلات قرار گرفتن خصوصیات خواص علایم استفاده بعمل می آید . باثبات رسیده است که محل قرار گرفتن این مشخصات در هر شخص مختلف میباشد . در محل قرار گرفتن علایم هر نشان انگشت فقط گذاشته و بعد از آن از نشان های مذکور عکس برداری می نمایند .

وقتیکه تثبیت کنند که نقش انگشتان مربوط به کیست آنرا جابه جابه همان سیستم شفر کرده و پنجاه مینمایند . در محل قرار گرفتن علایم عناصر عکاسی را گذاشته و به همین قسم فلم را از دستگاه سینمایی عبور می دهند . دستگاه سینمایی به صورت اتومات در صورت مطابقت کردن محل نقطه در نقش و عناصر عکاسی در پرده توقف می نماید .

عمیق تر راجع به موضوعات تخیلی در اینجا بحث نکرده و فقط کافی است متذکر میشویم که این

پروفسور انسان شناسی در پوهنتون هالی آقای ویلکر نقش انگشتان خود را در سال ۱۸۵۶ ثبت کرد . بعد از ۴۱ سال پیروفسور مذکور سر از نواین تحقیقات را تکرار کرد و در نتیجه تحقیقات معلوم گردید که نقش انگشتان هیچ تفاوتی پیدا نکرده است . ثابت بودن نقش جلد چندین مرتبه معاینه گردیده است : متخصصین امور جنائی انگشتان خود را در آب جوش داخل کرده و پوست انگشتان را سوختانده و ذریعه تیزاب قوی به انگشتان آسیب می رسانند مگر پوست تازه که به جای پوست آسیب رسیده نمو می کرد هم تغییر نخورد و نقش سابقه را تکرار می کرد .

چه قسم می توان زمان پالیدن را کم ساخت ؟ متخصصین امور جنائی و انجیران اتحادشوری برای دومین مرتبه سیستم اتومات پالیدن را ساخته اند . برای تشخیص از تمام

احساس حقارت چیست؟

واژ جانب دیگر شخصی که از احساس حقارت رنج می برد مورد طعن و سرزنش قرار داد و نیز نباید فراموش کرد که قسمت اعظم رفتار این نوع افراد بصورت غیر ارادی و ناگهانی است .

پس باید باین نوع اشخاص از راه سرزنش و بد رفتار ی رفتار نشود بلکه آنها را تشویق کرد و امیدوار ساخت و کوشش نمود تا اعتماد بنفس را که ازدست داده اند با آنان باز گردانید و آنها را در موقع و معرض موقعیت و بشرف قرار داد .

هیچ انسانی نیست که هر قدر هم بی نصیب باشد نتوان دروی استعداد کو چکی یافت و آنرا زیربنای این اعتماد بنفس قرار داد و ویرا دوباره بشرايط رفتار سالم بازگردانید بر اطرافیان و مریبان است که هنر خود را در راه باز یافتن چنین جرقه در فرد می بکار اندازند و از آن بفع و بهبود وی بهره برتاری کنند .

مصون بدارد و یا بالاخره به چه ترتیب خویشتن را در برابر خطرات احتمالی آن حفظ میکند ؟

الفرد اولر روانکا و مشهور که ابتدا همکار وهم عقیده زیگموند فروید بود و بعدا از او جدا شد و مکتب مستقل را برای خود بوجود آورد احساس حقارت را اساس نظریه خود قرار داد و آنرا انگیزه واقعی تقریبا کلیه رفتار های غیر عادی قلمداد کرد .

درمان یا چاره احساس حقارت:

هنگامیکه در فردی احساس کپتری (عقد حقارت) بوجود آمده و ویرا آزاد میدهد چاره چیست ؟ چه باید کرد تا و ی از زیان آن رهایی یابد .

نخست آنکه کپتری (عقد حقارت) بهر صورتی که ظاهر شود خواه بصورت کمروزی تبلی و یا بروز ناگهانی خشم و تند خوئی و خواه بصورت خیال بافی باشکال گوناگون در حال نباید بروی شخص مذکور آورد .

نوجوانی برای آنان باقی مانده اند . مثلا کافی است بر اثر مختصر شباهتی بین اعضای صورت افراد و حیوانات بانان اسمای عجیب و غریبی اطلاق کنند مانند احمدگر گدن- محمود روباه و امثال این اسما که این خود بالای روحیه اطفال و جوانان تاثیر نموده در درواقع طلایی ترین دوران زندگی برای بعضی از کودکان بمنزله دوره ایست که در آن مبهل ترین ضررها بر بیکر عواطف آنان وارد می آید و خود را از همان زمان درمانده و یازبون و سر افکنده می یابند . که در حقیقت باعث عقد حقارت در وی می شوند .

عواقب و نتایج احساس حقارت:

احساس کپتری (حقارت) وقتیکه بر اثر عللی که ما آنها را و باختصار خاطر نشان ساختیم شدید می شود در وجود کسی که به آن دچار شده رنجی جانگزا و اندوهی جانگس بوجود می آورد حالا باید دید که فرد در برابر این رنج چه عکس العملی از خود نشان میدهد و چگونه میکوشد تا خود را از گزند آن

فال

حافظ

شنبه

۱- دوش از مسجد سوی میخانه آمدی بر ما
چیت یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما
۲- گنوں که میرسد از بوستان نسیم بهشت
من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت

۳- عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت
۴- همه کس طالب یار است چه شبیار و چه مست
همه جا خانه عشقت چه مسجد چه گشت
۵- عمل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
۶- نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو یس پرده چیدانی که که خوبست و که زشت
۷- صبحم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
ناز، کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

یکشنبه

۱- آن ترکه پری چهره که دوش از پرمارفت
آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت
۲- ای دوست پیر سیدن حافظ قدیمی نه
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

۳- مستم کن آنچنان که ندانم زبی خودی
در عرصه خیال که آمد کدام روت
۴- مدام مست میدارد نسیم جعد کیسویت
خرابم می کند مردم فریب چشم جا دویست
۵- شراب و عیش تپان چیست کار بی بنیاد

زدیم بر صف رندان هر چه بادا بباد
۶- روز وصل دو ستدا ران بباد بباد
باد بباد آن روز گاران بباد بباد
۷- تانت به ناز طیبیان نیاز مستد بباد
وجود نا زکت آزردۀ گز ند مباد

دوشنبه

۱- ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
قوافل دلو دانش که مرد راه رسید
۲- بوی خوش تو هر که ز یاد صبا شنید
از یسا را آشنا سخن آشنا شنید

۳- ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید
وجه می خواهم و مطرب که میگوید رسید
۴- دامنی کرجاک شد در عالم رندی چه باک
جامه در نیکنامی نیز می باید درید
۵- معاشران مگره از زلف یار باز کشید

نسی خوشست بدین قصه اش دراز کنید
۶- ساقی بیاکه از مدد بخت کار ساز
کامی که خواستم را خدا شد میسر
۷- ذخیره بنه از رنگو بوی فصل بهار
که میسرند ز پی رهزان بهمن و دی

سه شنبه

۱- زیانت درکش ای حافظ زمانی
حدیث بسی ز بسا نشان بشنو از نسی
۲- بجان دوست که غم پرده بر شانه دارد
مگر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید

۳- پند حکیم معض صوا بیست و عین خیر
فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید
۴- شکسته وار بدر گاهت آمد که طیب
بمو میا یی لطف تو ام نشانی داد
۵- درخت دوستی بشنان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد
۶- روان تشنه ما را بجرعه ای دریاب
چو میدهند زلال خضر ز جام جمت
۷- باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است

چهارشنبه

۱- ز کار ما و دل غنچه صد مگره بگشود
نسیم گل جود اندر پی هوای تو بست
۲- غم جهان مخورو پندمن مبر از یاد
که این لطیفه عشق ز رهروی یاد دست

۳- از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش
کانه درین دیر کهن کار سبکباران خوشست
۴- شربت قندو ملاب از لب یارم فرمود
نرمس او که طیب د ل بیمار منست
۵- یار من باش که ز لب فلک و زبنت دهر

از به روی تو واشک چو پروین منست
۶- سبب و خطای بنده گرش اعتبار نیست
معنی غلو و رحمت آمرز کار چیست
۷- دلش بناله میا زار و ختم کن حافظ
که دستکاری جا وید در گم آزا رست

پنجشنبه

۱- هر که که دل به عشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استغاره نیست
۲- پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
خوش بباسی زمانی که زمان این همه نیست

۳- مباحث در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
۴- حافظ پیر توگوی فصاحت که مدعی
هیچش هنر نبود و خبر زین هم نداشت
۵- تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج

سزد اگر همه د لبران دهند ت باج
۶- حافظ گرت زبند حکیمان ملا تست
کوته کنیم قصه که عصرت دراز بباد
۷- جمالت آفتاب هر نظر بباد
ز خو بی روی خو بت خوبتر باد

جمعه

۱- سلامت همه آفاق در سلامت تست
بسیج عارفه شخص تو درد مند مباد
۲- طیره جلوه طوبی قد چون سرو توشد
غیرت خلد برین ساحت بستان تو بباد

۳- بس تجربه کردیم دین دیر مکافات
با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد
۴- همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گزردی بر مقام ما افتد
۵- درین باغ از خدا خواهد گر پیرا هر حافظ

نشبت بر لب جوئی و سروی در کنار آرد
۶- ز خوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری
که از چشم بداندیشان خدایت در امان داره
۷- ر و شنی طلعت تو مایه ندارد
پیش تو گل ر و نق گیاه ندارد

کوتاه و دلچسپ خواندنی

معدی: نوریمان (ن)

معنی در هنر سنگهای گرانیتها

الماس نشانه عشق پاک و آشتی
عقیق نشانه - پاک و صمیمیت و راستگویی.
لعل نشانه - خلوص کامل و وفاداری به عهد و پیمان.
یشم نشانه - شجاعت و جرات و عقل.
یاقوت نشانه - وجدان پاک و روح حقیقت جو.
زمرد نشانه - عشق کامل و امید به آینده مشترک.
زبرجد نشانه - عشق شدیدی و جاودانی.
فیروزه نشانه - پیوند کامل دو روح و دو بدن.
مرجان نشانه - بیزاری از هجر و عشق آتشین.
مروارید نشانه - آمادگی برای هر گونه فداکاری.
فخراج نشانه - بیزاری از بیوفایی و دورویی.

افکار بزرگان

«وظیفه شناسی به منزله ساروجی است که ساختمان اخلاقی انسان را به هم چسباندیده نگاه میدارد.»
(مادام جیمنون)
«رضایت وجدان فقط بعد از انجام وظیفه حاصل میشود»
(اسمایلز)
«نه فتح، نه عظمت، هیچکدام غیر از وظیفه»
(نلسون)
«بزرگترین کمال برای مرد آنست که وظیفه را بخاطر وظیفه بجای آورد.»
(کانت)
«وظیفه جاده کو هستانی است بسوی خدا»
(راید ژونش)
«خوابیدم و خواب دیدم زندگانی جمال و زیبایی است، بیدار شدم فهمیدم زندگی عبارت از وظیفه»
(ویل)
«وظیفه را درجه اول باید شمرد و ثمره که از آن باید چید در درجه دوم»
«کو نفو سیو س»
«اول باید بشر را سر مست انجام وظیفه نمود سپس از حقوق بشری دم زد.»
«ژنرال کنیز نو»

فال حافظ



خوانند گرامی!

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.
مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوط به این حرف دیده میشود یعنی ۷ را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

درباره زنان گفته اند:

— همیشه راز از هر نوع که باشد بر قلب زنان سنگینی می کند.
«پوشیدین»
— حتی قوی ترین مردان نیز گاهی تحت تاثیر جاذبه زنان قرار میگیرند، نه تنها در دوره معاصر بلکه در قرون های گذشته هم پیش آمد های ناگوار فراوان دیده شده و اگر وضع غیر ازین می بود، تاریخ، قابلیت خواندن را نمی داشت.
— قلب زنان پر تگاهی است که عمق آنرا نمی توان اندازه گرفت.
«اگوست کنت»

آنچه بزرگان جهان بوده اند

واکنش، نابغه جهان موسیقی مردی کوتاه قد با سری بسیار بزرگ و بدن علیل بود، در خود خواهی نظیر نداشت و در هر موردی چه مهم و چه بی اهمیت، خود را حق به جانب میدانست و طرف مقابل را با داد و فریاد وادار میکرد که به حقانیت او اعتراف کند. همیشه از هر کس که امکان داشت پول به قرض میگرفت و لی در ادای آن تعلل می نمود، اما همان پول را مثل ریگ خرج میکرد، با دوستان فداکار نبود و از زیاد کردن دشمنان باکی نداشت با دوستان حتی با همسر خود بیوفایی می نمود.



پرتنه عکاس

قصه‌ای از غصه‌ها

تهیه و تر تیب از مریم محبوب

زیاد کو شیدم بتوانم به آنا نیکه لطف کردند با فر ستادن نامه ها غم شانرا با ژوندون در میان بگذارند مساعدت و کمک کنم و بعضی از نامه ها را هم به تا کید خود فر ستند بی پاسخ نشر کنم. و لی عده ای برای ما نامه نو شتند و یاد آوری کردند که جواب نامه‌ها زیاد قانع کننده و در خور قبول بعضی هانیست و از جانب دیگر عده ای هم یاد آوری کردند که ما فقط میخواهیم نامه ما نشر گردد و بس.

اکنون باتذکار این مطالب به آنا نیکه خواستار پاسخی به نامه هایشان هستم که شش میکنیم به مشوره دیگر همکاران، جوابی که بتواند راه حلی را نزدیک بواقعیت و منطق زندگی روشن سازد تهیه کنم در غیر آن تنها با نشر نامه اکتفاء خواهیم کرد.

درین هفته از جمله نامه های وارده نامه داریم از یک خواننده عزیز از ولایت جوزجان اومی نویسد.

من خودم دختر بیسوادی هستم آنطور که حتی نمی توانم نامم را بنویسم ولی از بس ناچار و درمانده شدم و نتوانستم مشکلم را به خودی خود حل کنم. تصمیم گرفتم سر گذشتم را به شما بنویسم ولی در ایسن قسمت هم مشکل دیگری به مشکل خودم افزود شد یعنی در عین بیسوادی نمی توانستم با شما مکاتبه کنم بالاخره بعد از جستجو زیاد دختری را پیدا کردم که شما از درس و تعلیم پر خور دار بود. و من به کمک او این نامه را برایتان فر ستادم. وقتی که طفل بودم، زما نیکه

دنیای کوچک و جهان محدود کودکانه ام صرف در آغوش گرم مادر خلاصه می شد، آنزمان که از هستی خود خبر نداشتم و از لذایذ دنیا فقط شیر ما در بکامم میریخت و نگاههای محبت آمیز او مرا به مستی می آورد و تا دست و پا بزنم و یا لبخندی تلافی شب زنده داری های او را بنمایم در آنوقت ... بلی در آن آوان مرا شیرینی خوری کردند شیرینی دادند، رقصیدند، هلپله کردند، شامانی و سرور بر پا نمودند ولی از عروس خبری نبود، عروس بی خیال و فارغ از اندوه روزگار در آغوش ما درش لبخند بر لب داشت.

این پسر که نامزد شد دوازده سال از من بزرگتر بود بعد ها که بجوانی رسیدم درك کردم که پدرم در بدل مقدار پول گزافی که از پدر پسر گرفته بود مرا فروخته است. وقتی بزرگ شدم آهسته آهسته چشمانم توانست مردمان دورو پیش خود را بشناسد، احساس کردم که یکی از این آدمها که زیاد تر از دیگران به منزل ما رفت و آمد میکنند نامزد است ... وه که چه و حشتناک و غم آلود بود قبول کردن این فاجعه و پذیرفتن این درد که از ریشه و بیخ آهسته آهسته با من پرورش یافته بود و همگام با من بزرگ شده بود باورم نمی آمد که نامزد داشته باشم و ناچار از ترس پدرم و محیطی که در

آنزیست داشتم پذیرفتم که او نامزد منست. در آنوقت سیزده سال داشتم. گرچه باز هم دختر چشم و گوش بسته بی بودم و گرچه با عده محدود که وقت و نا وقت با من در تماس بودند یعنی فامیل خودم دیگر با هیچکسی آشنایی نداشتم. و لی. شاید قبول نکنید که چگو نه توانستم مردی را دوست داشته باشم. اما این کار شد گرمی نگاه مردی وجود وزندگی مرا از باره خیال لبریز کرد و بدریای پهناوری مسافرم ساخت. او پسر خاله ام است. وقتی «ایکس» را با «زید» مقایسه میکنم سخت در شکفت می شوم که چگونه میتوانم از ایکس دل بکنم. باور کنید سخت شیفته اش شده ام نمی دانم چکنم. شاید هرگز نتوانم گره از مشکلم باز کنم. از جانب دیگر پدر و مادر در صدد هستند که مجلس عروسی من و نامزد را بگیرند اکنون از شما میخواهم هرچه زودتر به نامه ام پاسخ دهید به انتظار رهنمایی و جواب.

ف، ع از جوز جان:

خواهر عزیز!

نمیدانم چگو نه یا سخی میتواند راه حلی برای مشکل شما باشد.

زندگی هزاران پهلوی دارد و در کنار این هزاران، هزاران در دو رنج و هزاران خوشی و سرور نهفته است. نظریه دلایلی که برای ما نوشته بودید و با عطف توجه به قیودات و تعصبات خشکی که نمی توانید تحت تاثیر آن شما مسئله دوستی تا ترا با فامیل در میان بگذارید باید بگویم که این موضوع را با شخصیکه پدر و ما در تان به او زیاد احترام قایلند مطرح کنید تا از این راه بتوانید به مشکل تان راه حلی دریابید و در صورت دیگر بهتر است این وظیفه را با آنکه مطلوب تان هست بگذارید تا او با خانواده خود در میان نهد و از آن طریق اقدامی شود که هم شما به آرزو برسید و هم خانواده تان ملتفت شود که نباید با سر نوشت و زندگی انسانی آنها فرزند خود، بازی کرد و بلا تکلیف و بی مبالا ماند.

با امید موفقیت و رستگاری شما

ناله ای از تاریکی

«از پشت شما کی آمده؟»
دل آغا گفت:

«بریم مازه به او غرض نیست.»
به چشمان چوچه نگر یستم،
حسرت بار بود ولبریز از آرزوی
یاس آلودی.

داخل خانه شدیم، آنها مرا به
اطاقیکه مقابل دروازه کوچه قرار
داشت، رهنمائی کردند. بوی خوش
واشتهای آوری فضا را انباشته بود.
دل مالش می رفت، به شدت
احساس گرسنگی میکردم. گلک
دستر خوان را هموار کرد، آفتا به
لکن آورد بالای دستهایم آب انداخت
دل آغا غوری برنج و کاسه قورمه را
آورد. اشتهایم به شدت تحریک
شده بود. کنار دستر خوان چهار
زانو زده، خود را به غوری نزدیک
کردم. دستم را پیش بردم تا لقمه ای
بگیرم. اما ناگهان متوجه سایه ای
که دم دروازه ایستاده بود، شدم
بدانطرف نگاه کردم. حسن چوچه
آنجا ایستاده بود زرد زرد از لای
پنجره بسوی مانگاه میکرد، از دیدن
او دل فرو ریخت، حال دگرگون
شد. التماس کنان به گلک گفتم:

انیش

ژوندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسئول عبدالکریم رو هینا

معاون: پیغله راحله راسخ

مبتم: علی محمد عثمان زاده.

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳

سوچورد ۳۶۸۵۱

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

آدرس: انصاری واپ

وجه اشتراك:

درداخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر.

قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

دولتی مطبعه

«نان جو زیات اس، بروهمورام
صدا کو!»
گلک نگاه خشمگینانه ای بسوی
او افکنده، فریاد زد:
«بی پدر نمیری، بیایم ده
چانت!»

آرزوی نیمه مرده حسن بکلی مرد
قیافه رنج کشیده اش پژمرده تر
شد، به زحمت خود را کنار کشیده
واز آنجا گریخت. بخوبی احساس
میکردم او آن لحظه چه حالی داشت
تنم سرد شد.

اشتهایم سقوط کرد، خیال کردم
ضربه گیج کننده ای ناگهان بفرقم
فرود آمد.

خودم را به جای او احساس کردم
نفرت عمیقی در دل زنده شد. از گلک
به شدت بدم آمده بود.

حسن رفته بود بادی پر غصه
و بی امید و من دانستم که چه رنجی
کشیده است.

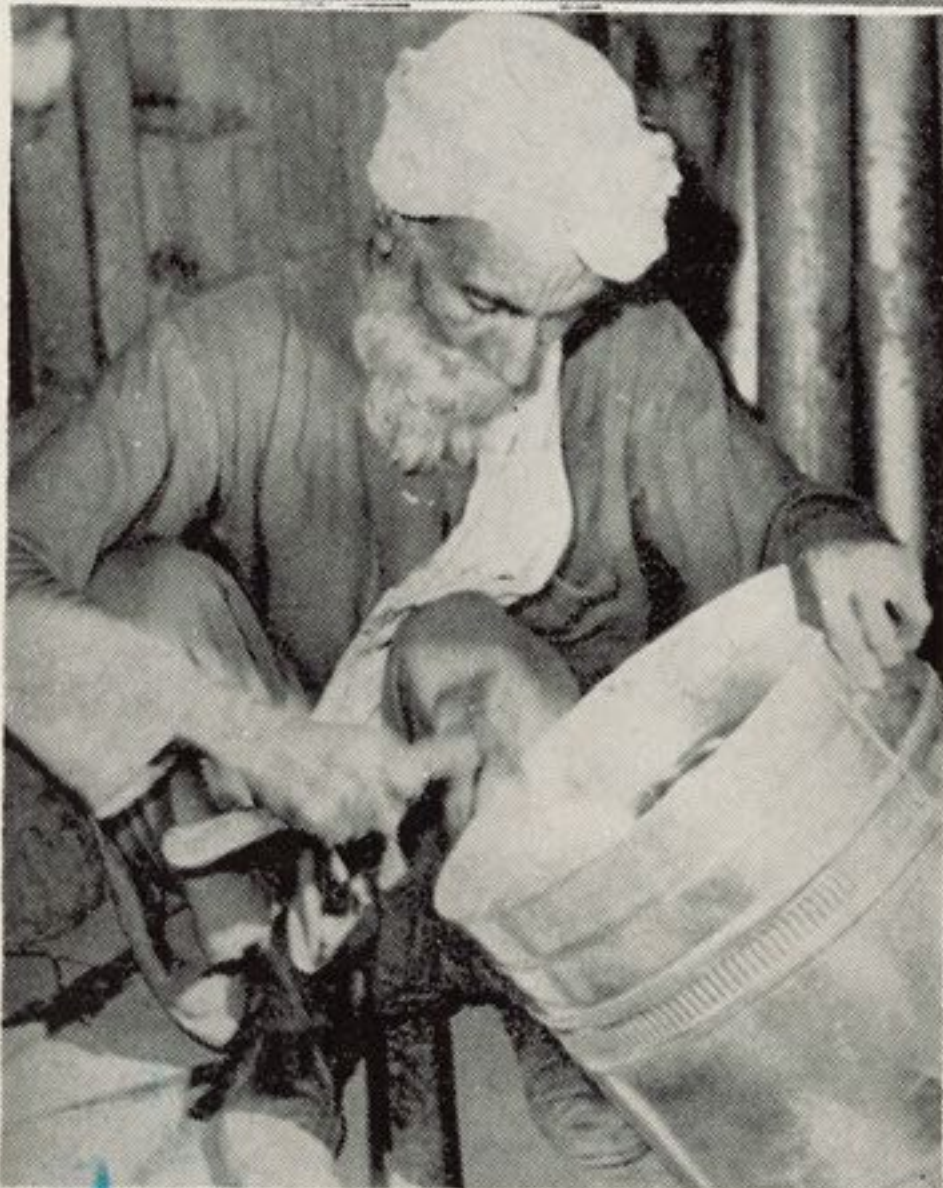
گلک او را سنگدلانه رانده بود،
دردش را با تمام ذرات وجودم احساس
میکردم.

دیگر نتوانستم تحمل کنم، دستم
را که با تماس به غذا چرب شده بود
به پیراهنم پاک کرده بعد از گرفتن
کفشهایم، دوان دوان در حالیکه دو
جفت چشم متعجبانه با نگاهشان
بدرقه ام میکردند از آنجا گریختم
وبخانه آمدم. مادرم هنوز نان
نخورده بود، کنارش نشستم و
چشمان اشک آلودم به نان های قاق
دستر خوان خیره ماند.

بقیه از صفحه ۲۵

گاو بازی

می شود، اما «میشل» که در این کار
دور مقابل شدن با چنین گاو های
وحشی مهارت دارد، انتظار میکشد
تاحیوان تا آخرین اندازه سر گیج
شود بعد از آن نوبت می رسد به
وارد آوردن ضربه های پیهم تا
حیوان را از پا در آورد، در طول
مسابقه شرط بندی نیز از جمله
خصوصیات بارز مردمان کشور
اسپانیا است، از همه بیشتر جالب
اینکه زما نیکه مرد مسابقه دهنده
گاو را تحت ضربات پیهم قرار
میدهد، صدا های تشویق آمیز توأم
با خوشحالی تماشاچیان آنچنان
فضای استدیوم را فرا میگیرد که
گویی محشری برپا گردیده.



از البوم ژوندون

در عکس بالا مقوله معر وف «کاسب دوست خدا ست» تمثیل می
شود او مردیست که در پیرا نه سرهم بارمنت فرزندانش را نمی بردو از
قوت بازو و مزد شست خود لب نانی برای خود و خانواده تهیه میکند.
درعکس اول مردی را می بینید که یاد کجروی های جوانی او را فریفته
و عمر عزیزش را بابازی پروبال بونده گم میکند.

از طرح‌های

جدید

بهاری



ژوندون

برای

میرمن‌های

باسلیقه

و

صاحب‌ذوق

انتخاب می‌کند

محصولات

نساجی

کشور ما با پیروی

از این مود و طرح

لباس برآورنده

وزیبایی را

در اختیار شما

می‌گذارد



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library